

از هدایا و قربانی‌های پارسایان و مؤمنان مسرور شده است، به شکل اسب زیبای سپیدگون، با گوش‌های زرین و زین و لگام زرنشان به دریای "فراخکرت" (در اوستا و ثور و گشته Vourukaša یعنی دور کرانه، بسیار بزرگ) فرود می‌آید. لیکن در این میان آپه‌اوشه، یعنی دیو خشکی نیز بی‌مقابله نمی‌ماند، وی نیز هم‌چون اسبی اهریمنی با یال و دمی هراس‌ناک به کنار دریای فراخکرت فرود می‌آید. پس از مدت سه شبانه‌روز، دیو خشکی و فرشته باران به نبردی سهم‌گین می‌پردازند، نبردی که به شکست ایزد باران و پیروزی دیو خشکی می‌انجامد و بیشتر هزار گام از دریا عقب می‌نشیند. آن‌گاه است که در ماتم و ناله، ایزد را یومند فرهمند چنین به درگاه آهورامزدا می‌خروشد:

"ای وای بر من ای اهورامزدا، بدا به حال شما ای آب‌ها و گیاه‌ها، محنت به تو ای مژدیتسنا، اکنون مرا مردم در نمازی که از من نام برده می‌شود نمی‌ستایند... اگر مردم در نماز از من نام برده مرا بستایند، من نیروی ده اسب، نیروی ده شتر، نیروی ده گاو، نیروی ده رود آب قابل کشتی‌رانی خواهم یافت."^{۵۳}

خروش تشتر، پارسایان و مؤمنان را برمی‌انگیزد که قربانی باشکوهی به وی تقدیم دارند، و بر اثر این چنین رویدادی فرشته را یومند فرهمند باری دیگر به صورت اسبی سپیدگون با گوش طلایی و زین و لگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود می‌آید. دیو خشکی نیز به هیأتی مهیب برای مبارزه به عرصه گاه نبرد می‌شتابد. مبارزه‌ی دیگر با تاب و نیروی فزون‌تری درمی‌گیرد تا سرانجام در نیمروز، دیو خشکی مقهور شده و شکست یافته هزار گام واپس می‌نشیند. ایزد باران بانگ شادمانی برمی‌آورد و این ماجرا در یشت هشتم، قطعه بیست و نهم چنین آمده:

"خوشا به من ای اهورامزدا، خوشا به شما ای آب‌ها و گیاه‌ها، خوشا به دین مژدیتسنا، خوشا به شما ممالک، آب جوی‌های شما بدون مانعی به طرف محصول با دانه‌های درشت و چراگاه با دانه‌های ریز و به سوی جهان مادی روان گردد."^{۵۴}

پس تشر پیروزمندان به دریای فراخکرت فرو می‌ریزد. دریا به جنبش و تلاطم درآمده و بخارهای باران‌زا از دریا به سوی بلندی‌های کوه هند که در میان دریای فراخکرت قرار دارد برمی‌خیزد، ابر و مه تولید می‌کند، پخش می‌شود و هم‌چون باران و تگرگ به مزارع و کشت‌زارهای اطراف فرو می‌ریزد.^{۵۵}

۱۳. ترجمه تشریشت

اهورامزدا به سپنتمان زرتشت گفت: ستایش کن با زوز و آیین، ستاره تشر را که آرامش بخشنده و ارزانی‌کننده شکوه و بزرگی است به مردان. که خان و مان خوب می‌بخشد و انوارش سیمین است و درمان‌گر است، چون بر پهنه دریای فراخکرت و رود ونگوهی بتابد، آنها را پاک و مصفا می‌نماید.
"کرده ۱"



تشر ستاره رایومند و فرهمند، در بردارنده آب است و از آن فراز، نگران مردمان و از نژاد آپم‌نپات apam-napāt می‌باشد. "کرده ۲"
حامی دام‌ها و ستوران است و از وی است که آنها می‌بالند و گیاهان را به سبزی می‌رویاند و گروه ستایش‌کنندگان اند که مترنم هستند این چنین: چه هنگام است که تشر با فز و شکوه به درآید و چه هنگام است که چشمه‌های زورمند را به سنگابه‌هایی روان کند. "کرده ۳"

برای فرو باریدن، چالاک و تند، همچون تیری که از کمان آرش رها شد به سوی فرازنای فراخکرت روان می‌شود. به خواست اهورامزدا، باد وی را همراه است و ایزدان برایش گذرگاهی فراهم می‌کنند. "کرده ۴"
ایزد تشر بر پتیریکاها pairikā پیروز می‌شود. هنگامی که آنها "پتیریکا" به شکل سنگ‌های آسمانی راه را بر باران می‌بندند، تشر به صورت اسبی نیرومند در آسمان به سوی دریای فراخکرت بتازد و امواج آب را برانگیزد، و این آب را سته‌وئسه Satavaesa به هفت کشور می‌رساند تا همه زمین اهورا آفریده و مردمان

از آن بهره یابند و نعمت و برکت در سرزمین آریایی افزایش یابد. "کرده ه"
 تشر به درگاه آهورامزدا روی آورده چنین گفت: هرگاه مردمان نمازگزار من
 باشند و نیایش کنند مرا، برای شان زندگی همراه با خوشی و نعمت و برکت ارمغان
 می آورم و به هنگام لزوم در مدتی معین آب را از ابرها آزاد ساخته بیارم.
 تشر را می ستاییم و ستارگان پیرامون را. سته و سته ستاره ای را که به دنبال تشر
 است می ستاییم. ستاره پشوتیریه ئی نی paoiryaeni را می ستاییم. ستاره
 هفتورنگ hapto-iringa که دشمن و براندازنده جادوان و پری ها "پتیریکا"ست
 می ستاییم. ستاره و ننت vanant را می ستاییم و آن تشر دور نگرنده را.

در ده شب نخست، تشر به صورت جوانی زیبا، بلند بالا و روشن چشم و
 پانزده ساله در آسمان پدیدار شده و میان روشنی درخشان پرواز کند. درست در
 سنی که یک پاک دین کشتی košti بر میان بندد و چه کسی اکنون با آیین و رسم
 مرا نماز بگذارد و بستاید تا من به وی نعمت و برکت و خوشی و پسرانی برازنده
 بخشم.

در ده شب دوم، تشر به صورت جسمانی و ترکیب گاوی با شاخ های زرین
 در فضای درخشان به پرواز درآید که چه کسی مرا می ستاید تا وی را گله ای از
 گاوان و خرد و اندیشه ارمغان کنم.

در ده شب سوم، به ترکیب اسبی سپید و خوش پیکر با زین و لگام زرینه در
 آسمان به پرواز درآید که چه کسی مرا می ستاید تا اسبان نیرومند و خوش پیکر، و
 نعمت و آسایش به وی بخشم.

آن گاه با همان ترکیب اسب سپید و خوش پیکر و زرینه لگام به دریای
 فراخکرت فرود آید؛ و از دیگر سو، دیو آه اوشه apauša به صورت و ترکیب
 یک اسب کل و گر و بدمنظر، به سیاهی و تیرگی نمایان شود و به ستیز گلاویز
 شوند به مدت سه شبانه روز و در این جنگ و ستیز، آه اوشه، بر تشر با فر و شکوه
 پیروز شده و او را شکست دهد.

در این شکست، تشر به فاصله یک هاتر Hāθar از دریای فراخکرت عقب

نشسته و بانگ غماگین بر می آورد این چنین که: آب‌ها و گیاه‌ها و دین مزدیسنا در کاستی‌اند، اکنون دیگر مردمان نمی‌ستایند مرا چونان که می‌ستایند دیگر ایزدان را. اما هرگاه نیایش و ستوده شوم چون دیگر ایزدان، نیرویی آن چنان فزون خواهم یافت چون نیروی ده اسب و ده شتر و ده گاو و ده رود زونده و توفنده که در آن کشتی رود. پس ندای آهورامزداست که: من خود می‌ستایم این ایزد با فرّ و شکوه را و چنان نیروهایی را که درخواست به او می‌بخشایم. پس تشرّ دوباره چونان اسبی سپید و خوش‌پیکر با زین و لگام زرینه به دریای فراخکرت فرود آمده و با دیو آبه‌اوشه که به ترکیب یک اسب گل‌وگر و بدمنظر، به سیاهی و تیرگی درآمده بود در آویخت و او را سخت بشکست و یک فرسنگ از دریای فراخکرت به دور راند.

پس بانگ شادمانه تشرّ با فرّ و شکوه طنین زد که: شادمانم ای آهورامزدا، آب‌ها و گیاه‌ها شادمانند و دین مزدیسنا پیروز است و اینک فرو خواهد بارید آب‌های زندگی بخش و رودها پُر آب و کشتزارها سیراب و پُر بار خواهند شد. آن‌گاه تشرّ به ترکیب اسبی سپید بر فراز دریای فراخکرت، آن را به موج‌های پُرخروش برآورده، سینه آب بالا آید و از سوی هند، مه از کوهی که میانه دریاست همه جا را فراگیرد و باد با چالاکی، باران را به فراوانی در هفت کشور فرو ریزد. باد تند و وزنده، و فرّ (خَوَرَنَه xvarēnangh) و آپم‌نات این آب را به اندازه‌های درست در هفت کشور بخش می‌کنند. "کرده ۶"

چون سال به سر آید، در آغاز سال نو، با پدیدار شدن تشرّ در آسمان، این ایزد، چگونگی ترسالی و فراخسالی یا خشکسالی را با چگونگی وضع خود در آسمان اعلان می‌کند... "تکرار کرده ۴"، کرده ۸-۹.

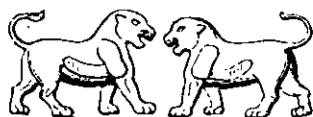
تشرّ با فرّ و شکوه را می‌ستاییم که چون به گونه باران فرو ریزد و جاری شود، همه ترس و نگرانی‌ها را بزداید و فرو شوید و درمان بخشد همه دردها را هرگاه درست و از روی آیین ستوده شود. "کرده ۱۲"

تشرّ سرور و بزرگ همه ستارگان است. نیرومند است آن چنان‌که اهریمن

به وی آسیبی نتواند رساند و اوست که نه پتیریکاها و نه جادوها و نه همه دیوها نتوانند به وی پیروزی یابند. "کرده ۱۳"

تیشتر دارای هزار نعمت و کرامت است. به کسانی که او را از روی درستی بستایند، از این بخشش و برکات بی مضایقه اهدا نماید. اهورامزدا به زرتشت می‌گوید که من وی را جهت ستایش و نیایش مردم، هم‌سنگ خود بیافریدم، هر که او را بستاید، چنان است که مرا ستوده. بیافریدم او را تا بزند و بشکند پتیریکا را و قرار دادم او را برای ترسالی و سال فراوانی و نعمت تا از میان بردارد خشک‌سالی را. تیشتر با آن نیرومندی، فرو بندد و به بند کشد پتیریکارا، آن چنان که هزار مرد نیرومند، در بند کرده باشند یک مرد را.

هرگاه در کشورهای آریایی، با درستی و از روی راستی ستوده شود تیشتر رایومند فرهمند، دشمن به این سرزمین‌ها نتواند داخل شود و سیل و بیماری‌ها در آنها نفوذ نخواهند یافت. پس گفت اهورامزدا به زرتشت، در پرسش که آیین ستایش و نیایش تیشتر چه گونه است؟ پاسخ داد اهورا که برای او همه مردم سرزمین‌های آریایی، لازم است زور نثار کنند، بزسم بگسترانند و گوسپندی که یکسر یا سیاه باشد یا سپید، بریان کنند. از این فدیة و نذر نباید سهمی نه به دزدان، نه زن بد، نه آن کسی که گناهانمی‌خواند و نه آن که بر ضد نظم و قانون است و نه آن که بر ضد دین اهورایی زرتشتی است برسد. هرگاه این چنین شود، تیشتر نعمت و برکت و درمان از آن مردم بگیرد و بیماری و یورش دشمن و خشکسالی پدیدار گردد... "کرده ۱۶"



۱۴. هَنُومَه، گیاه مقدّس

داستان دل‌نشین هوم گیاه مقدّس، روش سرورانگیز آریایی‌ها در پرستش، اهمّیت زندگی و کار، عدم توجه به زندگی پسین، اخلاق و کردار مذهبی، روابط صمیمی خدایان و انسان‌ها، اخلاق خدایان، فلسفه فدیّه و هدایا و قربانی، شیرۀ گیاه هوم هدیه خدایان و قهرمانان، هوم پیش از زرتشت، داستان پیدایش هوم، هوم در هیأت یک خدای برجسته، مظاهر و صفات عالی هوم، اهمّیت و ارزش آریایی‌ها و پرستش آنان، کرامات هوم، توجه به زندگی مادی، حاصل و نتیجه

سَنُومَه هندوان و هوم یا هَنُومَه ایرانیان Haoma داستانی شیرین و افسانه‌یی دل‌انگیز دارد. توجه به این عنصر، یکی از وجوه زیبای آریایی‌ها را در پرستش نشان می‌دهد. در واقع می‌توان با دقت در این اسطوره به روح شاعرانه آریایی و آن مردم کهن در پرستش، و عدم عجز و درماندگی، و شهامت و عزّت نفس‌شان آگاهی پیدا کرد.

البته هم‌چون تمام ملل و اقوام دیگر، آریاییان نیز برای خدایان: هدایا، نذور و قربانی‌ها می‌داده‌اند، اما چنان‌که ذکر شد، این هدایا و پیش‌کش‌ها و قربانی‌ها جملگی از برای خدایان خیر و نیکی انجام می‌شده است و اصولاً از برای ارواح خبیث و خدایان تاریکی و پلیدان اهریمن‌زاد به‌هیچ وجه قربانی نکرده و هدایایی تقدیم نداشته و حتا مراسم ستایش و نیایشی هم به هر اندازه که مختصر و

کوتاه و ناچیز نیز بوده باشد انجام نمی‌داده‌اند.* هم‌چنین مانند اقوام و ملل دیگر در برابر خدایان نیکی و مورد پرستش‌شان نیز افتاده و زیون نمی‌شدند، تضرع و زاری نمی‌کردند، با عجز و اصرار استدعای طلب چیزی را نمی‌نمودند، بلکه خود دست یاران و وسایلی بودند از برای کمک به خدایان که در واقع کمکی بود به خودشان. آنان بر آن عقیده بودند که عناصر نیکی و سودبخش با نیروهای اهریمنی در جنگ و ستیزند و خود را از این جریان برکنار نمی‌دانستند. در اساطیر تیوتونیک که شباهت بسیاری دارد به افسانه‌ها و اساطیر ایرانی^{۵۶}، مردمان خود را از این مبارزه برکنار می‌دانند و اصولاً معتقدند که پیروزی از آن اهریمنان است^{۵۷}، اما در اساطیر ایرانی، آریایی‌های باستان معتقد بودند که در این گیرودار و بحبوحه جنگ و ستیز، لازم است تا به خدایان و عناصر نیکی کمک و معاضدت نمایند، تا دیوان پلید زودتر برافکنده شده و پیروزی نصیب خدایان شایسته گردد، و این مبارزه و کمک چنان بود که با انجام اعمال و گفتار و کردار نیک در پیروزی خدایان و جنگ و ستیز اهریمنان دخالت نمایند.

در این جا روابطی بسیار صمیمی همراه با دوستی و مودت میان خدایان و آدمیان برقرار است. آریایی‌های ساده‌دل و طبیعت‌نگر می‌اندیشیدند که با اهدای هدایا، سُرایش‌نغمه‌های ستایش، سپاس‌داری‌ها و نیایش‌ها، خدایان را به هیجان درآورده و به جدال دامنه‌دارتری علیه دیوان پلید وامی‌دارندشان، در این جا هم‌چون خدایان یونانی و مردم، روابطی عمیق و انسان‌منشانه میان این مردم ساده‌اندیش و خدایان وجود دارد. هرچه این خدایان از لحاظ پالودگی و پاکی و

*. چنان‌که اشاره شد، روایاتی از مورخان رومی / یونانی درباره مراسم قربانی و عبادت برای اهریمن گزارش شده است. در کتاب پژوهشی درباره دین‌های ایرانی، نگارنده در این باره شروخی ارائه کرده است. هم‌چنین به موجب پشت پنجم، یعنی آبان‌نشت در مورد منع چنین مراسمی و این که مژدئشنان در آن مراسم شرکت نکنند اشاراتی هست. هم‌چنین نگارنده در کتاب تاریخ آیین رازآمیز میتزایی درباره چنین مراسمی برای اهریمن ایزد، شاهده‌تاریکی پژوهشی نقل کرده که در آیین‌های زروانی / میتزایی رواج داشته و جنبه محفوظ و پنهانی داشته است. اما در مژدئشنای زرتشتی تاکنون درباره چنین موردی، گزارش و شرحی در دست نیست.

منزهی از صفات ناشایست و خلاف اخلاق از خدایان یونانی و آن سرنشینان المپوس Olampus دورند، از لحاظ طبع شریف انسانی به خدایان یونانی شباهت دارند. قربانی‌ها و پیشکش‌های غذایی در حکم ضیافت‌هایی است که انسان‌ها از برای این خدایان گرامی تهیته می‌بینند، خدایان نیز این انسان‌های راست‌پندار را تکریم می‌کنند، از خوان رنگین‌شان خود را سیر کرده و نیرو می‌اندوزند و بر اثر این نیروی غذایی چون انسان‌ها نیرومند می‌شوند تا به خصم خود چیرگی یابند. شیرۀ گیاه هئومه Hauma از این چنین نیرویی سرشار و لبریز است. هوم ایرانی و سومای هندی هر دو یکی و واحد است. خدایان از شیرۀ این گیاه نیرویی بسیار یافته و تهییج می‌شوند و به‌جنگ می‌پردازند و پیروز می‌شوند. مطابق با سرودهای ریگ‌وِدا Rig-Veda ایندُر Indra بسیار شایق و دوست‌دار نوشیدن شیرۀ این گیاه سُکرآور و مستی‌بخش می‌باشد و هر بار دریاچه‌هایی لبریز از شرابی را که از این گیاه تهیته می‌شود می‌نوشد تا بتواند بجنگد و در چنین هنگامی است که هیچ نیرویی را یارای مقاومت با او نیست.

در بخش‌های مختلف اوستا از هوم سخن بسیار رفته و آنانی که در اوستا تحقیق کرده‌اند درباره‌اش توضیحات بسیاری نگاشته‌اند. یکی از یشت‌ها، یعنی "هوم یشت" ویژگی به این گیاه دارد، هم‌چنین در یسنای نه و ده و یازده به تفصیل از این گیاه زرین سخن رفته است.* به غیر از "هوم یشت" در یشت‌های دیگر نیز از آن یاد شده است. هم‌چنین بایستی اشاره شود در "گوش یشت" بند هجدهم و در "آرت یشت" بند سی و هفتم از کسی یاد شده به نام هوم پارساکه شاید بتوان او را یکی از پیغمبران پیش از زرتشت دانست^{۵۸}.

* جهت دریافت آگاهی‌های مستند و ترجمه‌های موارد اوستایی، ودایی، پهلوی درباره‌ی همه موارد یاد شده، نگاه کنید به مدخل "هوم و پراهوم" در دانشنامه ایران باستان. نیز: مجلد اول از تاریخ دازآمیز آیین میتراپی. در پایان این بند، ترجمه هوم یشت، یعنی یسنای ۱۱-۹ را نگارنده از کتاب اوستا، کهن‌ترین گنجینه ایران باستان نقل کرده است. برای آگاهی از ترجمه ساده و روان همه یشت‌های مورد اشاره، به کتاب مذکور نگاه کنید.

شاید برای شناخت هوم - معرفت و آگاهی درباره درخت گئوکیرنه Gao-Kerena یا درخت همه تخم لازم باشد. این درخت یاری دهنده و نیرو فزاینده کلیه نباتات و گیاهان مزدا آفریده می باشد که در میان دریای "قراخکرت" می روید. "گئوکیرنه" یا شاخ گاو برای مقابله با اعمال اهریمنی، یعنی پوسیدگی، بی باروبری و از کارافتادگی پدید آمد. این درخت موجودیتی داشت از برای زندگانی نیک و پایداری جهان و جاودانگی، چون هرگاه کسی موفق می شد تا از برگ آن بخورد، به حیات جاویدان نایل می شد.^{۵۹}

اما مطابق با مندرجات "گزیده های ذات ستریم Zât Sparam"^{۶۰} دیو پلید بدی و زیانکاری، برای مقابله با کار نیک یزدانی در اعماق دریای قراخکرت یک سوسمار عظیم آفرید. پس آهورامزدا نیز ده ماهی "کَر" Kara پدید آورد تا مانع تباهی ناشی از پتیارگی سوسمار شوند. این سوسمار و ماهی های "کَر" از روش تغذیه معنوی زندگی می کنند و در اعماق دریا تا پایان جهان در پیکار و نبردند.

درخت "گئوکیرنه Gao Kerena" را هئومه Haoma یا هوم زرین نیز می نامند و می توان این درخت را یکی از مظاهر این گیاه مقدس خواند. شکل مادی و زمینی این گیاه مقدس یا هوم زرین را اقوام هندو ایرانی بسیار مقدس داشته و در طی مراسم مذهبی از آن بسیار استفاده می برند و به نظر می رسد که پس از جدایی هندوان و ایرانیان، این مراسم در ایران نفوذ بیشتری یافته و در دین زرتشتی داخل شده و سرانجام به صورت یکی از ارکان مراسم مذهبی این دیانت درآمده است. شاید همان گونه که در آیین آریایی های هندی، سوما Soma در هیأت یکی از خدایان ظاهر می شود، در ایران نیز کم و بیش این گیاه به شکل یکی از خدایان، مورد پرستش بوده است، چون تجلیل و بزرگداشت اش در اوستا، شاهد این مقام است از برای او پیش از اصلاحات دینی. در جایی از اوستا می خوانیم:

"رساندن دانش برای سخن گفتن از تو است ای [هوم] زرین. رساندن

نیرو، رساندن پیروزی، رساندن دل خوشی، رساندن بهی بخشی، رساندن

افزایش، رساندن بالندگی، رساندن زور برای همه تن، رساندن بزرگی و

شکوه سرتاسر درخشان، رساندن آن را هم‌چنین در میان جهانیان، به زندگی کننده به کام فرمانروای درهم شکننده بدی، شکست‌دهنده پلیدی^{۶۱}."

این گفتار هم‌چنین در بند بعدی ادامه پیدا می‌کند و این خدای عالی جناب که در آغاز گیاه زرینه مقدّسی بوده است پناهگاه و ملجأی می‌شود از برای مردمی که از بدیها، زشتی‌ها و ناهنجاری‌های اهریمن و زیانکاران و عملۀ دیو پلیدی به تنگ آمده‌اند. در بند شانزدهم از یسنای نهم نیز به صفات و وظایف دیگر هوم اشاره می‌شود و این ماجرا در سه یسنای: نه، ده و یازده هم‌چنان ادامه دارد.

هوم کرامات و کردارهایی دیگر نیز دارد که به تکرار می‌آید. در بند نوزدهم، بیستم، بیست و دوم و بیست و سوم از این کرامات یاد می‌شود. یکی از این صفات برجسته هوم، سلامت بخشندۀ تن و دورگردانندۀ مرگ "دورَاوشَه dura.ôsa" است، بخشاینده عمر و زندگانی طولانی قرین با صحت و سلامت است. هرگاه نیک در این قسمت از اوستا دقیق شویم، فَرّوشکوه این خدای پیش از اصلاحات را بهتر درمی‌یابیم، چون در ریگ‌وِدان نیز این چنین‌ها از او یاد می‌شود، و هرگاه متن اوستا را با آنچه که در وداهاست مقایسه نماییم، به ارزش و عمق ساختار اصلاحات زرتشت آگاه می‌شویم.

در این جا طنین با فَرّوشکوه خدا و مردمی است: وارسته، جاودان، فعال، اهل کار و کوشش، وابسته به زندگی کامل مادی و زمینی، سرشار از نیرو و دلاوری و راستی، مشحون از آزادگی و طالب و جویای زندگی خوب، کار خوب، خوراک خوب، عمر طولانی، صحت بدن، فرزندان نیک، پهلوانی و زور بازو، نام نیک و فَرّ و بزرگی.

مطالعه هوم یشت، خود با روشنی نمودارِ باورها و عقاید و رفتار و کنش مردمی است که در عصرِ نوشته و سروده شدنِ هوم یشت می‌باشد. شاید با نقل قسمتی از یسنای نهم، آن را که بدون آوردن متن، فهم‌اشن میسر نمی‌شود، آن شور زندگی سه هزار سال گذشته را به ما منتقل نماید:

"این چهارمین بخشایش را از تو خواستارم، ای هوم مرگ‌زدا، هم‌چنان دلیرانه با خوشنودی برابر دلخواه در روی زمین پیش بروم، بدی را درهم شکنم، پلیدی را شکست دهم. این پنجمین بخشایش را از تو خواستارم ای هوم مرگ‌زدا. این چنین در سرتاسر زمین پیروزمند، در جنگ شکست‌دهنده پیش روم، بدی را درهم شکنم، پلیدی را شکست دهم..."

هوم، زور و نیرو می‌بخشد به آن دلیران چالاک که می‌شتابند برای پیشی‌گرفتن در اسب‌دوانی. هوم به زاینده‌گان، پسر برجسته هم‌چنین فرزند نیکوکار می‌دهد. هوم به آن بزرگان خانواده‌ها که برای آموزاندن کتاب‌های دینی نشینند، فرزنگی و بزرگی می‌بخشد.

هوم به آن دخترانی که دیرزمانی بی‌شوهر به سر می‌برند، یک درست‌کار "شوهر درست‌کار" و مهربان می‌بخشد، همین که نیک‌خردی "دختر نیک‌خردی" آرزو کند^{۶۲}.

هرگاه بر آن باشیم تا تنها درباره تجلیات، صفات و مظاهر هوم سخن گوئیم، شرح بسیار به درازا خواهد کشید، و این مورد لازم است تا به جای خود، در آیین مَزْدَیَسْنَا مورد تفصیل کامل قرار گیرد و در صفحات بعدی نیز ترجمه هوم یَشت نقل شده است.

به هر انجام بعدها هوم دارای مراسمی شد که تا هم‌اکنون دوام آورده است^{۶۳}. و طی مراسم مذهبی و نثار فدیة، هوم را در جعبه‌یی فراهم آورده و در محفظه آهنینی قرار می‌دهند. آن‌گاه موبدی پنج یا شش قطعه از این گیاه را از آن محفظه طی مراسمی بیرون آورده و در ظرفی شسته و درهاونی با "وَر؟ Varā" می‌پالاید. آن‌گاه عصاره گیاه را با نوشیدنی‌های مقدس دیگری ضمن اوراد و ادعیه‌یی مخلوط می‌کند، و البته این از مراسم متأخر است که در هر آیینی قهرآبه‌وسیله روحانیان آن مذهب به وجود می‌آید.

به هر انجام مراسمی درباره گیاه هوم از ادوار کهن موجود بوده است. در یَسْنای نهم، ضمن بندهای اولیه آن درباره پیدایش این گیاه مطالبی آمده است^{۶۴}. نخستین نگهبانان این گیاه ویوَنگهونت Vivanghvant آبتین، یَشتَر و پوروشنَب و

پهلوانان کهن بوده‌اند. اما از لحاظ نمایاندن سابقه کهن تری لازم است در ریگ‌ودا، کتاب مقدس هندوان نیز به کاوش پرداخت. به موجب این روایات "آمرت سوما"، یعنی سوم جاودان را عقابی از آسمان به فرازنای کوهی می‌آورد. جریان این داستان بدین قرار است که عقاب تیزپر به دژ استوار آسمان راه یافته و گیاه زندگی بخش سوما را می‌رباید.^{۶۵} در اساطیر و افسانه‌های بابلی نیز نشانی از گیاه معجزه‌بخشی داریم که "گیاه زاینده" خوانده می‌شود و نگهبان اش شمش Shamash خداوندگار خورشید است، تفصیل افسانه‌ی درباره گیاه ولادت یا زاینده در اساطیر بابلی نیز خالی از لطف نیست. به هنگامی که همسر ائنه Etana دلاور بابلی از درد و رنجی رو به هلاک است و از درد بارداری سخت به خود می‌پیچد، پهلوان بابلی دست نیاز به جانب شمش خدای عالی‌جناب مهر دراز می‌کند و تضرع و زاری می‌نماید تا آن خدا مکان گیاه ولادت را به وی بنمایاند، تا همسرش از فرط درد به هلاکت نرسد و آسایش یابد، و در این هنگام است که عقابی، پهلوان بابلی را به جایگاه گیاه ولادت راهنمایی می‌کند.^{۶۶} در این جا وجه شباهت و همانندی بسیار شیرینی میان ولادت فرزند "ائنه" با داستان ولادت رستم ملاحظه می‌شود که جهت محققان مبحثی ارزنده خواهد بود.

در این جا، جهت اهمیت موضوع، نقل ترجمه هوم یشت، یعنی یسنای هات ۱۱ - ۹ نقل می‌شود*:

۱۵. ترجمه هوم یشت، یسنای نهم

بامدادان پگاه، هوم نمایان شد بر زرتشت که در آتشکده به کار پیراستن و آراستن آتش بود و سرود گاهان می‌سرود. زرتشت پرسید: که هستی تو ای دلیر که در سراسر این جهان مادی، این چنین درخشان و باشکوه به دیده می‌آیی با جاودانگی و بی‌مرگی؟

* به نقل از کتاب نگارنده: اوستا، کهن‌ترین گنجینه مکتوب ایران باستان، ص ۴۵۳ و بعد. تهران ۱۳۷۹.

پس گفت به زرتشت، هوم پاک مرگ‌زدای این چنین: من هوم پاک مرگ‌زدای هستم. مرا فرادست آر، ای سپنتمان و آماده ساز برای آشامیدن و ستایش کن مرا، آن چنان ستایشی که بزرگان و ناماوران پیش از من کردند. پس زرتشت هوم را درود گفت و پرسید: چه کسی برای نخستین بار تو را بفشرد جهت تهیه آشام در این جهان مادی، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این کار.

پس گفت هوم پاک مرگ‌زدای، این چنین: نخستین کس از میان مردم این جهان مادی، و یونگهان بود که مرا بفشرد برای تهیه آشام. در عوض، این سود و نیکی را برای انجام نیکوکاریش بُرد که برایش پسری آمد، آن که به نام جمشید است و دارنده رمه انبوه و خوب، که فروغمندترین است میان همه زاییده شدگان، که خورشید چشم است، که در زمان شهریاری خود چهارپایان و مردم را نمردنی ساخت و آب و گیاه را همیشه روان و نخشکیدنی، و خوراکی را کاهش نیافتنی. به هنگام شهریاری جم دلیر، در جایی که فرمانروایی می‌کرد، نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود و بیماری و نه مرگ، نه رشک دیو آفریده. پدر و پسر هر یک با صورتی پانزده ساله با هم راه می‌سپردند در مدتی که جم دارنده رمه خوب شهریاری می‌کرد.

برای دومین بار، چه کسی تو را ای هوم پاک در میان مردم این جهان مادی بفشرد جهت تهیه آشام، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این کار. پس گفت هوم پاک مرگ‌زدای، این چنین: دوم کسی از میان مردم این جهان مادی، آئویه *Āθwya* "آبتین" بود که مرا بفشرد برای تهیه آشامیدنی مقدس، و در عوض این سود و نیکی را برای انجام نیکوکاریش بُرد که برایش پسری آمد، که به نام ژریتوثه *θraetaona* می‌باشد، از یک خاندان دلیر.

آن که گشت آژی‌دهاک سه پوزه سه کله شش چشم را که هزار نیرنگ داشت و دیوی بسیار دروغ و بسیار زورمند بود، که ناپاک بود و زیان‌آور برای این جهان. این نیرنگ باز بسیار دروغ و زورمند را اهریمن برانگیخت جهت

تباهی و ویرانی این جهان راستی.

برای سوم بار چه کسی تو را ای هوم پاک در میان مردم این جهان مادی بفرشد جهت تهیه آشامیدنی مقدس، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این نیکوکاری.

پاسخ گفت هوم پاک مرگ‌زدای، این چنین: سوم کسی از میان مردم این جهان مادی تریته *θrita* بود از خاندان سام، آن‌که نیکوکارترین از این خاندان بود و در میان مردم این جهان مادی مرا بفرشد جهت تهیه آشامیدنی مقدس، و در عوض این سود و نیکی را برای انجام نیکوکاریش بُرد که برایش دو پسر آمد، اوژواخشیه *ūrvāxšaya* و کرساسپه *karasāspa* نخستین یک داور و یک قانون‌گزار *tkaəša* "داتوراز *datô.Râza*" کسی که مراسم سوگند او داد و قانون آهورامزدا بود، سرپرست و آزمایش‌های ایزدی و آن دیگری یک دلاور بی‌باک پیچیده‌گیسوی‌گزر دار.

آن‌که کشت اژدهای شاخ‌دار را - که اسب‌ها و مردها را می‌بلعید، که زهری به رنگ زرد داشت و به بلندی یک نیزه دورتر از جایی که بود روان می‌شد و جهش می‌کرد. به روی او، ناآگاه کرساسپ در یک آوند (ظرف، دیگ) خوراک می‌پخت به هنگام نیمروز. پس آن آژی به تفسید و گرم شد و دم زد و به جنبش درآمد. آنگاه ظرف فلزی که از آب جوشان بود واژگونه شد و بریخت. کرساسپ نریمان به هراس اندر شد و خود را واپس کشید.

برای چهارمین بار چه کسی تو را ای هوم پاک در میان مردم این جهان مادی بفرشد جهت تهیه آشامیدنی مقدس، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این نیکوکاری.

آن‌گاه پاسخ گفت هوم پاک مرگ‌زدای، این چنین: چهارم کس از میان مردم این جهان مادی، پُتوروشسپ بود که مرا بفرشد و آشامیدنی مقدس تهیه کرد، و در عوض این سود و نیکی به او رسید که تو برایش زاییده شدی، تو ای زرتشت پاک و درست‌کار که دشمن و برضد دیوپرستی و اهوراکیش می‌باشی از خاندان

پوروشسپ، تو ای زرتشت که برای نخستین بار در ایران ویج نماز آهونه وئیویه را چهار بار بخواندی با رعایت درنگ و آن‌گاه با سرایشی بلندتر؛ که موجب شدی ای زرتشت همه آموزگاران بد و دیوان آدمی‌نما که آزاد به روی این زمین می‌گشتند، خود را پنهان کنند. تویی ای زرتشت نیرومندترین، دلیرترین، تندترین و چابک‌ترین و پیروزمندترین کس در میان آفریدگان که به بهترین اندیشه ممتاز می‌باشی.

آن‌گاه زرتشت گفت: درود و آفرین به هوم نیک آفریده شده، به هوم درست آفریده شده که درمان بخش است، که خوش اندام است، که نیک کردار و پیروزگر است، که زرین‌گون و نرم شاخه است، که فشرده‌اش برای آشامیدن نیکوترین درمان است برای تن و روان.

به رهبری و راهنمایی بر من فرود آی تا دست یابم ای زرینه هوم به دانش و نیرومندی و پیروزمندی، به درمان و درستی، به افزایش و برکت، به تندرستی و بزرگی و فرزاندگی تا در جهان چون شهریاری با کامیابی، بدی و پلیدی و دروغ را درهم شکنم و براندازم.

تا پیروزی یابم بر همه ستیزه‌گران و دشمنان و بدخواهان و براندازم آنان را همه از دیوان و مردم بدروش و جادوان و پریان و بی‌دادگران و گوی‌ها و گزین‌ها و برهمزنان نظم و راستی و درندگان (گرگان) چهارپا و سپاه بدخواهی که به دشمنی حمله‌ور است.

ای هوم پاک دورگرداننده مرگ، از تو می‌خواهم بهترین جهان و زندگی خوش و درخشانی را آن چنان که شایسته پاکان و پارسایان است. از تو می‌خواهم ای هوم دور دارنده مرگ، تندرستی و بهی جسم را؛ و خواستارم نیز ای هوم پاک، سلامت جان و روان را.

خواستارم بدین آرزو که با کامیابی و دلیرانه و به خواست، به روی این زمین هم چنان پیش روم و بدی و دروغ را درهم شکنم، و از آن پس کامیاب باشم به درهم شکستن پلیدی و دروغ به روی همه این پهنه زمین.

از تو خواهانم ای هوم پاک، ای دور دارنده مرگ، از گزند دزدان و راهزنان و هجوم و حمله گرگان از پیش آگاه شویم، قبل از آن که به ما گزندی برسانند، آن چنان پیش آگاهی که دیگران را نرسد.

هوم بخشاینده نیرو و زور است به آن دلیرانی که در هنگامه پیکار، اسب را به تاخت آورند. هوم به زنان زاینده‌یی که خواستار و آرزومند باشند، پسرانی نامبردار و نیکوکار می‌دهد. هوم به آن کسانی که از روی باور و ایمان برای آموزش اوستا کوشش کنند، فرزاندگی و پارسایی می‌بخشد.

هوم به دختران آرزومندی که خواهان شوهر باشند و زمانی از هنگام شوهر کردنشان گذشته باشد، هرگاه دست خواهش به درگاهش بردارند، شوهرانی درست‌کار و پیمان‌شناس بخشاید.

هوم، شهریاری کِرسانی *keresāni* را برانداخت، کسی که در روزگار شهریاریش با خود رایی به خود می‌بالید و می‌گفت از این پس آموزگاران دین برای آموزاندن آیین راستین در سرزمین من نباید بگردند و او بود که افزایش بالندگی و راستی را باز می‌داشت.

درود می‌گویم تو را ای هوم که با نیروی خود، شهریاری کامروا هستی. درود بر تو ای هوم که بسیار سخنان راست گفته شده می‌دانی، درود بر تو که با دانشت، از پرسش درباره سخنان راست گفته شده بی‌نیازی.

که فراز آورد برای تو مژدا، نخستین کمر بند مینوی ساخت دین نیک مژد یسنی را؛ و این چنین است که همواره آماده و کمر بسته هستی در فرازین فرازهای کوه‌ها برای نگاهبانی و نگهداری کلام ایزدی.


ای هوم که بزرگ و مهتر خانه، ده، شهر و کشور هستی، که دارنده دانش می‌باشی، تو را به خود می‌خوانم و خواستارم تا برای تن نیرو و پیروزی بهره‌ام گردانی تا با کارورزی به آسایش و برکت دست یابم.

ای هوم دور بگردان از ما ستیزه‌های دشمنان را، منش و سیرت بدکاران را از ما دور گردان، و از همه کسانی که در این خان و مان و ده و شهر و کشور به گناه

آلوده‌اند، نیروی بدخواهی و کارکردشان را بگردان و اندیشه‌هاشان را پریشان ساز، آن چنان که به وسیلهٔ هیچ یک از اندام‌هاشان نتوانند به ماگزند و آسیب رسانند.

ای زرينه هوم، با جنگ ابزار برزن آژي زرد سهمیگین زهر ریز را، راهزین بدکارِ ستم‌کار را، مرد پلید دروغ‌گرای را، گمراه‌کنندهٔ برهم زین نظمِ آشایی را، زین بدکارهٔ جادو پیشهٔ شهوت‌پرست را که اینان نیکی و پارسایی و راستی و آن قانونی والای آشایی را برهم می‌زنند.

۱۶. هوم یشت، یسنای دهم

خواستارم که دور شوند از این خان و مان همهٔ بدمنشان و دیویسنان.  خواستار آنم که همیشه پایدار باشند در این خان و مان سروش نیک و ازت نیک؛ در این خان و مانی که اهورایی آیین‌اند و از روی راستی نماز می‌گزارند هوم در مان بخش را.

ای هوم، ای خردمند - نخست با سرود ستایش، آن هاون مقدس را می‌ستایم که شاخه‌ها "ی هوم" در آن با نیرومندی کوبیده و ساییده می‌شود. [می‌ستایم همهٔ آن چیزهایی را که در پرورش و بالندگی و رویش یاریت می‌دهند]؛ می‌ستایم ابر را و باران را که می‌پرورند پیکر تو را به بلندی کوه‌ها، می‌ستایم آن فرازین فراز کوه‌ها و دیگر جاها را که در آن همی‌روی، می‌ستایم این زمین پهن و گسترده و دهشمند را که تو را در خود می‌پرورد ای هوم پاک، که نامی‌ترین رویدنی‌ها هستی که دارای بوی خوش می‌باشی، که مزدایی گیاهی، که سرچشمهٔ پاکی و راستی هستی.

اینک با این نماز و درود من بیال و نموکن در سراسر ریشه‌ها و شاخه‌ها و شکوفه‌ها، [چون همی‌دانم که] هوم بیالد و افزایش یابد هرگاه بستایندش با درود و نماز، و ستایند هوم در آرزو و خواستِ درست پیروزمند و کامیاب خواهد شد و

شیره پرورده هوم به دور خواهد راند هزاران بدی و دروغ و بدان و دیویسنان را. در هر خانه‌یی که بیماری و پلیدی پیدا شود، چون در آنجا از روی راستی ستوده و درود گردد هوم درمان‌بخش، به‌زودی نابود شود در آن خانه پلیدی و بیماری؛ و برای آن خان و مان درمان و آسایش جایگزین بشود.

هرمی، چون نوشیده شود، مستی‌ای در پی دارد که خشم و ستیزه به‌بار می‌آورد، جز مستی هوم که با شادمانی راستین همراه است که نوشنده راستین را سبک سازد و آرامش بخشد. هرکس که گیاه هوم را با مهر و توجه، چون فرزندی پروراند، هوم به او و خانواده‌اش تندرستی و درمان بخشد.

ای هوم مرا درمان‌هایی ده که بدان‌ها آراسته هستی. ای هوم مرا پیروزی‌هایی بخش و آن چنان توانی که بر اثر آن دشمنان شکست یابند. خواستارم همی که برای تو یک دوست ستایشگر باشم از روی راستی و ایمان؛ که این بهترین است و خواست آهورامزدا.

خداوند به زیبایی بیافرید تو را با چابکی و توشه خرد بر فرازین گاه البرز کوه. آن گاه مرغان پاک تندپرواز، دانه‌های تو را به همه سو در بلندی‌های کوه‌ها پراکنند، بر بلندی کوه اوپائیری سینه *ūpāiri-saēna* بر قله سته‌اِسار *staero-sāra* و گردنه کوه کوشرپته *kūstro-pata* و ژرفای دره ویش‌پشن *viš-paθan* و بر کوه شپته گئونه *spita-gaona*.

آن گاه در آن بلندی‌های بلند، بسیار رویدی با ساقه‌های پرشیر و زرینه گون ای هوم که دارنده و بخشنده بهترین درمان‌ها هستی با رامش و شادمانی و نیک‌اندیشی. پس از من دور گردان گزند و آسیب آن کس را که با منش بد در برابر من ایستاست.

هوم را نماز می‌گزارم که منش درویش را توان بخشد و نیرومند سازد چون منش توانگران. هوم را نماز می‌گزارم که منش و اندیشه درویش و نیازمند بدان را آن چنان نیرو می‌بخشد که بخواد و به آرزو برسد. هوم بسیاری از مردم را که از روی راستی خواستار تقدس و پارسایی و دانش باشند، تقدس و پارسایی و دانش

خواهد بخشید.

کسانی که برای هوم، از این شیرۀ مقدّس می نوشند، نباید آن چنان به بی خودی در شوند که چون درفشی در مقابل باد به حرکت و جنبش درآیند. شراب مقدّس هوم برای دریافت و ادراک و ورزیدگی است. ای هوم پاک و نیروبخش که جز راستی نمی پروری، تقدیم می کنم این تن و پیکر را که خوب و آراسته است [که بی خودی مستی آن را فرانگرفته].

آن زن پست و گناه کار و بی خرد را می رانم که به اندیشه فریب آتُربان و هوم اندر شود. اما او خود را با این فریب کاری نابود می کند که میژد Myazd ویژه هوم را خود بخورد و بد به مصرف برساند. به چنین کس داده نمی شود نه پسرانی که آتربان باشند و نه فرزندان خوب:

از برای این پنج چیز هستم - از برای پنج چیز نیستم:

برای اندیشه نیک هستم - برای اندیشه بد نیستم،

برای گفتار نیک هستم - برای گفتار بد نیستم،

برای کردار نیک هستم - برای کردار بد نیستم،

برای فرمانبرداری هستم - برای نافرمانی نیستم،

برای راستی هستم - برای دروغ نیستم،

و این چنین است تا به روز واپسین که میان دو گوهر مینوی نبرد پایان

پذیرد.

آن گاه زرتشت گفت: نماز به هوم مَزدا داده، نماز به هوم نیکِ مزدا آفریده، همه هوم ها را می ستایم چه آنهایی که در بلندی های کوه ها هستند و چه آنهایی که در ژرفای دره روئیده شده اند و چه آنهایی که بریده و دسته شده و در اختیار زنان است. از تَشْتِ سیمین آن را به تَشْتِ زرین ریزم بی آن که بر زمین افکنده شود، چون بسیار ارزشمند و ارجمند است.

این سرودها از آن تُست ای هوم با ستایش های همراه که گفتارهایی راستی آورنده هستند، که پیروزی بخشند و در برابر درد و بدی و دشمن، چاره و درمان

پدید آرند.

این سرودهای ستایش از سوی من برای تست و هرکس که از روی راستی فرستاید تو را با این سرودهای شایسته، فراز آیدش: چالاکی، پیروزی و بهی‌های درمان‌بخش.

درود به چهارپایان، رفتار خوش همراه با پیروزی برای چهارپایان، خوراک و چراگاه و دشت‌های خوب رُسته برای چهارپایان که از برای خوراک ما افزایش بده آنان را.

هوم زرین بلند رُسته را می‌ستاییم، هوم نیروبخش گیتی افزا را می‌ستاییم، هوم دور دارنده مرگ و درد را می‌ستاییم، همه هوم‌ها را می‌ستاییم. فَرَوَهْرِ پاکِ زرتشت سَپَنْتَمَان را می‌ستاییم.

۱۷. هوم یشت، یسنای یازدهم

سه پاکان سودمند: گاو و اسب و هوم نفرین‌کنند به دارندگان و نگاهدارندگان خود این چنین؛ - گاو نفرین‌کننده نگاهدارنده‌اش این سان: ای که درست مرا نپروردی و درست بهره نپردی از من، بلکه فقط در این اندیشه بودی که مرا برای سیرکردن شکم خانواده‌ات به کارگیری - باشد که بی‌فرزند شوی و به بدنامی دچار گردی.

اسب نفرین‌کننده سوار، این سان: بشود که نتوانی اسبان خوب پروردن و بر آنها نشستن و سواری کردن و رام کردن و لگام نهادن، ای که در انجمن و میان گروه مردم، نیرو و چابکی مرا نمی‌آزمایی و در تاخت و تاز نمی‌نمایی. هوم نفرین‌کننده به نوشنده این چنین: ای که فشرده مرا پنهان نگاه می‌داری چونان راهزنی مرگ‌ارزان، مرگ‌ارزان نیستم، من هوم پاک دورکننده مرگم. باشد که بی‌فرزند شوی و به بدنامی دچار گردی.

آهورامزدا در ستایش و فدیه و میزید من دستور فرمود، هرکس که آن

سپارش‌ها نگاه ندارد و انجام ندهد در خانه‌اش زاییده نشود فرزندان‌ی که آژوبان یا سپاهی یا برزیگر باشند بلکه در آن خانه زاده شوند فرزندان‌ی بددین، نادان و تنبل و بسیار صفات بد دارنده.

مراسم فدیة و میزْد هوم را به درستی انجام ده تا به بندِ هوم در نیایی، آن چنان‌که به بند کشید افراسیاب بدکارِ تورانی را در سومین بخش این زمین میان دیوارهای آهنین.

پس گفت زرتشت: درود به هوم مزدا داده، درود به هوم نیکِ مزدا آفریده که در برابر هر عمل و کرده نیک‌ی، تا ده برابر پاداش و سود می‌دهد به ستاینندگان خود.

ای هوم پاک نیروبخش، تقدیم می‌کنم به تو این تن و پیکر را که خوب و آراسته پرورده شده [بر اثر بهره‌بری از آشام نیکِ هوم]، درخواست می‌کنم ببخشایی به من دانش و نیرو ای هوم پاکِ مرگ‌زدای و آن جهانِ درخشان و زندگی‌یی که شایستهٔ پاکان است.

آشیم و هو: راستی بهترین نیک‌ی است، که مایهٔ سعادت است، سعادت کسی راست که راست و خواستار بهترین راستی است.

یتا هوم: همان‌گونه که سردار دنیوی "فرمانروا، شاه" به ارادهٔ خود "فرمانروایی می‌کند" به همان سان نیز یک رذ یا رهبر روحانی در پرتو راستی و پاکی نیرومند است. بخشش اندیشهٔ پاک بهرهٔ کسی است که کار را به نام و به خواست مزدا انجام دهد. نیروی خدایی و کشور اهورایی از آن کسی است که بینوایان را دستگیری کند.

به خواست و ارادهٔ خود، ای آهورامزدا با نیرومندی شهریاری می‌کنی به آفریدگان خود. به خواست و اراده‌ات به آبها، گیاهان و همهٔ بهان پاک‌نژاد و آزاده توانایی و فرمانروایی بخش و ناتوان ساز دروغ و پلیدی را.

به کام و پیروز باد راستی، ناکام و شکسته باشد دروغ و پلیدی. باشد که زدوده و نابود شود پریشانی و آشفتگی از آفرینش پاک و ناکام باشد پلیدی ناپاک زشت

راه.

من که زرتشت هستم، راهنمایی می‌کنم سران خانواده‌ها، روستاها، شهرها و کشورها را به اندیشه‌گری در این دین اهورایی زرتشتی که درست و نیک بیندیشند و رفتار کنند.

اقرار می‌کنم که مزدپرست زرتشتی هستم، دشمن پلیدی و بدی هستم، اهورایی کیشم. ستایش و نیایش و خشنودی برای هاوَنی Hāvani می‌گزارم، همچون ستایش و نیایش و خشنودی برای ساوَنگهی Sāvanghi و دهبانِ پاک و همه‌گاه‌ها و جشن‌های روز و ماه و سال به جا می‌آورم.

می‌ستایم اندیشه نیک را، گفتار نیک را و کردار نیک را. برمی‌گزینم اندیشه و گفتار و کردار نیک را و دوری می‌کنم از اندیشه و گفتار و کردار بد.

به سوی شما تقدیم می‌کنم ای امشاسپندان، ستایش‌ها و نیایش‌های خود را که از روی راستی و ایمان و همه جان و دل انجام شده است.

۱۸. نکات اساسی آیین آریایی

نکاتی اصلی درباره دیانت آریایی‌ها، درباره طبیعت پرستی، خدایان عمده هند و ایرانی، خدایان عمده آریایی‌های ایرانی، دیوان در اوستا گروه خدایان آریایی می‌باشند، میتراپرستی، مزداپرستی پیش از زرتشت، درباره وارونه خدای بزرگ آریایی، علت توجه به خدایی واحد، ایزد بانوان و خدایان عالی‌جناب، خانواده اساس و الگوی طبقات خدایان، عناصر شر و نیروهای نیک، روش کلی پرستش، اخلاق کلی و اساسی آریایی

ممکن است پس از این پراکندگی درباره آیین آریایی‌ها با جست‌وجو و کاوش، رئوس و مطالبی عمده به‌دست آورد. دیانت آریایی‌های



ایرانی تقریباً با اندکی کم‌وبیش و تفاوت همان‌هایی بوده است که در زمان اشتراک داشته‌اند و این مطلب از مقایسه اوستا و ریگ‌ودا آشکار می‌شود، و این معتقدات و مراسم و آداب تا زمان ظهور زرتشت هم‌چنان میان‌شان باقی بود و بسیاری از آن در صورت تکامل یافته و پالوده خود مورد پذیرش اصلاحات پیامبر قرار گرفت و در دین راه یافت. اینان روش اصلی آیین‌شان طبیعت‌پرستی محض بود و به مظاهر طبیعت، چون: آب، باد، خاک، خورشید، ماه، ستارگان، آسمان، زمین، گیاه و آتش جنبه‌ خدایی بخشیده و به پرستش‌شان مبادرت می‌کرده‌اند، و این خدایان را "دیو" می‌نامیده‌اند. در پهلوی "دِو" Deiv، در اوستا "دَیَو" Daēva "دیو" در هندی باستان Dēva^{۶۷} و این کلمه به خدایان آریایی پیش از زرتشت اطلاق می‌شده است و چون زرتشت به اصلاح پرداخت، "دیوان" یا خدایان گذشته را مردود دانسته و بر مبنای یکتا پرستی، آهورامزدا را خالق کل جهان معرفی کرد، و از آن زمان به بعد این خدایان مردود به مفهوم "دیو" امروزی شناخته شدند، اما این کلمه هنوز در زبان هندی و زبان‌های اروپایی همان مفهوم درست پیشین خود را نگاه داشته است. زئوس Zeus یونانی، ده‌وس Deus لاتینی، دیو Diue فرانسه ده‌وا Deva هندی جملگی به مفهوم خدا می‌باشند^{۶۸}. میان این مظاهر طبیعت یا دیوان آریایی، باران و روشنائی اهمیت فراوانی داشت. چنان‌که مشاهده شد میان آریایی‌های هندی ایندُر Indra^{۶۹} اژدها کش اهمیت فراوانی داشت و خداوند رعد و برق و پیکار به شمار می‌رفت، اما میان آریایی‌های ایرانی آن مقام را از دست داده و به‌ندرت از وی یاد شد تا آن‌که سرانجام در اوستا از دیوان مردود آریایی به‌شمار رفت.

اما به عوض میترا Miθra میان ایرانیان ارج و اهمیتی بسیار یافت. لیکن جای ایندرا را مردود واقع شده را بایستی چیزی پُر می‌کرد و به همین جهت باورهایی درباره او به ایزد بهرام - یا [وَرِئَرَهَنَه Vereθrayna اوستا - وَرَهَران - وَرَهَرام پهلوی] منسوب شد^{۶۹}. این پرهیز در مورد وارونه Varuna نیز عملی شد و به گونه‌ی که درباره ایندُر عمل نمودند، یعنی صفت او را برگزیدند، در مورد وارونه

نیز صفت وی را به شکل آهورامزدا، خالق جهان مورد پرستش قرار دادند. میترا از زمان‌های بسیار دوری معبود هند و اروپاییان، و هندو ایرانی بوده است و چنان‌که ملاحظه کردیم در چهارده قرن پیش از میلاد نام او به وسیله حکام میتانی در کنار وارونه و ایندز به سوگند یاد شده است. اما میترا روزبه‌روز دارای اهمیت و مقام برجسته‌یی می‌شد، هم خدای جنگ به‌شمار می‌رفت و هم رب‌النوع پیمان و دوستی محسوب می‌شد و هم خدای نور و روشنایی و آفتاب بود. اما وارونه نیز خدای بزرگ هندو ایرانی بود، وی خدای بزرگ، نگهدار نظام و بقای جهان به‌شمار می‌رفت و از جمله خدایانی بود که از وی به نیکی و احترام یاد می‌شد و چنان‌که تذکر داده شد، همین وارونه که به صفت آسوزه، یعنی بزرگ و ارباب و صاحب می‌آمد، چون آسوزه - وارونه Asura Varuna بعدها نزد ایرانیان به اوزمزد یا آهورامزدا، و مزدا - آهورا - یعنی سرور دانا که خالق کل و خدایی یکتا بود، تغییر شکل پیدا کرد.

اما آیا در واقع علت این تغییر و تحوّل در دیانت ایرانی چیست و بر چه مبنایی استوار است. برخی از محققان چون دومزیل Dumezil بر آنند که ایرانیان پس از شهرنشینی، تمرکز جمعیت و مدنیت، نیازمندی به نظم و قانون پیدا کرده و به همین جهت به وحدت‌گراییده و از خدایان جنگ و خشونت و بی‌نظمی و هرج و مرج دست پرستش فروهشته و به پرستش "آهورامزدا" خدایی یکتا، خدای نظم و قانون، عدل و داد پرداخته‌اند، البته این احتمالی است که میان بسیاری از اقوام که به شهرنشینی پرداخته‌اند، گمان‌اش قابل تصدیق می‌تواند بود.^۷

هم‌چنین آریایی‌ها به رب‌النوع‌ها و ربه‌النوع‌ها باور داشته‌اند، یعنی خدایان مذکر و مؤنث را معتقد بودند. مثلاً دیاوه Dyauh خدای بزرگ آسمان و آگنی خدای آتش از مرد خدایان و اوشاه Vshah یا اوشانه Vshanh دختر آسمان از زمره ایزد بانوان بوده است. سازمان جامعه خدایان از روی الگوی خانوادگی آدمیان مطابق معمول ساخته شده بوده است. خدای بزرگ، رب‌النوع آسمان پدر نامیده می‌شد. و این امر، یعنی اعطای کلمه پدر به خدای خدایان در تمامی مذاهب و

ادیان قابل مقایسه و دریافت می‌باشد.^{۷۱} در این روش خدایی، سپیده دم دختر و دیوان [=خدایان] پسران به شمار می‌روند.

یکی دیگر از خصوصیات و ویژگی‌های دیانت آریایی، ثنویت و دوگانگی منطقی و عقلی این مردمان بوده است. آن چه که خیر، زیبا و نیکو بوده، آفریده خدایان نیک، و آن چه که عناصر زیان‌بخش، مظاهر زشت و اثرات بد بوده است در نتیجه کار خدایان شر موجودیت می‌یافته‌اند. نیروها و مظاهر نیک عبارت بوده‌اند از باران‌های به موقع، روشنایی، فصول خوب و معتدل، تندرستی و صحت، فراوانی و وفور نعمت، - و عناصر شر نیز از قبیل تاریکی و ظلمت، خشک‌سالی و قحطی، زمستان و سرمای شدید، بیماریها و ناخوشی‌ها، دروغ و صفات ناشایست و نکوهیده - در شیوه پرستش این آریایی‌ها آن چه که جالب توجه و قابل تعمق است این‌که از برای خدایان و مظاهر شر و زشتی به هیچ وجه عبادت، پرستش و نیایش و مراسمی وجود نداشته است، بلکه به عکس ملل و اقوامی دیگر بر آن اعتقاد بوده‌اند که بایستی به وسیله کمک به خدایان خیر، بر علیه عناصر شر جنگید و آن‌ها را تضعیف نموده و برافکنند. اینان مردمانی بودند ساده‌دل، جنگ‌جو، پیکاری و راست‌کردار که به هیچ وجهی زیر بار گناه و کژی و ناراستی نمی‌رفتند. این آن چیزهایی است که از نوشته‌های به یادگار مانده برمی‌آید و دریافتی است که از مدارک موجود ولی اندک و قلیل نتیجه می‌شود. آن چه که از مدارک مستفاد می‌شود، جملگی از کار، کوشش، پیکار بر علیه ظلم و بیداد، ستیزه بر علیه دروغ و ناراستی و پلیدی است، روح لبریز و سرشار از شور زندگانی مردمی است که به درست پیمانی، نیک‌کرداری، سلحشوری، آزادگی و جوان‌مردی شهره‌اند. جریان تندسان و پرشور زندگی را مشاهده می‌کنیم که در طلب فرزندان، پسران و دختران نیک است، جنبش قهرمانی را باز می‌یابیم که در کار ستیزی است از برای بیرون راندن بدی‌ها و پلیدی‌ها، و بدها و پلیدها از جمع و گروه نیک‌کرداران، روح برتری‌جو و زنده مردمانی را مشاهده می‌کنیم که در کار برپاداشتن مسابقه‌های پهلوانی است، مردمانی زنده‌دل را باز می‌یابیم که برای

دنیایی موهوم ترک زندگی نکرده و صوفی‌گری و عرفان‌منشی را به دور می‌افکنند، لباس‌های فاخر می‌پوشند، پرتو برق‌آلودهٔ سلیح‌شان از شوکت و احتشام حکایت می‌کند. و برابر با شرایع‌شان روزه‌داری را نکوهش می‌کنند، چون از ناخوارگی ضعف می‌زاید و عقل درست در بدنی که از کم‌خوارگی به ضعف گراییده است، پرتوی شایسته ندارد. نیکی و درستی و دادگری و تمام کارهای خوب و شایسته را از برای نفس خوبی و انسانیت انجام می‌دهند نه از برای آن‌که پس از مرگ به بهشتی یا عدنی روند. هر قوم و ملتی به هنگامی که از لحاظ اخلاقی سقوط کند، به وسیلهٔ خرافات بایستی مهارش کرده که آغاز سقوط است. در زمان ساسانیان که اخلاق اصیل در جامعهٔ ایرانی سقوط کرد، آژداویراف ظهور نمود و آژداویراف‌نامه، حاصل نمایش یک جامعه در حالت و موقعیتی است که از اخلاقیات اعراض کرده است.* در کنار آژداویراف‌نامه، باید از "وندیداد" یا قانون ضد دیو یاد کرد. در کنار آن "روایات پهلوی" و کتاب‌های احکام و شرایع است، چون "روایت همیت [امید] آشاهیشتان" و دورهٔ پس از آن "سد در نثر و سد در بندهش" و "روایات داراب هرمزدار". در این کتب که توسط مغان حاکم در دوران ساسانیان تدوین شده است، حکومت جابرانهٔ مغان که با شاهان ساسانی دست در یک کاسه داشتند به‌نمایش درآمده است. آن چنان قوانین شدید و وسواس‌گونهٔ مغانی که با مفاهیمی دور از اخلاق یک ملت آزاده در تضاد است، به مردم تحمیل می‌شود، و آن‌گونه مالیات‌های سنگین دینی - علاوه بر مالیات‌های عرفی و دولتی برای تودهٔ مردم وضع می‌شود که کسی را نه یارای پرداخت دیون دنیوی و دولتی است و نه توان تأدیة حق خداوند و مغان. این حکومتی بود که مغان ساختند و همین حکومت جابرانهٔ مغان و ساخته‌های شگفت‌شان بود که موجب زوال و سقوط ساسانیان شد. در این حکومت دینی که مغان غاصب به‌نام جانشینان و خلفای زرتشت بر مردم تحمیل کردند، هیچ‌گونه اثر و نشانی از آموزش‌های گاتایی

* نگاه کنید به دو مدخل *آنغرز اچنگه* / *آنغزیمنگه* یا بهشت و دوزخ مزدایی در دانشنامهٔ ایران باستان.

زرتشت قابل تشخیص نیست.

به هرانجام نیاکان ما دارای چنین روش‌هایی نبودند، و آن چه که در این باره به وجود آمده است از ساخته‌های متأخر پهلوی است و با سعی و کوشش کسانی است که دانسته و یا نادانسته، از روی قصد یا پیروی کورکورانه متعمدان به ساختن چنین چیزهایی از برای آیین کهن ایرانی مجاهدت می‌ورزند. البته دیانت و اخلاق و روش نیاکان باستانی ما، آریایی‌های ساده‌دل و راست‌پندار، آرمان و غایت خوبی نبوده است. ضعف‌ها و موارد قابل انتقاد داشته است که از آن‌ها یاد کردیم، اما این ضعف‌ها و موارد قابل انتقاد در برابر آن چه که دارای ارزش و شکوه درستی است ناچیز می‌باشد.

۱۹. چگونگی آیین مهر پیش از زرتشت

مجملی از معتقدات آریایی‌ها هنگام ورود به فلات، نفوذ معتقدات بومی در اعتقادات آریایی‌ها، گفته کریستن‌سین درباره دیانت آریایی، دو شاخه مهم این دیانت، گروه خدایانی به سرپرستی ایندر، گروه آسورها یا اهورا، تقسیم کلی، پرستندگان میترا، پرستندگان مزدا، تعریف و توضیح نیبرگ، روش پرستش مهر، وظایف و کارهای مهر، طبقه مغان، کار این طبقه در طول اجرای مراسم پرستش، گسترش و نفوذ میتراپرستی، اصلاحات

اینک زمینه‌یی فراهم است که توجه کنیم در زمانی که آریایی‌ها به ایران آمدند، دارای اساطیر، خدایان، مراسم، افسانه‌ها و معتقداتی بودند، اما در این سرزمین تازه به‌ناچار برحسب مقتضیات و شرایطی در این موارد دگرگونی‌ها و تغییر و تبدیلاتی حاصل شد. علاوه بر علل طبیعی چون موقعیت جغرافیایی، آب و هوا و علل طبیعی دیگر که قهراً در معتقدات بشری اثر می‌گذارد^{۷۲}، معتقدات و فرهنگ بومیان ایرانی نیز به‌زودی در فرهنگ



آریایی‌های تازه وارد شروع به نفوذ کرد. اما درباره چگونگی عقاید بومیان در حدّ مقدور شرحی نقل شد و اینک به‌جا است تا به دوره متأخر آریایی، اندکی پیش از ظهور زرتشت نظر افکنیم.

کریستن‌سن Christensen جایی بسیار به اختصار و مجمل می‌گوید^{۷۳}: دین قدیم آریایی‌ها بر پرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام سماوی استوار بود. با این حال از زمان بسیار قدیم، خدایان عمده طبیعت دارای خصوصیات اخلاقی و اجتماعی می‌شوند. چنین به نظر می‌رسد که قبل از جداسدن دو تیره هند و ایرانی از یکدیگر تفاوتی میان دو گروه از خدایان عمده آنها بوده است. یک گروه را دیوها "Daiva" می‌خواندند و در رأس آن خدای جنگ‌جویی به نام ایندرا Indra قرار داشت، و گروه دیگر را آسورها Asura "به ایرانی آهور Ahura" می‌گفته‌اند و بزرگ‌ترین آنها وارونه Varuna و میترا Mitra بود. اکثر دانشمندان برآنند که مزدها Mazdah ایرانیان که به معنی "دانا" و بزرگ‌ترین آهوره می‌باشد، همان وارونه قدیم است، که نام اصلی اش در نزد اقوام ایرانی فراموش شده است. از لحظه ورود ایرانیان به عرصه تاریخ ما به دو شکل مختلف از مذهب ابتدایی آنها برخوردار می‌کنیم. یک گروه به پرستش میترا Mitra "در متون ایرانی میثره Miθra" مشغول‌اند، که در این هنگام در رأس دیوها قرار دارد، و گروه دیگر که خدای بزرگ آنها مزدها می‌باشد.

پرستندگان میترا یا مهر در ستایش او و خدایانی که در گرد اویند، ینت‌ها را می‌سرایند و این همان سرودهایی است که نمونه‌هایی چند از آن، که با اصول دین زرتشتی تطبیق شده در قسمت موسوم به "بخش جدید اوستا" تا امروز برای ما محفوظ مانده است. از جمله این گروه خدایان یکی رشنو Rašnu یا رشن، یعنی راستی و دیگری سزاوشه Sraoša "سروش" به معنای اطاعت است. این نام‌ها هم چون غالب اسامی خدایان اوستایی مانند "مجردات مجسم" به نظر می‌آید. به ادعای نیبرگ^{۷۴} Niberg این خدایان درحقیقت نماینده و مظهر هیأت‌های اجتماعی می‌باشند. به گمان او "رشنو" خدای آزمایش‌ایزدی "var/varangh - ordalie"

و سروش خدایی است حافظِ دین و آمادهٔ دفاع. مهر "پرتو خورشید". آشی Aši ایزد بانوی باروری و زناشویی که به مؤمنین برکت در ازدواج و هرگونه سعادت ارزانی می‌داشت. دیگر از زمرهٔ خدایان ویرثزغنه Vereθayna "بهرام" خدای حمله و پیروزی - خدای جنگ، و خورنه Xvarenah، یا فزی که جلال و اقبال و شوکت شاهان به حق از اوست می‌باشد، و بسی خدایان کوچک دیگر.

پرستندگان مهر، هنگام قربانی جانوران برای خدایان، خود را با هوم / هتوته Haoma سرمست می‌کردند، و آن مشروبی بود که از فشردهٔ گیاهی به‌همین نام به‌دست می‌آمد. هوم به عنوان خدایی که مؤمنان را در جذبۀ مذهبی و خلسۀ عرفانی فرو می‌برد، پرستش می‌شد...

چنین به‌نظر می‌رسد که پرستش مزده نیز مانند پرستش مهر در سراسر سرزمین محل سکونت ایرانیان مرسوم بود. زرتشت "زرتوشتر" Zaratustra پیغمبر نیز از میان این قوم در مکانی از ایران شرقی ظهور کرد.^{۷۵} زمان ظهور او به هر حال مقدم بر دوران هخامنشی است. زرتشت باگائاهای خود، که سرودهایی است و بیان آموزه‌ها و به شعر است، آیین پرستش مزدا را اصلاح و آن را برپایهٔ محکمی استوار کرد که امروز به نام شریعت زرتشتی معروف است.

باری این چنین جریان‌هایی بود، یعنی جریان نفوذ و گسترش معتقدات بومی ایرانی که درباره‌اش سخن گفتیم، و این جریان‌های آریایی که در دو صورت متفاوت و جریان‌هایی منشعب از آن که در تغییر و دگرگونی بودند، که آیین آریایی‌ها را به وسیلهٔ مغان به دوران ماد و هخامنشی منتقل کرد. دربارهٔ مغان جای سخن بسیار است^{۷۶}، اما هرگاه به تحقیقات مسینا Messina^{۷۷} اتکاء نمایم، برخلاف رأی هرودوت^{۷۸} که مغان را طایفه‌یی از طوایف مادی معرفی می‌کند متوجه می‌شویم که این مغان طایفه و قبیله‌یی نبوده‌اند، بلکه اینان افرادی بوده‌اند روحانی و طبقه‌یی محدود که انجام امور مذهبی به وسیلهٔ آنان صورت می‌گرفته است و بعدها بر اثر تقویت و گسترش قدرت مذهبی که یافتند، اینان اهمیتی پیدا کرده، متشکل شده و طبقهٔ مقتدری را تشکیل داده‌اند. اندکی پیش از ظهور زرتشت که

پرستش میترا Mithra در ایران رواجی داشت، اینان کاهنان این آیین بودند و بعد در دوران اصلاح، این طبقه مقتدر برای حفظ منافع طبقه خود و هم‌چنین استفاده از جریان تازه‌یی که بوی موفقیت آن مشامشان را پر کرده بود، و زنده نگاه‌داشتن آیین آریایی قدیم در کنار اصلاحات، خود را هواخواهی سخت‌پای نشان دادند و به این وسیله بود که موقعیت خودشان را حفظ نمودند، و هم اینان بودند که به‌هنگام مقتضی، عناصر قدیم را دگرباره وارد آیین تازه کردند، و چون متولیان مذهبی بودند، در کارشان توفیق حاصل کردند و دینی را که زرتشت آورده بود، و اصلاحات عمیق او را کم‌کم از مسیر و جریان اصلی خارج کرده و روشی را که بیشتر سودشان در آن بود به‌پا کردند. به‌طور کلی روش تاریخ در بستر زمان همین است^{۷۹} و در دین زرتشت نیز پس از اصلاحات بنیادی پیامبر، همین امر انجام گرفت و بازگشتی شد به خرافات و روش‌هایی بسیار پیچیده و دست و پاگیر که در جامعه ایرانی اثراتی ناگوار نهاد.*

اما در این جا لازم است تا دگرباره به اهمیت و نفوذ و گسترش عظیم مهرپرستی اشاره شود. در دوران هخامنشی در کتیبه‌های اردشیر دوم و سوم، نام میترا در کنار نام‌های آهورامزدا و آناهیتا آمده است، و گاه تنها همراه با نام آهورامزدا ذکر شده است. از روشی که در یادکرد نام میترا مستفاد می‌شود، چنین برمی‌آید که در زمان هخامنشی پرستش میترا در میان توده گسترش و اهمیت بسیاری داشته است.^{۸۰}

با عطف توجه و عنایتی درباره وظایف میترا و سرپرستی‌ها و اعمال و کردار و الطاف و خشم و غضب وی نسبت به بندگان است که متوجه می‌شویم به چه

* نگارنده در مجلد اول تاریخ آیین دازآمیژ میترا، با توجه به فهرست توضیحی، پژوهشی مستند درباره این که مغان روحانیان آیین میترايي بوده‌اند و به‌موجب گائاه، همان کَرَبَن Karapan‌ها می‌باشند ارائه کرده است. اما مغان مادی و مغان مجوسی جز از مغان میترايي بوده‌اند. در ادوار قدیم تاریخ دینی ایران باستان، روحانیان آیین‌های گوناگون مغ نامیده می‌شدند. مغان میترايي همان‌هایی هستند که در جریان اسلامی شدن ایران، اندیشه‌های گنوسی و عرفانی ویژه خودشان را در حکمت و عرفان ایران دوران اسلامی وارد کردند. نیز نگاه کنید به آیین مغان، پژوهشی درباره دین‌های ایرانی، از نگارنده.

علتی میان آریایی‌ها که شروع به شهرنشینی نمودند، پرستش این خدا تا این اندازه رواج و رونق یافت. هرگاه در مهریشت دقیق شویم، آن موارد و صفاتی را که از برای ایرانیان در قسمت هوم، گیاه زرین برشمردیم، بسیار پررنگ و آب‌تر در نظر جلوه گر می‌شود. رونق و شکوه زندگی عملی، احتشام و شکوه زندگی مادی که با پیکار و کوشش حاصل می‌شود، نظم و ترتیبی که یک زندگی نوحاسته شهری لازم دارد در مهر جمع است.

اما این مهر، این خدای باستانی، این آیین عظیمی که ایرانیان آن‌چنان بدان دل بسته بودند، کیست، یا چیست؟. آن چه که در این باره برمی‌آید، آگاهی را بایستی از اوستا کسب کرد. در آغاز "مهریشت" به عظمت دیرین و مقام بعدی مهر که در مقام به گفته آهورامزدا مطابق با خود اوست، برمی‌خوریم. شاید بر همین مبنا بوده باشد که اردشیر دوم و سوم نام مهر و آهورامزدا را در یک ردیف آورده‌اند. آن‌گاه به مبدی می‌رسیم که کیفردهنده سخت و بی‌گذشت پیمان‌شکنان می‌باشد. یعنی مهرذروج، و مهر دروج Miθro.druj کسی است که به نام مهر و میانجی شناختن وی، پیمان و عهد با کسی منعقد کرده و پس از آن پیمان‌شکنی کند. این کسان توسط خداوندگار میترا به سختی مجازات می‌شوند. اما پاداش نیز می‌دهد، پاداش به کسانی که دروغ نگویند، پیمان‌شکنی نکنند و این چنین کسانی را فرزندان‌های شایسته می‌بخشاید. مردمی که به شهرنشینی روی آورده‌اند، در طلب خان و مان و آسایش و راحت می‌باشند، و مهر نیز به نیک‌گرایان بخشنده خوشی، آسایش و خان و مان است. مهر آن کسی است که با هزارگوش و هزارچشم همواره بیدار و مترصد اعمال مردمان است. مهر در میدان و صحنه نبرد، آن جنگ‌جویانی را ظفر و پیروزی می‌بخشاید که از مؤمنان به او باشند، راست‌گرای، پیمان‌دار، درست‌کار و وارسته باشند. از برای مهر تفاوتی در درجات و مقام اشخاص نیست و از بزرگ و کوچک، بلند مرتبه و کوچک مرتبه نمی‌توانند به او دروغ بگویند، و هرگاه کسی به دروغ‌گرایید و پیمان شکست به زودی به کیفرش می‌رساند.

به همین سبب است که آریایی‌ها این چنین به مهر گرایش دارند. مهر مظهر

حفظ نظم و قانون است، نظم و قانونی که از برای یک جامعه شهری بسی لازم است و قوامش بدان وابسته می‌باشد. بزرگ‌ترین کار مهر که نظارت کامل به عهد و پیمان و پیمان‌داری است، سبب شد که طبقه جنگ‌جویان و پیکاریان به او سخت دل‌بسته شدند، آن چه که سربازان را به فرماندهان وابسته می‌سازد، حفظ سوگند و نگاهداری پیمان است به همراه نظم و انضباط، و مهر نیز خدای حافظ این اصول است. به همین جهت بود که مدت‌هایی بعد سربازان رومی که در آسیای کوچک با میترا آشنا شدند سخت به او دل‌بسته و آیین میتراپرستی را که با بسیاری از عناصر دیگر چون سلحشوری و عتباری آمیخته شده بود در روم و قسمت اعظم اروپا و آسیا و شمال آفریقا رواج دادند.*

آیین میتراپی پیش از آن که از راه آسیای کوچک به وسیله سربازان رومی به اروپا منتقل شود، با بسیاری از معتقدات بابلی و عناصری دیگر آمیخته شده بود. در اروپا، به ویژه روم نیز عناصر یونانی و رومی بسیاری به آن افزوده شدند و در اروپا به شکل آیینی درآمد که از مهرپرستی ایرانی تنها نامی بیش نداشت. با نفوذ کاملی که این آیین در ایران داشت، زرتشت به طور کلی بر علیه آن اقدامی نکرد، اما پیکره آن را از شرک پالوده ساخت و متأسفانه اندکی نگذشت که دگر باره این ایزد، پایندگی کرد و چنان که در یشت‌ها ملاحظه می‌شود، با آهورامزدا با آن که آفریده او است پهلو می‌زند. البته این شرحی بود بسیار فشرده و برای آگاهی‌های وسیع‌تر بایستی به مراجع این مبحث رجوع شود و در کتابی تحت عنوان دین قدیم آریایی که در ضمن دوره "تاریخ ادیان" منتشر می‌شود، چنین پژوهشی انجام شده است.**

*. آیین پر دمز و راز میتراپی، فرانتس کوئن / هاشم رضی. تهران ۱۳۸۰.

** نگارنده اینک دیگر به این باورها نیست. نخست آن که زرتشت به موجب گناها سخت با میتراپرستی و مراسم و باورهای آن مخالف بود و بدون یادکرد از نام میترا، با کنایات روشن آن را نکوهیده و با آن مبارزه کرده است. دو دیگر آن که آیین میتراپی توسط سربازان مزدور رومی از آسیا به اروپا منتقل نشده، بلکه راه‌های انتشار پر دامنه و گسترده آن از راه‌های دیگری بوده است.

۲۰. تحوّل در گورسازی و هنر

وضع گورسازی و تحوّل در آن، نشان جابه‌جاشدن اقوام، انتقال گور از خانه به گورستان، جا و محل گورستان عمومی، چیزهایی که به همراه متوفّا به گور می‌نهادند، تنوع اشیاء و لوازم، نکات مشترکی در مذاهب ابتدایی، زندگی بعدی روح، هنر فلزکاری، سلاح‌های جنگی، جواهرسازی و زرگری، کوزه‌گری و نقاشی، پیشرفت و تحوّل در نقاشی و رنگ‌ها، انواع نقش‌ها، قدمت تصاویر آدمی، موضوع کلاسیک نقاشی ایرانی

گیرشمن Ghirshman در بخشی از کتاب خود، تمدن و فرهنگ آریایی‌ها را، به‌ویژه آنانی که در سِیلک Sialk کاشان مستقر شده بودند، از روی یافته‌های باستانی شرح داده است که از لحاظ مستندبودن بسیار دارای ارزش و اعتبار می‌باشد. درباره کاشان از لحاظ فرهنگ ماقبل تاریخی در حد مقدور، در بخش‌های اول سخن به‌میان آمد و در همین قسمت است که یک عدّه از آریایی‌های جنگ‌جو مستقر شده و بر فراز تپه‌ی یک قلعه محکم با دیوارهایی



→

سه دیگر آن که اغلب مراسم و باورها و آداب و اصول میترایی که از سده‌های دوم و سوم پیش از میلاد در بخشی پهناور از جهان متمدن باستان انتشار یافت ریشه‌های شناخته شده ایرانی خود را حفظ کرد. نگارنده در سه کتاب اخیر خود: ترجمه کتاب فرانتس کوئن به نام داز و رمزهای آیین میترایی، به ویژه تاریخ آیین دازآمیز میترایی و حکمت خسروانی به‌طور مشروح در این موارد پژوهش‌هایی ارائه کرده است.

ستبر بنا کردند.

عموماً یکی از وسایل و طُرُق شناخت جابه‌جا شدن اقوام، یعنی ورود قومی به منطقه‌ی کهن را می‌توان از روی تحوّل و دیگرگونی‌یی که در طرز تدفین آشکار می‌شود، شناخت، و این چنین روشی همراه با تحوّل در شیّک کاشان به نظر می‌رسد که قومی بر بومیان تسلّط یافته و روش‌هایی نو به وجود آورده‌اند. این تحوّل عبارت از این بوده است که قبر و یا گورها را دیگر در کف اطاق و یا جاهای مختلف خانه قرار نمی‌داده‌اند، بلکه چند صد متر دورتر از محل زندگی عمومی، یعنی شهر و جای سکناى مردم، در گورستانی، مردگان‌شان را دفن می‌کردند و این گورستان به منزله‌ی شهر مردگان محسوب می‌شد. در وندیداد نیز اشاره است که مردگان بایستی دور از آب و آبادانی قرار داده شوند. اما در روش دفن مردگان، یعنی اشیا و آلات و ادواتی که به همراه مردگان به گور می‌کردند، تغییری میان قوم جدید و سکنه‌ی بومی نظرگیر نیست و این حاکی از روش مشترکی است در ادیان از نقطه نظر اعتقاد به جاودانگی روح و زندگی پس از مرگ. شاید از لحاظ کیفیت و کمیت در چگونگی این اشیا تغییراتی پدید آمده باشد. در گورها متجاوز از صد قطعه چیزهای مختلف می‌نهادند که سلاح‌های جنگ در درجه‌ی اوّل اهمیت قرار داشت و از این میان کلاه‌خودهایی که از چرم ساخته می‌شد، فراوان‌تر بود. اما این زمان آن چرم‌ها پوسیده شده و از میان رفته است، لیکن ورقه‌های سیمین که روی آن‌ها نقوش و کنده کاری‌هایی شده و از اجزای تزئینی آن کلاه‌خودها بوده، باقی مانده است.

اما آن چه که وسعت و افزونی بیشتری داشت، زینت‌آلاتی بودند اغلب سیمین و مفرغین که از لحاظ تنوع مورد توجه می‌باشند. سنجاق‌هایی به شکل سر حیوانات که از لحاظ ذوق هنری سرشار بودند، دست‌یاره‌هایی به شکل‌های مختلف، گوشواره‌هایی با سنگ‌های گران‌بها، سنجاق‌ها و گیره‌هایی زرین از برای موی سر و انگشتری‌هایی از مفرغ که گاه از آهن نیز ساخته می‌شدند، از چیزهایی بود که در این گورها به فراوانی می‌نهادند و آن چه که تاکنون از این

انواع فرادست آمده است، یافته‌هایی است که وضع هنری و پیشه فلزکاری و جواهرسازی و زرگری آن مردم را آشکار می‌سازد.

به نظر می‌رسد که به کار گرفتن آهن، دیگر با تناسب زمان جای را برای خود کاملاً باز نموده بود. در گورهای جنگ‌جویان جنگ‌ابزارهایی چون: سپر، خود، پیکان، خنجر، شمشیر، لگام و تزییناتی از برای سروسینه اسب می‌نهادند. اما غذا و خوراک مردگان را نیز از نظر دور نمی‌داشتند، و برای این منظور از دیگ‌های بزرگ و دسته‌داری که از مفرغ ساخته می‌شد و استعمال آن نزد سکاها Scythes متداول بود استفاده می‌کردند. در شاخه‌هایی از آهن یا مفرغ که سرتیزی داشتند و به سان پرگارهایی بودند که دو شاخه آن‌ها بر یک محور قرار نداشته باشد؛ نیز برای بریان و برشته کردن گوشت به روی آتش سود می‌بردند.

یک قلم دیگر از این بازمانده‌های گوری، ظروف می‌باشد. از تنوع شکل، رنگ و نقش آشکار می‌شود که هنر و پیشه کوزه‌گری رواجی داشته است. شاید بتوان در نظر فعالیت این کوزه‌گران و کارگران‌شان را آشکار و نمایان ساخت، آنانی که با استفاده از چرخ‌ها، گل را به اشکال و قالب‌های مختلف درمی‌آوردند، کوره‌هایی که با وسایل بدوی و ابتدایی به وسیله شاگردان مشتعل و افروخته نگاه داشته می‌شود، کارگرانی که در کارگاه در کار نقل و انتقال این ظروف هستند، هنرمندانی که سخت سرگرم نگارگری و تزیین این کوزه‌ها هستند و خریداران و مشتریانی که برای خرید و انتخاب با فروشندگان سرگرم چانه‌زدن هستند، هرگاه در کنار این کوزه‌گران از پیشه‌ورانی دیگر که حرفه‌شان زرگری، اسلحه‌سازی، آهنگری و رشته‌هایی دیگر است، و مردمانی که در کار رفت و آمد و خرید می‌باشند، و از بیکارگان و در یوزه‌گرانی که هر یک به کار خود سرگرم‌اند، و آن خانه‌های گلین و کوتاه و کوچه‌های باریک و تنگ و ناهموار منظره‌یی بسازیم، شاید بتوانیم در خیال جنب‌وجوش آن زندگی و نحوه آن را درک نماییم.

کوزه‌گران به ترکیب و تلفیق رنگ‌ها اهمیتی بسیار می‌دادند. ظروف به‌دست آمده از این آریایی‌های ابتدایی به رنگ‌هایی مختلف می‌باشد، چون:

خاکستری، سیاه، قرمز، سرخ تیره، ارغوانی. اغلب این ظروف برای رفع نیازمندیهای زندگی در خانه ساخته می‌شد، اما قلم عمده‌یی نیز برای به‌همراه کردن مردگان در گور و مصارف مذهبی ساخته می‌شده است. چیزهایی نیز به‌اشکال و روشی به‌دست آمده است که گویا صرفاً از برای ترضیۀ ذوق هنری ساخته می‌شده‌اند.

در صفحات گذشته از کوزه‌گری بومیان شرحی گذشت، به‌ویژه از همین منطقه کاشان. به نظر می‌رسد که امتداد این پیشه و هنر قطع نشده باشد، چون رواجی در نقاط پراکنده فلات، چون: سِیَلِک، گیان، لرستان، مغرب تهران، نزدیک کرج، جنوب دریاچه ارومیه و سار روز داشته و نمونه‌هایی از آن‌ها نیز در این نقاط یافت شده است، حتا دامنه انتشار آن تا "نادعلی" یعنی در ساحل رود هیرمند واقع در حاشیۀ صحرای سیستان نیز کشیده شده بوده است.

اما موردی که سخت در این دوره جلب توجه می‌کند، پرتو ذوق هنری، یعنی تزئین‌کاری و نقاشی و نوع نگاره‌ها و نوع غنی و آموزنده آن است. البته روش پیشین هنر نگارگری متروک نشد، بلکه دچار یک دگرگونی تکامل‌گرایانه گشت. این روش در آثار به‌دست آمده از سِیَلِک Sialk بسیار قابل توجه می‌باشد، چون در این منطقه کاوش‌های بیشتر و مرتب‌تری شده و بالتجیه یافته‌های باستانی بیشتری به‌دست آمده است. یک وجه مشخص در این هنر نو، نوعی گریز است از زمینه تهی، و هنرمندان و نقش‌گران می‌کوشیده‌اند تا زمینه ظروف را از نقش‌هایی مختلف پر نمایند. نمایانند خورشید و پرتو آن به‌اشکال هندسی رواجی بسیار داشت. تصاویر بزکوهی که از دید واقع‌گرایانه دور بود، بسیار نقش می‌شد، اما اسب به‌زودی آن را متروک و مهجور ساخت. اسب، خورشید که از نظرگاه تمامی اقوام هند و اروپایی به هم مربوط بودند به آهستگی در هنر اهمیت شایانی پیدا کردند، و به‌ویژه اسب بالدار که نقش‌هایی بسیار از آن به‌دست آمده است، رواجی داشت و شاید این نقش رمز و کنایه‌یی داشته باشد که با خورشید بی‌ارتباط نباشد.

به همین جهت است که هنر نقاشی را در ایران پیش‌رفته و تکامل یافته می‌توان پنداشت. نقش و تصویر انسان در این منطقه، از یونان کهن‌تر و قدیم‌تر است، از سده هشتم پیش از میلاد نیم رخ انسان بر روی ظروف گلی به هیأت تکامل یافته آن به دست آمده است. اما آن چه که جلب توجه بیشتری می‌کند، تصاویری است از مردان پیکاری که بر روی ظروف شیلک به نظر می‌رسد. در این ظرف‌ها مردان جنگنده پیاده نقش شده‌اند که دارای کلاه خود با جیغه و پَر و نیم‌تنه‌های کوتاه و تنگ می‌باشند. شاید این وضع لباس جنگی بوده است، چون روی یک مَهر نیز یک سوار جنگی بر پیکر اسبی جلوه‌گری می‌نماید که کفش‌هایی نوک برگشته به پا داشته و با همان نیم‌تنه و خود و نیزه با غولی می‌جنگد. مَهر دیگری نیز تصویر یک شکارورز را در حالی نشان می‌دهد که بر گردونه‌یی دواسبه در حال تاخت، تیری به جانب حیوانی رها می‌کند، این یک حکاکی بر روی سنگ است که عجله و یا ناشی‌گری هنرمند سازنده آن را نشان می‌دهد. به‌طور کلی هنرمندان، یعنی تصاویری که توسط کوزه‌گران و سنگ‌تراشان نقاشی و حکاکی می‌شد، محتوی نقش‌هایی از جنگ‌جویان و شکارورزان می‌بود که از موضوعات کلاسیک هنر ایرانی محسوب می‌شد.

شکل گورها نظیر گور کورش بزرگ بوده است. سطح فوقانی گورها از الواح سنگی یا از گل پخته تشکیل می‌شد به‌شکل شیروانی که از دو طرف شیب داشت در این جا رابطه و همانندی بسیاری را مشاهده می‌کنیم میان گورسازی این مردم و شکل نُردیک Nordique [وابسته به نژاد اسکاندیناوی و بریتانیای شمالی]، که بیشتر میان مهاجمان هند و اروپایی که به ایتالیا رفته بوده‌اند رواج داشت^{۸۱}، شاید در این مورد بتوان به قطع ناشدن روابطی میان ایرانیان و آن گروه از اقوام هند و اروپایی که در اروپا ساکن شده بودند، اشاره نمود که تا مدت‌هایی دوام یافت و گور کورش و گورهایی امثال آن در اثبات این روابط است.

به همان شکلی که اشاره شد وضع گورسازی، قراردادن مکانی از برای گورستان در نقطه‌یی خارج از جا و مکان عمومی زندگی، نشانی بود از جابه‌جا

شدن اقوام، اقوامی که دارای فرهنگ پیشرفته‌تری بودند. اما از لحاظ کلی در چیزهایی که به همراه مرده در گور می‌نهادند، تغییر چندانی حاصل نشد، مگر آن‌که متنوع‌تر و محتشمانه‌تر گشت.

۲۱. زندگانی طبقاتی اجتماع

اجتماع و وضع طبقاتی، شهرسازی، پیشرفت در این فن، ابداعات دفاعی، درون شهر، کارگران بناساز، دو طبقه اصلی، طبقه سوم یا بومیان برده، دهکده ماقبل تاریخی سِیلک و اقوام مهاجم، تمدن و فرهنگ، طبقه خواص، مالیات و تأمین درآمد، روستائیان و دهقانان، بیگاری مردم برای حاکم، غنایم جنگی و کمبود بودجه، تقسیم کلی طبقاتی، طلیعه اختلافات طبقاتی

آن چه که بیشتر به نمایانی مظاهر اجتماعی زندگانی کمک می‌کند، وضع‌های مختلفی است از نمایش طبقات اجتماعی، وضع شاهان، شکل بناها، فلاحت و بازرگانی و چیزهایی دیگر. توده خاک سِیلک کاشان به نظر می‌رسد که به وسیله فاتحان یا مهاجمان آریایی که از دهکده‌های ماقبل تاریخ پشته شده بود، تسطیح گشته و بر سطح هموار آن شهری برای فرمانروای جدید ساخته شده باشد. البته این شهر امروز از میان رفته و بقایای آن را تنها توده‌یی سخت از خاک تشکیل می‌دهد که مساحتی بیش از چهل متر پایه آن را شامل می‌شود. وضع مصالح ساختمانی نشان می‌دهد که روشی نو در فلات مورد استفاده قرار گرفته است. این مهاجمان از آجر خام و سنگ در بناسازی استفاده می‌کردند که شاید خود نیز آن را از مناطق شمالی، ضمن مهاجرت از اقوامی دیگر فرا گرفته باشند. اینان زمینی مسطح و صاف را برای ساختمان و بناسازی انتخاب می‌کردند و اهتمامی داشتند که در آغاز قصر فرمانروا، کاخ‌هایی از برای نجبا و اشراف برپا سازند. البته این روش در تمدن ایجاب می‌کرد طبقه‌یی معین از سازندگان بنا،



چون: سنگ تراش، خشت زن، بنا و کارگر وجود داشته باشند و این طبقه از میان رعیت انتخاب می‌شدند که برخی در جست‌وجوی کار بودند و برخی نیز به‌زور به کار واداشته می‌شدند.

شاید این اصل، و یا این چنین روش‌هایی بود که اجتماع را به دو طبقه اصلی تقسیم می‌کرد: طبقه خواص و نجبا و طبقه عوام. این تقسیم طبقاتی حتا چون امروز پس از مرگ نیز جریان داشت و خود را نشان می‌داد، و این موضوع از گورستان‌های آن مردمان به روشنی قابل مشاهده و درک است. در برخی از قبور، بسیاری اشیاء سیمین و زرین یافت شده است که شامل انواع زینت آلات پربها بوده و هم‌چنین جنگ‌ابزارهای گوناگونی نیز در آن گورها وجود دارد، درحالی که در نوعی دیگر از قبور تنها آلات و ادواتی آهنی و گاه کاسه و کوزه‌هایی معمولی مشاهده می‌شود. اما مطابق با مشاهدات باستانی در این جا بایستی به طبقه سومی نیز اشاره نمود که به احتمال قوی آن طبقه را می‌توان سکنه بومی محسوب کرد که به وسیله مهاجمان برافکنده و بی‌خان و مان شده بودند. مهاجمان آریایی اغلب پس از تسلط، پیشه‌های زراعت و کارهای یدی دشوار را به بومیان تحمیل می‌کردند و به همین جهت به‌زودی طبقه‌یی خاص را خارج از حیطه طبقه‌بندی اجتماعی خودشان به‌وجود می‌آوردند. این طبقه از گروه کارگر و عوام فقیرتر و بی‌چیزتر بودند و گورهایشان شاهد این مدعا است. سقف این گورها فاقد تخته سنگ یا گل پخته‌یی است که گورهای دیگر واجد آنند، و هم‌چنین در این گورها آن چه که یافت شده، عبارت بوده است از ابزار کشاورزی و پیشه‌وری.

اقوام مهاجمی که دهکده ماقبل تاریخی سیلک را به تصرف درآورده بودند، سوارانی جنگ‌جو و پیکاری بودند که به‌زودی آن‌جا را به یک شهر قابل دفاع، مستحکم و با دیوارهایی ضخیم تبدیل نمودند. در اطراف دیوارها به فاصله‌هایی معین، برج‌هایی ساخته بودند که کار دفاع و حمله را با اطمینان قابل دوامی تضمین می‌کرد. شاید کاخ امیر یا شاه در وسط و ساختمان‌های فرعی وابسته به آن که متعلق به امیرزادگان و اشراف می‌بود، گرداگردش قرار داشت. میان ساکنان این شهر چه

از داخل و چه از خارج مخاصماتی که به جنگ می‌انجامید برقرار بود. امیران محلی با رؤسای جدید می‌جنگیدند، و از جانبی دیگر با دول بزرگ غرب، به ویژه آشور از در ستیز درآمده و به جنگ می‌پرداختند، و گاه اتفاق می‌افتاد که بنا بر مصالح و مقتضیاتی این امرای محلی به عنوان مزدور وارد سپاه دول بزرگ می‌شدند.

اینک هنگامی فرارسیده بود که فلات و فلات‌نشینان را به آینده‌یی امیدبخش بشارت می‌داد. وضع ماقبل تاریخی فلات به تدریج دیگرگون می‌شد. عنصر جدید فعال، پیکارجو و سخت‌کار آمد بود، به همین جهت به شهرسازی پرداخت. دوران شبانی تمام می‌شد، و شهرنشینی با طلیعه‌یی از اهمیت کشاورزی آغاز می‌شد. اما به طور کلی عصر حادثه‌جویی، پیکار، مهاجمه و دفاع بود. شهرهای مستحکمی ساخته می‌شد که الگوی آشوری داشتند و با دیوارهای قطور دوگانه و گاه سه‌گانه محافظت می‌شدند. درباره دفاع از شهرها تمام پیش‌گیری‌های معمول و لازم مراعات می‌گشت. خندق‌هایی بزرگ را رودخانه‌هایی که از مسیر خود منحرف می‌شدند پر می‌کردند، در برج‌ها انواع وسایل دفع حمله و یورش موجود بود. این عنصر غالب، حادثه‌جو و درکار پی‌ریزی قدرتی بود که بتواند خود را حفظ نماید، اما این پیش‌درآمدی بود تا بسیاری از مراکز قدرت را نیز به زیر سلطه خود درآورده و آن‌ها را نیز حفظ کند.

دربار، امیران و اشراف وابسته هسته اصلی قدرت اجتماعی محسوب می‌شدند، درحالی که طبق معمول به توده مردم فشار وارد شده و تحت انقیاد قرار داشتند. امیر یا فرمانروا با امیرزادگان و اشراف ملتزم رکاب منافی وابسته داشته و با هم زندگی می‌کردند. امیر دارای زمین‌های اختصاصی فراوانی بود که رعایا و بردگان در آن به کار گماشته می‌شدند. به نظر می‌رسد که تنها شکم این بردگان را سیر می‌کردند و از حق دیگری برخوردار نبودند، و در مواقعی که امیر دچار کمبود کارگر می‌شد، روستائیان و دهقانان آزاد مجبور بودند تا در املاک وسیع‌اش به کار پردازند. برای اصلاحات، جاده‌سازی، تعمیر قنوت و پل‌ها و

استحکامات از کارگران روزمزد استفاده نمی‌شد، بلکه جمله این کارها به عهده دهقانان، روستائیان و شاید یحتمل در مواقع ضرور به پیشه‌وران واگذار می‌شد. انواع مالیات‌های ابتدایی نیز به وسیله فرمانروا وضع و اخذ می‌شد و این مالیات‌ها از صید ماهی، شکار حیوانات، تربیت اغنام و چیزهایی دیگر گرفته می‌شد.


اما درباره اخذ و وصول مالیات، آن فرمانروایان باستانی هم چون بازماندگان‌شان، و امرای تحصیل کرده امروزی که راه‌ها و روش‌های گوناگونی ابداع می‌کنند، کارآمدی نداشتند و به همین جهت دچار کمبود بودجه می‌شدند. دربار، وابستگان درباری: امرا، امیرزادگان، موبک امیر، هسته اصلی اتباعی که سپاه را شامل می‌شدند روابط دوستانه با امرای محلی و امیران همسایه که مستلزم ردوبدل تحف و هدایایی بسیار بود، هدایایی که بایستی به روحانیان پرداخته شود و بسیاری از این‌گونه موارد مستلزم درآمد هنگفتی بودند که مالیات‌ها کفاف آن را نمی‌داد و این کسر بودجه لازم بود تا به وسیله‌ی ترمیم و جبران شود. بهترین و شاید تنها وسیله برای حل این مهم، غنایم بود که فرادست آمدن آن هم جز با جنگ میسر نمی‌شد، و به همین جهت به جنگ می‌پرداختند و اگر بخت با آنان یاری می‌کرد و پیروز می‌شدند، غنایم جنگی کسر بودجه را تأمین می‌کرد.

در سطور گذشته از وضع تقسیم طبقاتی مردم به‌طور کلی سخن گفته شد، و در این جا به تقسیم عمومی طبقاتی مبادرت می‌شود. به‌طور کلی از لحاظ تقسیم طبقاتی، در جامعه پنج طبقه شناخته می‌شد به این ترتیب: امیر و امیرزادگان، نجیب‌زادگان و اشراف، زمین‌داران و مالکان، مزدوران و کارگران، بردگان. در این تقسیم طبقاتی نشانه‌هایی از ستیز و اختلافی که بایستی بعدها میان طبقات غیرمالک و روستائینی که بر ضد نجبا می‌شورند وجود داشته باشد. وضع ایران در نخستین دهه‌های هزاره اول پیش از میلاد بایستی شباهتی بسیار با آن نوع زندگی یونانی که هومر Homeros شرح داده است داشته باشد^{۸۲}. میان قرن‌های هشتم و نهم چنان به نظر می‌رسد که در سرای امیران از تمام طبقات و اصنافی که مورد احتیاج باشند، وجود داشته بوده‌اند. از غلامان، کنیزان، بردگان و انواع

پیشه‌ورانی که لوازم مورد احتیاج امیر و خانواده و ملتزمان رکاب را می‌ساخته‌اند، در یک جاگرد بوده‌اند. احتمالاً این اصناف آن چه را که تولید می‌کرده‌اند، در منطقه مخصوص امیر به کار نمی‌رفته و مازادی که قلم عمده‌یی را تشکیل می‌داده، از دسترنج پیشه‌وران، کارگران و بردگان باقی می‌مانده که لازم بوده است در خارج بازارفروشی از برای آن‌ها به دست آید و البته نیازمندان، و فروشندگان مجبور بوده‌اند تا احتیاجات خود را از این بازار تهیه و تأمین نمایند و به همین جهت وضع از برای پیشه‌وران آزاد بسیار سخت و دشوار می‌شده است.

۲۲. بازرگانی و اقتصاد

آغاز قدرت، انحطاط ملل بزرگ سامی، تفوق آریایی‌ها، کشورهای کوچک توسعه می‌یابند، وضع روستاییان در ایران نسبت به مراکز قدرت، روش خرده مالکی، روش اقتصاد آینده، استخراج فلزات، غنای ایران، کشوری صادرکننده، جنگ اقتصادی در داخل و خارج، توجه بازرگانی به موازات اقتصاد فلاحتی، روش بازرگانی، اهمیت اقتصاد فلاحتی، رواج استفاده از آهن، پیشرفت سریع اقتصاد، ایران در کنار قدرت‌های بزرگ اقتصادی

عصری که مورد سخن است، زمانی است که قدرت‌های بزرگ پیشین  در حال انحطاط و پس‌روی، و قدرت‌های کوچک و کشورهای توسعه نیافته در کار بازگستری قدرت و عظمتی بودند که می‌بایستی جهانی شود. سامی‌ها جای خود را به آریایی‌ها می‌دادند. هندوستان، یونان، روم و سرانجام ایران در مراحل ابتدایی تفوق فرهنگی و تمدن بودند. در همین کشورهای کوچک که در حال توسعه بودند، به‌ویژه در ایران، وضع زندگی دهقانان بسیار بهتر و شایسته‌تر از بین‌التهرین و مصر بود و روستاییان ایرانی در برابر روستاییان

مصری و بین‌النهرین از آزادی‌هایی بیشتر و حق مالکیت برخوردار می‌شدند. وضع کشاورزی نشان می‌دهد که مالکیت‌های عمده به تقسیم املاک به واحدهای کوچکی منجر می‌شد و این شیوه خرده مالکی نشان‌دهنده بود در تحوّل و تکامل شرق قدیم در عهد مفرغ، و این شیوه و روشی که دوران نخستین‌اش را طی می‌کرد، شیوه‌یی بود که بعدها یکی از عمده‌ترین روش‌های اقتصاد کشاورزی در قسمت عمده‌یی از جهان شد.

به موازات فلاحات، استخراج کانی‌هایی که در تصرف ایران بود، پیش می‌رفت. ایران در آن زمان نیز به‌عنوان کشوری غنی و صادرکننده به‌شمار می‌رفت. معادن غنی و موردنیاز ایران از جمله عللی بود که آشوریان را به‌جنگ وامی‌داشت و سال‌نامه‌های پادشاهان آشور نشان می‌دهد که در طی جنگ، مقادیر بسیاری از مس و آهن و لاجورد به‌دست آورده و به‌کشور خود حمل می‌کردند.

جنگ از برای بهبود اقتصاد که از خارج ادامه داشت، جنبش‌هایی نیز از داخل جهت سروسامان بخشی به وضع اقتصادی درگیر بود. امیر و فرمانروا از درآمدهای حاصله که از فرآورده‌های کشاورزی و تربیت اغنام و فروش محصولات کانی‌ها فراچنگش می‌آمد، نمی‌توانست خود و اطرافیان‌اش را اداره کند. هر چه که زندگی شهری توسعه و گسترش می‌یافت، شکوه زندگی درباری نیز رنگ به‌رنگ می‌شد و لازم می‌آمد تا ممرّهای بیشتری از برای عایدی جست‌وجو شود، به‌همین جهت است که امیر به عاملان اصلی اقتصاد روی کرد و به‌حمایت تاجران و بازرگانان پرداخت. در آن هنگام، بازرگانان اغلب غیرایرانی بودند و برای پیشرفت کار و پر نمودن کیسه‌های خود به پشتیبانی امیران سخت نیازمند بودند، و امیران نیز از برای ازدیاد سهم خویش در توسعه تجارت می‌کوشیدند و این امر خودبه‌خود به وضع شایسته‌یی در اقتصاد شهری منجر می‌گشت. مواد عمده تجاری عبارت بودند از زینت‌آلات، اشیاء تجملی سیمین و زرین، سنگ‌های پربها، و پارچه‌های خوش‌بافت و به‌ویژه قلاب‌دوزی‌هایی که

مشتری و خواهندگان بسیار داشت.

البته بایستی در این جا تذکر داده شود که نقش فلاحیت در اقتصاد، با توسعه تجارت و بازرگانی به هیچ وجه دستخوش رکود، وقفه و غفلت واقع نشد، بلکه امیر بدون آن که از قلم عمده و مورد اعتماد کشاورزی غفلت کند، به توسعه حریصانه مراکز تجاری در شهرها می پرداخت و با این روش بود که اقتصادی دوجانبه که کمک هم بودند و شیوه مخصوصی را ارائه می کردند در ایران به وجود آمد و مراحل ترقی را طی کرد. اما بایستی به نکته‌ی دیگری نیز توجه داشت و آن این که اقتصاد کشور اساساً بر محور کشاورزی و فرآورده‌های آن چرخش داشت و بازرگانی همواره تحت الشعاع، و در حمایت و به طور کلی عامل مقومی محسوب می شد از برای اقتصاد که می شد به رویش حساب کرد. اساس اقتصاد مملکتی نه بر آن که در آن زمان بر پایه کشاورزی و تربیت اغنام و احشام قرار داشت، بلکه هم چنان تا زمان هخامنشیان و جانشینان آنان نیز چنین بود.

پس با چنین وضعی مشاهده می شود که با فقدان شهرهای بزرگ، شیوه اقتصاد فلاحتی که جنبه اشرافی داشت، وضع ایران بسیار شبیه به اوضاع یونان بود تا آشور، بابل و مصر.

با توسعه کاربرد روزافزون آهن، وضع اقتصادی دچار دیگرگونی‌هایی شد. هر چند آهن به وسیله هیتیان و حکام میتانی در سده پانزدهم پیش از میلاد شناخته شده بود، و هم چنین مصری‌ها نیز در قرن چهاردهم پیش از میلاد از آن اطلاع داشتند، اما با این احوال، آهن تا قرن نهم چندان مورد استعمالی نداشت و فوراً به کار بردن آن میان سده‌های نهم و هفتم انجام گرفت.

چنان که گفته شد، استعمال روزافزون آهن موجب دیگرگونی مبانی اجتماعی و اقتصادی شد و به سرعت سطح مصنوعات را افزایش داد. با افزایش سریع مصنوعات، قیمت‌ها بالا رفت و موجباتی فراهم آورد از برای بازارهای خارجی برای فروش محصول. هم چنین اقتصاد فلاحتی نیز جهشی سریع کرد، چون پیدایش و فوراً آهن موجب شد تا زمین‌های بسیار و بایری که تا آن زمان

معطل مانده بود، به کار گرفته شده و به زیر شخم رَوَد. از جانبی دیگر معادن آهن موجب شد تا کشورهای بی‌اهمیتی که تا آن زمان موقعیتی نیافته بودند، سخت جلب توجه کنند و از جمله این کشورها از ایران بایستی یاد کرد. ایران دیگر با عظمت و مجد خود فاصله‌ی اندک بیش نداشت، و هرچند سرحداتی بحری نداشت اما با این احوال به‌زودی از اسپانیا تا چین که تحوّل تجاری در کار وقوع بود، مقامی شامخ یافت و در مبادلات تجاری که تا حدود گُل Gaule و برتانی Bertagne از یک طرف، و هند و آسیای مرکزی و چین از جانب دیگر انجام می‌شد شرکت می‌کرد.

از این پس تا روی کار آمدن مادها، در ایران وضع نامنظمی وجود داشت، وضعی مغشوش و درهم که در طی آن قبایل، اقوام و ملل چندی تفوق یافته و فروافتاده‌اند و در ضمن این اعمال و کارها، اختلاط فرهنگی و نژادی سخت جریان داشته است. هرگاه بر آن باشیم تا از این اوضاع شرحی ارائه کرد. و به تشریح و توضیح مختصر و کوتاهی نیز مبادرت ورزیم، از منظور خود ممکن است که به‌دور رویم، هرچند که تحقیق در احوال این قبایل و اقوام و ملل که با ایرانیان همواره در حال اختلاط و امتزاج بوده‌اند، کمک بسیاری می‌نماید به شناخت عناصر فرهنگی و دینی و تمدنی ایران آینده و کیش بهی، اما این کار بایستی در تاریخ مفصل‌تری از ادیان صورت گیرد. در این مقدمه منظور نمودن مختصری از تمدن و فرهنگ و به‌ویژه دیانت ایرانی پیش از زرتشت بود، که بایستی با بحث مختصری در مورد مادها و پارس‌ها ختام پذیرد.



۱. مادها و پارس‌ها

نخستین یادکرد از مادها و پارس‌ها، شلمانسر سوم و پارس‌ها، برخورد او با مادها، شمش‌آداد پنجم و پارس‌ها، برخورد پارسیان و مادها با تیگلات پیلستر، چگونگی زندگی مادها و پارس‌ها، ملوک الطوائفی، رونق کار مادها، تمدن گائایی، طبقات اجتماعی و تقسیمات منطقه‌یی، هخامنش، دیاکو، پسران و نوادگان هخامنش

از مادیان "مادای Madai" و پارسیان "پارسوا Parsua" نخستین بار در سالنامه‌های آشوری یاد شده است. هنگامی که شلمانسر سوم Shalmanzar III به پارس‌ها که در جانب غرب دریاچه ارومیه بودند فایق آمد، به سرزمین ماد - در جانب جنوب غربی دریاچه ارومیه رسید. از این زمان به بعد از این دو قوم به تکرار یادکرد شده است. در حدود سال‌های ۸۲۰ پیش از میلاد شمش‌آداد پنجم Shamshi-Adad, V پادشاه دیگر آشوری با آن‌ها درجایی برخورد که اکنون "پارسواش" نامیده می‌شود، و جانب جنوب کرمانشاه کنونی می‌بود. در سال ۷۳۷ قبل از میلاد تیگلات پیلستر سوم Tigrat pilasar III در پارسوای اصلی به تاخت و تاز پرداخت و بسیاری از امرای مادی را به اطاعت درآورد.

مادها و پارس‌ها هنوز در حال نقل و انتقال و گردش بودند. به نظر می‌رسد که وضع ملوک الطوائفی سخت میان‌شان شایع بود و عدم اتحادشان به شکست‌های بسیاری منجر می‌شد. هر تیره‌یی در منطقه‌یی، مناطقی نزدیک به هم برج و

بارویی ساخته و از برای خود امیری داشتند. و هرگاه دچار تاخت و تاز و حمله و شکست واقع می‌شدند، به آشوریان خراج می‌پرداختند تا مدت زمانی به وضع خود ادامه دهند. قسمت‌هایی از مناطق مادی‌نشین کم‌کم به صورت استانی درآمده بودند، مرزها دائماً بر اثر شکست و پیروزی تغییر می‌کرد و پارس‌ها نیز تقریباً وضع مشابهی داشتند، اما مادها که در کار پیشرفت بود، هنوز به سامان بخشیدن و مرتب نمودن استان‌هایی که تشکیل یافته و دچار هرج و مرج بودند، توفیق نیافته بودند.


در طول تاریخ پیشین، ایرانی‌ها در حالی که مردمان گله‌داری بودند، از کشاورزی و فلاحت نیز دست فرو نمی‌داشتند، مطابق باگاتاها مردم به واحدهای چهارگانه محلی بخش می‌شوند، به این ترتیب: خانه "دمانه" *dmāna*، خاندان "ویس" *vis*، بخش "شوئیتیره" *Šoiθra*؛ و سرزمین یاده "دھیو" *dahyu/dainghu*^۱: هیچ یک از شما نباید که به سخنان و فرمان دروغ پرست گوش دهد، زیرا که او خان و مان و شهروده را دچار احتیاج و فساد سازد، پس با سلاح او را از خودتان برانید.^۲ هم‌چنین از دیدگاه اجتماعی از سه طبقه آگاهی می‌یابیم که عبارت‌اند از: پیشوایان، نجبا، برزیگران^۳. البته طبقات فرعی و منشعب از این طبقات اصلی نیز مشاهده می‌شود که به نظر می‌رسد از لحاظ نژادی این طبقات شناخته می‌شدند، چون نام یک طبقه دیگر و مادون "رنگ" بود^۴.

هرگاه بر آن باشیم تا درباره تمدن گاتایی که معرف این عصر است به شرح و تحقیق بپردازیم، پژوهش به درازا خواهد کشید، وانگهی در متن کتاب به تفصیل درباره این موضوع پژوهش‌هایی شده است^۵، به همین جهت به مادها می‌پردازیم. یکی از امرای محلی مادی به نام دیاکو *Diakku* که هرودوت از وی به نام دیاکوس *Deiacos* یاد می‌کند^۶ به سال ۷۱۵ پیش از میلاد به اسارت به سوریه برده شد و این همان کسی است که موجد شاهنشاهی ماد به شمار می‌رود. پس از وی کیاکسارس اول به سلطنت رسید، و این همان اوکساتار است که در سال ۷۱۴ مغلوب سارگون *Sargon* شد و به سال ۷۰۲ در زمان سناخریب *Sennacherib* آشور را مورد

تاخت و تاز قرار داد. در سال ۶۸۱ سپاهیان پارسی نیز با سناخریب به جنگ پرداخته و هرگاه به تحقیقات تاریخی باور داشته باشیم، رهبر پارس‌ها در این جنگ اک‌تیش یا همان هخامنش معروف بوده است که نامش به سلسله معروف هخامنشی نسبت شده است.^۷ پسر هخامنش چشپش "تئیس پیس" بود که او نیز دو پسر داشت: آریارامن و کوروش اول.

۲. شاهنشاهی مادی

ورود گروه‌های جدید به فلات، کیمری‌ها و سکاها، تأسیس شاهنشاهی ماد، شاهان بزرگ، دیاکو مؤسس سلسله مادی، چگونگی تأسیس شاهنشاهی، خشریته پسر دیاکو، جنگ با آشور و کشته شدن او، هووخشتر شاه بزرگ و نامی ماد، جنگ‌های او، اوج عظمت ماد، ترقی و قدرت یافتن پارس‌ها، آستیاگس پسر هووخشتر، زمان انقراض ماد

گروه‌های جدید هم‌چنان از آسیای مرکزی به سوی فلات روان بودند و  از آن جمله کیمری‌ها Cimmériens و سکاها Scythes یا چنان‌که سال‌نامه‌ها ذکر کرده‌اند گیمیرای Gimirrai ها و - ایشکوزای Ishkuzai ها بودند،^۸ که چیزهایی متعلق بدانان از لرستان به دست آمده است.

اما این‌ها در حواشی اقوام اصلی بودند که نقش عمده را ایفا می‌کردند، و این اقوام اصلی چنان‌که ذکر شد، مادها و پارس‌ها بودند، مادیها قومی بودند آریان‌زاد که ابتدای سده هفتم و یا اواخر قرن هشتم به تأسیس شاهنشاهی ماد اقدام کردند. البته کسانی هستند که در آریایی بودن مادها تردید می‌کنند، چون اُپرت Oppert که آنان را تورانی آلتایی می‌نامید، اما امروزه در آریایی بودن آنان شکی نیست. درباره طول مدّت دوام شاهنشاهی ماد و شاهان این قوم میان روایات قدیم اختلاف است. هرودوت شاهان مادی را چهارتن نام برده است. نخست دیاکو یا

دیوکس به روایت هرودوت است که بنابر جدول وی از ۷۰۸-۶۵۵ پیش از میلاد حکومت کرده و هر چند درباره تاریخی بودن شخصیت وی برخی از محققان دچار تردیدند، اما با کتیبه‌های آشوری محقق است که وی وجود تاریخی داشته^۹. این شاه نخست عنوان حاکم ساده‌یی را داشته است که بر اثر مقدمه‌چینی‌هایی به شاهی رسیده و کوشش کرده تا اقوام و قبایل پراکنده را تحت قدرتی واحد متمرکز نماید. پس از برقراری حکومتی واحد به وضع قوانینی درباره سپاه و اجرای قوانین دستور داد و همدان را به عنوان مرکز فرمانروایی با برج و باروها و حصارهایی محکم استوار ساخت.

پس از دیاکو فرزندش *فَرَوَژتیش Phraotte* یا *فَرَاوَرِیس Phraortes* یا *خُشتریه Kshatrira* به سلطنت رسید. این شاه به زودی به کار جمع سپاه پرداخت و پارس‌ها را به اطاعت درآورد تا به آشور حمله نماید، اما هر چند آشور تازه از جنگی مهم در ایلام و بابل آسوده شده بود، لیکن هنوز قدرت آن را داشت تا در برابر مادها که با پارس‌ها متحد شده بودند مقاومت ورزد. جنگ درگرفت و خشتریه در حین نبرد کشته شد.

پس از خشتریه و جانشینش *هُووَخْشتر* یا به گفته هرودوت *کیاکسار Kyaxar* به سلطنت رسید. هووخشتر از شاهان بزرگی است که نظیرش را زیاد نمی‌توان یافت. وی قبل از هر چیز به ترتیب سپاهی پرداخت به سبک آشوری، چون به تجربه دریافته بود که با وضع لشکری موجود نمی‌توانست در برابر آشوریان ایستادگی کند. پس به کار ترتیب سپاه پرداخت و لشکریانی مجهز با جنگ‌ابزارهایی مطمئن تهیه دید و به آشور حمله کرد. این حمله با موفقیت انجام شد و سپاهیان آشوری منهزم شدند، اما هووخشتر پشت دیوارهای نینوا معطل ماند، و به خوبی می‌دانست که بازگشایی آن شهر مستحکم تا چه اندازه وقت خواهد گرفت. اما پایمردی نمود و دیگر چیزی به غلبه نهایی و سقوط نینوا نمانده بود که هووخشتر آگاهی یافت که سکاها به قلمرو او تجاوز کرده‌اند. با تمام علاقه‌یی که به تمام کار آشور داشت، آن‌جا را رها کرده و به سرعت به جانب

قلمرو خود روانه شد. در نزدیکی دریاچه ارومیه با سکاها مصاف داد، اما سخت در تنگنا قرار گرفت و مجبور شد تا شرایط سنگینی را بپذیرد. اما اندکی نگذشت تا تجدید قوایی نموده و سکاها را برانداخت. از این پس تا سال ۵-۵۸۴ که هُورخْشتر درگذشت، زمان اعتلا و عظمت شاهنشاهی ماد است. آشور منهدم شد و از صفحه تاریخ برافتاد و بسیاری از کشورها و مملکت‌های بزرگ جزو شاهنشاهی ماد گشت.

اما دیگر کم‌کم زمان آن فرا می‌رسید که ماد نیز برافتد و بزرگ‌ترین دوران عظمت ایران در طی قرون فرارسید. پارس‌ها کم‌کم قدرت و نیرویی می‌یافتند، و زمان آنان فرارسیده بود. پس از هورخشتر، آستیاگس، یا ازدهاک پسر نالیقش به سلطنت رسید. نام او به ایرانی آژشته‌ویگه Aršta.viga به معنای نیزه‌انداز بود^۱، اما این نام بی‌مستایی بود، چون در طی سلطنت درازش "۵۸۵-۵۵۰ پ - م" جز تضعیف ماد، کاری انجام نداد، و سلسله مادی با این شاه منقرض شد.

۳. فرهنگ و تمدن

عدم آگاهی درباره فرهنگ و تمدن مادی، سازمان‌های لشکری و اداری و نفوذ آشور، علت دیرکرد اتحاد و طلوع حکومتی مرکزی و نیرومند در ایران، علل این رویداد، ماد در برابر دو راهی اسارت و استقلال، راه استقلال، تسلط بر آشور، سرزمین‌های مادی، فرهنگ و تمدن، هنر و بقایای هنری، چهره و اندام، لباس و جنگ ابزارها، عدم کاوش در همدان، ناآگاهی درباره دوره مادی

درباره سازمان حکومت و فرماندهی مادی، و هم‌چنین فرهنگ و تمدن آن چیزی نمی‌دانیم. در همدان هنوز چنان‌که بایستی کاوش‌های باستانی انجام نگرفته است و خاک و زمین این قسمت از ایران، تاریخ زرین



دیگری را دربردارد که بر اثر کاوش و حفاری، آگاهی‌ها و اطلاعات بسیاری دربارهٔ مادی‌ها که بدان بسیار نیازمندیم، در اختیار ما می‌نهد.

وحدت و همبستگی ایرانیان، برخلاف سومری‌ها و مصری‌ها بسیار به آهستگی و در عصر متأخرتری اتفاق افتاد. اقوام مصری و سومری همین که از دوران شکارورزی درگذشتند، به‌زودی در مرحلهٔ کشاورزی به وضع جامعه‌یی منظم از روستائیان و گله‌داران درآمدند که به‌وسیلهٔ حکومتی سامان می‌یافت. اما در ایران وضع چنین نبود، علت این دیرکرد را بایستی در دو مورد اساسی جست‌وجو کرد: نخست عناصری که قوم ماد را ترکیب می‌کردند، و دیگر شرایط نامساعد طبیعی و اقلیمی که از آن سخن گفته شد. ایرانی‌های فاتح برای منقاد ساختن و تسلط نهایی بر آسیانی‌ها یا سکنهٔ بومی که به‌طور پراکنده در فلات زندگی می‌کردند، نیازمند به طول زمان بودند. شرایطی که با آن روبه‌رو شده بودند بسیار سخت و دشوار بود و این علل کار نهایی را بسیار به تعویق افکند، چنان‌که در سدهٔ هشتم این مهم هنوز به‌مرحلهٔ اساسی خود نرسیده بود.

در شرایط سخت اقلیمی و پراکندگی اقوام بومی و آریایی، مادها کوشیدند تا وحدتی ایجاد کنند و این وحدت تحت تأثیر عوامل خارجی پدید آمد و هرگاه این عوامل حادث خارجی وجود نمی‌داشتند، بدون شک همبستگی و وحدت در زمان‌های دیرتری انجام می‌شد. این عوامل خارجی عبارت بود از تهدید ماد به‌وسیلهٔ کشور اورارتو Urtu که قدرتی بسیار یافته بود^{۱۱}، و سیاست استعماری و سخت تسلط طلبانهٔ آشور. مادی‌ها مجبور بودند تا یکی از دو طریق را انتخاب نمایند: یا تحت تسلط سیاست استعماری آشور و دولی دیگر به اسارت تن دهند و به تدریج محو گردند، و یا آن‌که با وحدت و تمرکز از خود دفاع نموده و حکمرانی کنند، و طریق اول را برگزیدند. شاید نامی که به شهرشان نهادند، یعنی هگمتانه که به معنای "محل اجتماع" می‌باشد تعبیری مناسب از این تصمیم تلقی گردد. از این تاریخ بود که رقیبی زورمند، که روز به‌روز بر قدرتش افزوده می‌شد، در برابر آشوری‌ها قد علم کرد تا بدان‌جا که آنان را به کلی برفکند.

پژوهش دربارهٔ سرزمین‌های مادی، وضع طبیعی و اقتصاد آن‌ها و روابط و تیره‌هاشان موضوعی است بسیار پردامنه که بایستی در منابع خودش مورد مطالعه قرار گیرد^{۱۲}، اقامی توان اندکی از تمدن، فرهنگ و روش زندگانی‌شان که در دست است، سخن گفت. هرگاه از این موضوع که دولت ماد از نقطه نظر ضرورت سیاسی دارای تشکیلاتی تا اندازه‌ی همانند سازمان‌های آشوری بوده است درگذریم، از فرهنگ معنوی و تمدن آن بی‌خبریم. البته برای قومی که در شرایط سخت زندگی روستایی بود، و از برای حفظ سرزمینی که در آن می‌زیست، دائماً در حال ستیز و پیکار بود، چیزی بیشتر از فرهنگ ادبی ژرمن‌ها Germains و واندال‌ها Vandals و ویزیگوت‌ها Visigoths یا فرانک‌ها Francs نمی‌توان به صورت قابل شناخت دریافت.

از روی تصاویری که در نقوش برجستهٔ آشوری به جای مانده است می‌توان شکل و لباس عامهٔ مردم را مورد شناسایی قرار داد. این مردان را با مویی کوتاه که با نواری تزیین می‌یابد و ریش تابدار و انبوه می‌توان در نظر مجسم ساخت. روی پیراهن، پوست حیوانات را بر دوش می‌افکنده‌اند که هنوز بهترین پوشش برای محافظت از سرما در مناطق سردسیر ایران است. هم‌چنین کفش‌های بلند با نوک برگشته که تا انتهای ساق را می‌پوشانیده است، وسیله‌ی شایسته‌ای برای گذشتن از برف‌های زیاد بوده است. در جنگ، با نیزه‌هایی بلند و سپرهایی چهارگوش به پیکار می‌پرداختند. البته از زمان هُورخشتر لباس نظامی تغییر و تحول یافت چنان‌که در به کار بردن جنگ‌افزارها و سلاح‌ها نیز تجدیدنظری شد. از روی پیکره‌هایی که در تخت جمشید کنده شده‌اند، مادی‌ها با لباس ایرانی شناخته می‌شوند. کلاه‌های نمدی با لبه‌هایی پهن بر سر می‌گذارند، و تن پوش‌شان سدره‌یی چسبان و تنگ از چرم بود که در مواقع تشریفاتی و شاید جشن‌ها، جُتبه‌یی مزین به روی آن می‌پوشیده‌اند: سدرهٔ چرمی تا بالای زانو می‌رسید و با دو قلاب در کمرگاه محکم می‌گشت. شلوار بلند چرمی و کفش‌هایی با ساقه‌های بلند و نوک برگشته لباس‌شان را شامل می‌شد. ریش نوک تیز و پُرتاب و جعدی

داشتند، و هم‌چنان بود موی سرشان. زینت آلاتی به خود می‌بستند، به گوش گوشواره کرده و به گردن، پیرایه‌هایی آویزان می‌نمودند. سلاح جنگی اغلب جنگاوران عبارت بود از نیزه‌هایی بلند از چوب بانوک‌هایی پرداخته از فلز، تیر و کمان نیز از زمانی شاید زمان هُوَ و خَشْتَر بسیار مورد استفاده قرار گرفت.

باتوجه به یافته‌های باستانی سقز، می‌توانیم تا اندازه‌ی از هنر این مردمان را که شاید از ملل متمدنی که مغلوب‌شان شده بودند اخذ کرده باشند، آگاه شویم.^{۱۳} البته باتوجه به چگونگی هنر اقوام مغلوب اینان، و مقایسه‌ی با ساخته‌های هنری مادی‌ها این حدس که هنر خود را اغلب از دیگران اخذ کرده‌اند، تأیید می‌شود. اما به‌طور کلی هنوز از هنر مادی‌ها چیز قابل توجهی به دست نیامده است. شیر عظیمی از ساخته‌هایشان به دست آمده که قسمت مهم آن خراب شده و درهم ریخته گشته است. برخی مقابر نیز از مادها کشف شده است. این گورها اغلب صخره‌ی هستند و اصولاً حجاری‌هایی می‌باشند که در کناره‌ی کوه کنده شده‌اند، برخی از این‌ها باکنده کاری و نقش‌های برجسته نقوش و تصاویری مذهبی را نشان می‌دهند. یکی از نقش‌ها نمایش مردی را می‌دهد که شاید روحانی باشد که بَرَسُم Barsom، که دسته‌ی از شاخه‌های آن در مراسم مذهبی به کار می‌رود، در دست دارد.

در زمان عظمت مادی‌ها، چهار نیروی بزرگ شرق نزدیک را در تسلط داشتند: ماد، کلده، لیدیه و مصر. اما از این چهار تنها ماد را می‌توان به‌عنوان شاهنشاهی قبول کرد و شگفت‌تر آن که ماد در واقع نخستین شاهنشاهی بزرگی بود که از جنگ‌جویان شمالی که به یک زبان ایرانی سخن می‌گفتند و روش فکری شمالی داشتند تأسیس شده بود. جای تأسف است که توده‌ی خاک همدان هنوز مورد کاوش‌های باستانی قرار نگرفته است^{۱۴}، و بدون شک این نقطه‌ی بکر و ثروتمندی است از برای باستان‌شناسان که با حفاری و کاوش پرده از روی تمدن بزرگی که از آن آگاهی درستی به دست نیست بردارند.



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بخش پنجم

شاهنشاهی هخامنشی

۱. ظهور کوروش

آزدهاک واپسین شاه ماد، بی‌لیاقتی و عدم کفایت او، استبداد و خشونت‌اش، عشرت‌طلبی و عیش و نوش چگونگی ملتی جنگ‌جو بر اثر غفلت می‌میرد، وضع ماد و انحطاط مادیان، غلبه کوروش، کوروش شاهنشاهی بی‌نظیر، صفات و بزرگی او، فتح کشورهای بزرگ، بازگشودن شهرهای یونانی، تسلط بر بابل، شورش در سرحدات شرقی، کشته شدن کوروش

تأسیس دولت ماد، هم‌چون شاهنشاهی بزرگ پارس، هم‌چنان که به سرعت تکوین یافت، با سرعت بیشتری برافتاد. در بخش گذشته شرح داده شد که آزدهاک یا آس‌تیاگس Astyages جانشین پدر لایق‌اش شد. اما وی که سلطنتی بزرگ را با ثروتی بسیار، سهل‌به‌دست آورده بود، به عیش و نوش پرداخت. لاقیدی و عشرت‌طلبی این واپسین شاه مادی، سرمشقی شد از برای ملت‌اش که در طی سالیانی دراز تحت شرایط و دستورهایی خشک، با خوی سلحشوری بار آمده بودند. سجایا و روش پیشین به‌زودی به فراموشی گرایید، و به تلافی ایام گذشته پرداختند. شاید این نیز تأثیر آشوریان بود که پس از هرفتح و جنگی به عیش و نوش می‌پرداختند و چون خمودگی درشان راه می‌یافت با شکستی از پس آن مواجه می‌گشتند. طبقات مرفه‌تر که دست‌شان از ثروت بیشتری پر بار بود به زندگی تجملی و اشرافی پرداختند، مردان لباس‌های فاخر می‌پوشیدند و زنان‌شان در آرایش ابداعاتی می‌کردند. صحنه‌های جنگ و پیکار

به بزم و عیش و عشرت مبذل شده بود. زین و برگ اسبان را از طلا و فلزات گران بها می آراستند^۱، و مردمانی ساده و گله چران که در ارابه های زمخت و سخت و ناهموار در نقل و انتقال هایشان سفر می کردند و این کار از برایشان فخر و مباهاتی از پی داشت^۲، به ارابه هایی گران بها با زینت آلاتی بسیار سوار شده و به مجالس عیش و عشرت می رفتند.

مغان که امور روحانی و مراسم مذهبی و راه و روش زندگی و جنگ و حکومت را در دست داشتند و قبیله ای از قبایل ماد بودند، با خوی سلطه طلبی و حکومت، شاهان را از حرکت و تصمیم گیری بازداشتند. درباریان و سپاهیان با اعتقاد به پیشگویی و قدرت فوق طبیعی آنان، مغان را برای جنگ و تجهیز قوا مورد مشورت قرار می دادند و مغان با تفأل و از روی حرکت ستارگان و امعاء و احشاء چارپایانی که برای خدایان قربانی می شدند، پیش بینی منفی کرده و از تحرک بازشان می داشتند. مغان یکی از عوامل سقوط شاهنشاهی ماد بودند. در انتقال قدرت به هخامنشیان، کورش و داریوش آنان را محدود و مقید کرده و از دخالت و حکومت بازشان داشتند و آنان نیز به سرکردگی گیئومات مغ شورش کردند تا داریوش و همراهانش را قتل عام کنند. اما داریوش پس از چندی به قتل عام آنان پرداخت و گیئومات مغ کشته شد و مغان برای مدتی تا اواسط فرمانروایی خشایارشا در انزوا و تحت نظر بودند. اما از این زمان، دوباره به تدریج قدرت و نفوذ و شرکت در حکومت را به دست آوردند. یکی از علل شکست و سقوط هخامنشیان، همین دخالت و حکومت جابرانه و مذهبی شان بود، چنان که مهم ترین علت سقوط ساسانیان، حکومت مغان بود که بسیار جابرانه و سخت برای مردم محسوب می شد.

دیاکو، خَشْتَرِیْتَه و هُوَوُ خَشْتَر پادشاهانی که به داد و دادگری سخت به خود می بالیدند، از داد و دادگستری شان در آزدها ک آن باقی مانده بود که روزی نسبت به هارپاگس Harpags خشمگین شد و دستور داد تا فرزندش را کشته و از گوشتش خوراکی تهیه کردند تا پدر از آن بخورد^۳. هارپاگس سخت کینه او را به دل گرفت

و بعدها به کوروش کمک‌های بسیاری کرد تا بر آژدها ک پیروز شد. کوروش بسیار به سهولت بر ماد تسلط پیدا کرد، چون مردم از خودکامگی‌ها و استبداد و ستم آژدها ک به عذاب بودند و غلبه‌ی وی را با قبول و شادی پذیرا شدند. این نخستین غلبه‌ی پارس بود که در کار تسلط بر شرق در آینده نقشی به سزا داشت و به همین جهت هخامنشیان، مغان را محدود کرده و اجازه ندادند تا در کار حکومت و یا تحمیل باورهای مذهبی به مردم بپردازند و مورد نارضایتی و رنج مردم را فراهم کنند و یا با دولت‌های هم‌جوار سازش کرده و آنان را تضعیف کنند. کوروش از جمله کسانی بود که برای فرمانروایی، به حق ساخته شده بود. روحی آزاده، طبعی بخشنده، سیاستی ماهرانه توأم با شرافت و رعایت اصول انسانی داشت. با دشمنانش با مدارا و بخشندگی رفتار می‌کرد، بر خوردش و رفتارش با شکست‌یافتگان از روی بزرگواری بود. دارای اتکایی سخت به خود بود و از اراده‌ی آهنین و اطمینانی به آینده‌ی روشن لبریز بود. برای غلبه و پیروزی بر ماد، به هیچ‌وجه از متحد دور خود، یعنی بابل کمک نگرفت و جز به خود به کسی اطمینان نمی‌کرد. نیروهایش از اتحاد قبایلی فراهم آمده بود آریایی و غیر آریایی و هرودوت بسیاری از قبایل و طوایف و مللی را نام می‌برد که تحت لوای او گرد آمده بودند. غلبه‌ی او بر ماد بدون خونریزی و تقریباً به مسالمت انجام گرفت، پس با اتحاد دو مرکز بزرگ، خود را بر رأس شاهنشاهی عظیم آینده یافت.

پس از مدت زمانی، این پادشاه بزرگ، وارث دولت ماد و آشور و اورارتو و آسیای صغیر شد. آن‌گاه بود که خود را در برابر لودیا "لیدیه" یافت. فتح لیدیه که با افسانه‌های بسیاری آمیخته است و بر خورد کوروش و کریسوس Crésus فصلی جالب را از تاریخ باستان شامل می‌شود. با تسخیر لیدیه، گشودن شهرهای یونانی که در ساحل دریا بودند، حتمی به نظر می‌رسید و این امر برای ایران اهمیتی به سزا داشت. نخست این شهرها از در مقاومت درآمدند، اما چاره‌ی جز تسلیم نبود، و یکسره به امپراتوری بزرگ ایران پیوستند. پس از این نوبت سرحداتی شرقی

بود. گرگان "هیرکانی" و پارت که متصل به ماد بودند، پس از بازگشایی و یشناسپ پدر داریوش را به عنوان حاکم پذیرفتند، پس کوروش بیشتر به جانب شرق پیش رفت، زرننگ "ذرنگیانا" Drangiana، رُخج "آراخوزیا" Arachosia، مرو و بلخ "باکتريا" Bactria یکی پس از دیگری در ردیف ایالات تازه شاهنشاهی درآمدند. آن‌گاه کوروش از جیحون گذشت و به سیحون "آمودریا، سیردریا" که سرحد شمال شرقی مملکت محسوب می‌شد رسید و در آن‌جا استحکاماتی بنا کرد تا از حملات قبایل آسیای مرکزی در امان باشد.

پس از بازگشت، نوبت بابل فرارسیده بود. در چنین هنگامی بابل سخت دست خوش ضعف بود و در آغاز حمله بدون مدافعه سقوط کرد. چند روزی پایتخت محضرا نه ایستادگی داشت که به زودی مقاومت درهم شکسته شد. نبونید Nabonide شاه بابل محبوس شد، اما کوروش وی را به احترام پذیرفت و رهایی بخشید و در سال بعد که درگذشت، در سوگش شرکت کرد. با سقوط بابل، مستملکاتش نیز در قلمرو شاهنشاهی درآمد. سوریه نیز به ایران بزرگ پیوست و سیاست خیرخواهانه و مسالمت‌آمیز کوروش در این‌جا نیز قلوب را جلب کرد. پادشاهان فینیقیه نیز از در اطاعت درآمدند و نیروی دریایی خویش را که معادل با نیروی دریایی یونان بود، در اختیار کوروش گذاردند.

اندکی نگذشت که به سرحدات شرقی از جانب اقوام بدوی حملاتی شد، و کوروش اجباراً با سپاهی بدان حدود عزیمت کرد، در حالی که پسر خود کمبوجیه را در کارسازی مقدمات سفر جنگی به جانب مصر واداشته بود. اما دست مرگ او را از ادامه کارهایش بازداشت و در شرق ضمن جنگی درگذشت. جسدش را به پاسارگاد آوردند و در مقبره‌یی نهادند که هنوز باقی است و خاطره گورهای ایرانیانی را که تازه به فلات آمده بودند، زنده نگاه می‌دارد.



۲. کمبوجیه

کمبوجیه پسر کوروش، پادشاه بابل، سفر کوروش برای جنگ با اقوام بدوی، رسم پارسیان و جانشین کردن، مرگ کوروش، کمبوجیه شاه می‌شود، سفر جنگی به مصر، فتح مصر و علل سقوط آن، عدم اجرای نقشه‌های کمبوجیه، کشتن بردیا برادرش، اغتشاش در ایران و شاه شدن گوماتای مغ، بازگشت کمبوجیه و مرگ او

پس از کوروش، سلطنتی بزرگ که فراهم آمده بود، به پسرش کمبوجیه رسید. رسم پارسی مبتنی بر این بود که هر شاهی پیش از اقدام به یک سفر جنگی، بایستی جانشین خود را معلوم نماید. کوروش نیز پیش از اقدام به واپسین سفرش، کمبوجیه را به جانشینی برگزید و بدو اجازه داد تا عنوان شاه بابل را اختیار نماید، و از برای خود عنوان شاه ممالک و کشورها را نگاه داشت. کمبوجیه به زودی از این لقب خود استفاده کرد، تا آن که خبر کشته شدن کوروش رسید و عنوان کامل پدر را اختیار کرد، و به رسم ایلامی با دو خواهر خود آتوسا Attusa و روکسانا Roxana ازدواج کرد.

مقدمات سفر جنگی به مصر، پیش از سفر کوروش و منتهی شدن به مرگش آماده شده بود، پس به سوی مصر روان شد. آماسیس Amasis فرعون مصر که حمله شاهنشاهی تازه و قدرتمند را پیش‌بینی کرده بود، با پولیک راتس Polycrates جبار ساموس Samos متحد شد. اما هنگامی که سپاهیان ایران به غزه Gaza رسیده و اردو زدند، پولیک راتس فرعون را ترک گفته و حاضر نشد به متحدش کمک

نماید. علتی دیگر مزید بر شکست مستعجل فرعون آماسیس شد، و آن این بود که یکی از سرداران کارآمد یونانی که در لشکر مصر دارای مقامی بود، نقشه‌های دفاعی مصریان را نزد کمبوجیه فاش ساخت، و بر اثر این حوادث مصر بدون درنگ تسخیر شد.

کمبوجیه نقشه‌های بسیاری داشت، که اغلب آن‌ها عملی نشد و هنگامی که در مصر بود، از ایران اخباری ناگوار برایش آوردند. کوروش در زمان سلطنت خود کمبوجیه را به حکمرانی بابل برگزیده بود و به پسر دومش بردیا Bardiya اداره ایالات شرقی را سپرده بود. پس از مرگ پدر، بردیا به اغتشاش و شورش دست زد و برای محفوظ داشتن مقام پدر از برای خود به تلاش پرداخت. کمبوجیه که برخلاف پدر طبعی تند داشت و در سیاست خودکامه و مستبد بود، به شدت عمل گرایید و به امر او بردیا کشته شد. پس از این در سفر مصر، شخصی به نام گئومات Gaumata مغ که شباهتی به بردیا برادر مقتول کمبوجیه داشت به دعوی سلطنت برخاست و به سال "۵۲۲ پ-م" به سلطنت نشست. این مرد از نقطه ضعف عمومی استفاده کرده و برای تثبیت مقام‌اش مالیات سه سال را بر مردم و ایالات بخشید. پیشرفت گئومات سریع بود و با فریب، راه را برای خود باز نمود. کمبوجیه در راه بازگشت بر اثر بیماری ناگهانی درگذشت و یا به احتمال در نتیجه حمله صرع خودکشی کرد.

۳.۵. داریوش

عصیان و غائله گئومات مغ، عل این عصیان، شورش مذهبی، رهبران شورش، نقش روحانیان و مجوسان، پیشرفت محدود، آغاز اقدام داریوش، هفت نجیب‌زاده پارسی، اعدام گئومات، تشنج و اغتشاش در شاهنشاهی، دو سال جنگ و شورش در قلمرو بزرگ، توفیق نهایی داریوش، عظمت و اوج قدرت شاهنشاهی در زمان داریوش، آغاز انحطاط

درحقیقت عصیان و غائله گئومات Geumât، یک غائله و شورش مذهبی



بود برای بازگشت به قدرت پیشین. گئومات مُغی بود که بی شک عصیان‌ش که به وسیله روحانیان ناراضی از آیین جدید، و اشراف فرصت‌طلبی که در صدد به دست آوردن جاه و شوکت بودند، رهبری و تقویت می‌شد و هدف اصلی این شورش برانداختن هخامنشیان بایستی بوده باشد چون پس از برافتادن مادی‌ها، هخامنشیان قدرت و نفوذ آنان را که حکومت را حق خود می‌دانستند کاملاً محدود کردند.^۸ به هر انجام نقشه شورش مجوسان هر چند در آغاز پیشرفتی محسوس داشت، اما به زودی به وسیله داریوش، شاهنشاه جدید و پر قدرت و سطوت درهم کوبیده شد.

گشتاسپ "ویشتاسپ" پدر داریوش، فرماندار پارت و گرگان بود، در بازپسین سفر کوروش که به مرگش منتهی شد شرکت داشت و پسر کوروش، کمبوجیه پسر جوان او را که داریوش نام داشت و بیست و هشت سال از سن اش می‌گذشت، جزو نیزه‌داران منتخب با خود به مصر برد،^۷ یعنی به سال ۵۲۲، و در پایان همان سال به سلطنت رسید،^۸ و این در واقع با چنین سنی کم و با وجود زنده بودن پدر و پدر بزرگ از شگفتی‌ها است.

هنگامی که گئومات سلطنت را غصب کرد و در کار انهدام مظاهر فرهنگی و قدرتِ نوحاسته بود، و بسیاری را به امیدهایی فریفته و گرد خود فراهم آورده بود، هنوز بسیاری بودند که به هخامنشیان سخت وفادار بودند. از میان اینان هفت نجیب‌زاده و دلاور پارسی که در رأس‌شان داریوش قرار داشت به کنکاش پرداختند. شاید از همان آغاز، داریوش شاه آینده شناخته می‌شد. اما مطابق با روایات افسانه‌یی در هنگامی معین اسب هر یک از این هفت تن که زودتر شیهه می‌کشید، صاحب‌اش شاه شناخته می‌شد، و مهتر داریوش حیلہ‌یی به کار زد و اسب زودتر شیهه کشید و داریوش شاه شد. در این مورد قابل توجه است که شباهتی بسیار میان این داستان و به تخت نشستن روسا Busa شاه اورارتو Urartu موجود است که حکایت از روابطی میان دو تمدن می‌نماید.^۹ به هر انجام هنوز بیش از دو ماهی از مرگ کمبوجیه نمی‌گذشت که گئومات برافکنده، اسیر و اعدام

شد.


اما تازه این آغاز کار بود، و داریوش دوران پراشوبی را که مدت دو سال با جنگ و شورش مواجه بود سپری کرد تا موفق به استقرار صلح شد. البته موفقیت داریوش در این بود که شورش‌ها پراکنده و شورشیان دارای اتحاد و اتّفاقی نبودند، هر فرماندار و مخالف و شورش‌گری به خاطر منافع خود و استفاده از موقعیت قیام می‌کرد و سرکوب می‌شد، و بدین شکل بود که بسیاری از شورش‌ها یکی پس از دیگری خاموش می‌شد. در ایلام اغتشاشی به پا شد که به زودی با شکست دچار شد، اما این سرآغاز شورش‌های بزرگ‌تری شد. در بابل شورش‌های درگیر شد که تسلط بر آن با قوای اندک داریوش و وضع نابه‌سامان ایالات مشکل به نظر می‌رسید. کسی به نام نی‌دین‌توبل Nidintubel که خود را خلیفِ نبونید Nabounida، شاهی که به وسیله کوروش برافکنده شده بود، شاه خوانده و به نام نبوکدنسار سوم Nebuchadnezar III به سلطنت نشست. داریوش مدتی برای این سرکوبی معطل ماند؛ اما ناگهان با یک اقدام متهورانه از شط عبور نمود و دگر باره تسلط را در بابل برقرار ساخت. هنوز از این مهم فارغ نشده بود که اغتشاشی دیگر، به همان اندازه مهم که بابل بود، در سوزیانا "شوش" ایجاد شد. قمرتی‌یه Martiya که پارسی بود، سرکرده این اغتشاش محسوب می‌شد که اعدام گردید. در ماد نیز شورش‌های ایجاد شد و فرّوژتیش نامی به استقلال و عصیان پرداخت. مدتی جنگ و گریز میان سپاهیان این شخص و پارسی‌ها برقرار بود تا سرانجام این شورش‌گر مادی به بدترین وجهی کشته شد و جسدش را در همدان به‌دار آویختند. اما در ماد غایله‌یی دیگر به وسیله قبیله ماد شمالی برانگیخته شد، که آن هم به زودی برطرف گشت.

داستان بردیا هنوز تمام نشده بود و به زودی در پارس که داریوش گمان نمی‌برد، شورش‌های درگرفت. شورش‌گری به نام وَهْمِزْدَاته Vahyazdâta خود را بردیا نامیده و به اغتشاش پرداخت. این نیز مغلوب شد و با عساکر و اعوانش اعدام گشت. شورش‌هایی دیگر هم چنان در کار انجام می‌بود، یکی خاموش می‌شد، از

منطقه‌یی دیگر شورش و طغیانی دیگر سر برمی‌کشید، و داریوش دو سال تمام در کار سرکوب کردن این شورش‌ها بود که تا مصر و یهودیه نیز دامن کشیده بود، و سرانجام موفق به ایجاد استقرار صلح و نظم شد، صلح و نظم‌ی که شاهنشاهی هخامنشی را به اوج قدرت رسانید، قدرتی که پس از آن به رکود و انحطاط گرایید.

۴. خشایارشا

آغاز سلطنت پس از شاهی در بابل، شدت عمل در مصر و بابل، طبع و خوی شاه، علل جنگ با یونان، مقدمات سفر جنگی، به سوی یونان، اولین برخورد و پیروزی، انهدام و حریق کشتی‌های ایرانیان، علل بازگشت شاه، اقدامات ماردینوس، جنگ مجدد، پیروزی و به آتش کشیدن آتن، حمله یونان و کشته شدن ماردینوس، حریق مجدد کشتی‌های ایرانی، شکست نهایی ایرانیان، اوضاع پایتخت، وضع شاه، کشته شدن او

سلطنت خشایارشا "۴۸۶ - ۴۶۵ پ. م" درحقیقت، پس از عظمتی آن‌چنان  که داریوش ایجاد کرد، آغاز انحطاط شاهنشاهی بزرگ به‌شمار می‌رود. خشایارشا که داریوش او را به‌جانشینی برگزیده بود. پس از دوازده سال سلطنت در بابل از جانب پدر، به تخت سلطنت نشست.

از نخستین اقدام‌های این شاه، شدت عمل بسیاری بود در مصر و بابل که به‌عصیان پرداخته بودند. مصر به‌زودی آرام شد، اما درصدد فرصتی بهتر بود. اما در بابل وضع غیر از این بود. پس از استقرار در بابل، دستور داد تا جمله مواضع دفاعی و استحکامات آن منطقه کهن را خراب و ویران کردند. برخلاف سیاست مدبرانه و انسان‌منشانه کوروش و داریوش از تساهل و مدارای مذهبی درگذشت و فرمان داد تا معابد و پرستش‌گاه‌های بابلی را نیز ویران ساختند. پیکره زرین خدای بزرگ بابلی، یعنی بعل Ba'l را به ذوب کردن دستور داد، و از عنوان

"شاه بابل" درگذشت. و تنها به عنوان "شاه مادها و پارس‌ها" بَسَنده کرد. این شاه بیشتر در تجمل کاخ‌ها و اندرون، و بزم آسایش داشت تا در میدان‌های جنگ و صحنه‌های رزم. تجمل از زمان او به شکل تباه کننده‌اش بر شاهنشاهی سایه افکند و اغلب اوقات خود را به ساختن کاخ‌ها و تزیینات و آذین‌ها و زندگی درباری سرگرم می‌کرد، و شور و شوقی از برای دنبال نمودن جنگ‌ها و اقداماتی برای تحکیم قلمرو وسیع شاهنشاهی نشان نمی‌داد، اما اوضاع و احوال چنان پیش آمد که مصدر یکی از جنگ‌های بزرگ گردد که نتیجه‌ی جز شکستی فاحش و آغاز سریعانه‌ی ضعیفی عظیم در ارکان شاهنشاهی نداشت.

این پادشاه چنان‌که برمی‌آید از اراده‌ی بی‌که لازمه‌ی مقامش بود، برخوردار نبود و زود تحت تأثیر اشخاص و عقاید قرار می‌گرفت و زود اقدام می‌کرد، و به همین جهت کارهایش با واقع‌بینی انبازی نداشت. پس آن کسانی که تحریکش به جنگ با آتن می‌کردند، به اقدامی برانگیخته کردندش که لااقل هرگاه از روی تدبیری کوروش منشانه و یا داریوش وار سیر خود را ادامه می‌داد، به احتمال قوی برد با او می‌شد. به هر انجام شاه با این که خود تمایلی نداشت، تحت تلقین گروهی تبعیدی یونانی که در کار انتقام‌جویی بودند، و کسانی دیگر شروع به اقدام نمود. سپاهی بزرگ و سازمان یافته و نیرومند که داریوش تهیّه دیده بود، به وسیله‌ی این شاه از چهل و شش ملت ترکیب شد که بیست و نه فرمانده‌ی پارسی آن را هدایت می‌کرد. در یک هم‌چو سپاهی، مادها و بابلیان نقش‌های فرعی به عهده داشتند، و پس از آن همه شورش‌ها، اطمینان شاه از آنان بریده و سلب شده بود. شاه خود در رأس سپاه حرکت کرد. پس از مدتی، همراه با دشواری‌های حرکت چنان سپاه عظیمی با آن همه تجهیزات و راهی بدان‌گونه صعب و سخت، سرانجام دو نیرو با هم روبه‌رو شدند. نخست وضع ایرانیان ثباتی نداشت، لیکن بر اثر حوادثی که میان یونانیان درگیر شد، نخست آتی‌کا Attica و پس از آن آتن تسخیر شد. از آکروپولیس Acropolis، قلعه‌ی آتن که دژی سخت استوار می‌نمود، دفاع می‌شد، اما آن‌جا نیز بازگشوده شد و به آتش کشیده گشت، چنان‌که همه چیز

سوخت.

اما یونانیان تسلیم نشده بودند. در سالامیس Salamis متمرکز شدند و جنگی سخت در گرفت که در ضمن آن کشتی‌های عظیم ایران درهم شکسته شد، و این طلیعه‌ی بود از برای شکست بعدی. اما در صورت کلی‌اش این شکست برای ایران اهمیتی چندان پیدا نکرد. و هرگاه اصولاً اهمیتی بدان داده می‌شد، شاید از خطری که اعلام شده بود پیش‌گیری‌هایی مرعی می‌گشت.

سپاه یونان با تمام اندکی و ضعف‌اش سخت پایداری می‌کرد، اما خشایارشا سخت دچار اشتباه شد و عزم بازگشت نمود. شاید انگیزه‌ی او در این بازگشت، جریحه‌دار شدن طبع زود رنج و حساس‌اش بود از شکست نیروی دریایی‌اش، چون می‌خواست دست‌آویزی برای تسکین خشم‌اش پیدا کند، دستور داد تا دریاسالار فینیقی را اعدام کنند و همین امر موجب شد که هم‌وطنان دریاسالار و هم‌چنین مصریان از آنان کناره‌گرفته و جدا شوند، و در چنین حالی بود که شاه ماردینوس Mardinus را به‌جای خویش نهاده و بازگشت.

ماردینوس پس از عزیمت شاه با یونانیان از در مذاکره وارد شد تا صلح نماید، اما پیشنهادات وی پذیرفته نشد، پس به آتی‌کا Attica و آتن حمله کرد و دگرباره آتش در این دو منطقه افتاد و آن‌چه را که از حریق نخستین باقی مانده بود بسوخت. این بار یونانیان سخت از در اتحاد درآمدند، و سپاه خود را برای جنگ هدایت کردند. برخورد دو سپاه، یکی خسته و سرگردان، دیگری منظم و انتقام‌جو در پلاته‌آ Plataea صورت گرفت و این برخورد به سال ۴۷۹ بود. ماردینوس دچار اشتباهی جبران‌ناپذیر شد، چون خود وارد میدان جنگ گشت و کشته شد. از سویی دیگر کشتی‌های مجهز و تازه یونانی به کشتی‌های ایرانی حمله کرده و آن‌ها را طعمه‌ی حریق کردند، و بدین ترتیب بود که ایرانیان دچار شکست نهایی شدند.

البته برای این جنگ، و شکست ایرانیان عللی بسیار وجود داشته که از جمله عدم رهبری درست سپاه، عدم وجود غذای کافی برای آن لشکریان انبوه، فقدان

اراده‌ی لازم در شاه، و بسیاری دیگر بود که بایستی در مراجع و منابع خود مطالعه شود. تأثیر این جنگ‌ها در داخل کشور نیز بسیار بود. به مدّت ده سال همه کارهای تخت‌جمشید دچار رکود و توقف گشت. در بابل و مصر به تلافی شکست از یونان، سیاست استعماری و استبدادی سختی برقرار شد که عکس‌العمل‌اش را اندکی بعدتر مشاهده می‌نماییم. شاه پس از ورود به پایتخت، خود را سخت در حصار اندرون و مصاحبت درباریان و خواجه‌سرایانی که آلت دست‌اش قرار داده بودند، محاط شد. قابل تذکر است که همسر یهودی‌یی که به‌عنوان شاه‌زن با یکی از اقربای نزدیکش به دربار پذیرفته بود و یکی از داخل شبستان شاه و دیگری از داخل دربار و مشاوران جاسوسی می‌کردند، نزدیکان وفادار شاه را ناامید و پراکنده کرد. سیاست یهودیها در سقوط خشایارشا مؤثر بود. از سویی دیگر، با سستی و بی‌کفایتی و بی‌تدبیری شاه، خواجه‌سرایان نیز از اندرون و شبستان در تقسیم قدرت و سست کردن بنیاد حکومت، هم‌چنان که در دوران امپراتوری روم و سقوط آن دولت نیرومند اتفاق افتاد، به این ضعف شاه و حکومت کمک کردند. در این میان، مغان مادی نیز که موقعیت را مساعد یافتند، باکینه‌ای که نسبت به هخامنشیان از زمان داریوش داشتند، موقعیت را مناسب یافته و شاه را تحت تأثیر قرار دادند تا دستور ویران کردن معابد و عبادت‌گاههای اقوام و ملت‌های مختلفی را که با آزادی مذهبی و تساهل هخامنشیان به مراسم دینی خود می‌پرداختند بدهد. همان اشتباهی که در نیمه‌شاهنشاهی ساسانیان رخ داد و گرتیر که مغان مغ و موبد آهورامزدا و فرمانش بر شاهان نیز نافذ بود، با رایزنی شاه ساسانی، دستور ویران کردن پرستش‌گاههای غیر مَزَدَیَسَنان را صادر کرد. و سرانجام زندگی خشایارشا به وضع دردناکی به سر رسید، یعنی در کاخ مجلل و باشکوهی که از برای خود ترتیب داده بود، کشته شد^{۱۱} ۴۶۵ پ. م.



۵. اردشیر اول، داریوش دوم

اردشیر اول، ضعف و سستی او، سیاست و طلا با سپاه و سرباز
مقابله می‌کند، تحریکاتی برای اختلاف میان آتن و اسپارت،
شورش‌ها، آرامشی قبل از توفان، داریوش دوم شاه می‌شود،
تعقیب سیاست پدر، سیل طلای ایران به جانب آتن و اسپارت،
شورش در ساردس، وضع منحط داخل و خارج، فساد و توطئه در
اندرون، مرگ داریوش دوم

اردشیر اول پسر خشایارشا، مردی ضعیف و سست بود که به کار اداره
شاهنشاهی نمی‌آمد. شاهی‌اش آغاز شد با شورش از بلخ که مصدرش
برادرشاه، شهربان آن ایالت بود. زودتر از آن چه که تصور رود این اغتشاش
درهم کوبیده شد و برادران شاه کشته شدند. اما این شورش خانوادگی منشاء و
مبیدی بود از برای شورش‌هایی بزرگ‌تر، مصر طغیان کرد و این بار آتن که در
جست‌وجوی راهی برای تأمین‌گندم از راهی آسان بود، آن‌جا را فتح کرد، لیکن
سپاه تازه نفس ایرانیان سررسید و دوباره مصر به اطاعت و تصرف درآمد.
در زمان اردشیر اول، کم‌کم طلا، کار سپاهیان جنگی را پر می‌کرد. ایران راهی
پیدا کرده بود و به وسیله طلا، اسپارت و آتن را بر علیه هم می‌شوراند. پس از فراز
و نشیب‌هایی میان یونان و ایران، سرانجام پریکلس Pericles در نیمه قرن پنجم،
عصر طلایی یونان را به وجود آورد^{۱۲}، درحالی که ایران به سوی انحطاطی سریع
پیش می‌رفت. در زمان این شاه "۴۶۵ - ۴۲۴ پ-م" نمودارهایی از وضع آشفته و



انحطاط پس از افراشتگی مشهود می‌شود، که از وی در زمان جانشین‌اش، یعنی داریوش دوم "۴۲۴-۴۰۵ پ-م" هم‌چنان ادامه پیدا می‌کند.

در زمان داریوش دوم، جز شورش ساردس که به وسیلهٔ تیسافرن Tissapherne خاموش و درهم کوبیده شد، مابقی کارهای شاه مصروف بود بر توطئه و فساد و صرف طلای ایران در راه برهم‌انگیختن آتن و اسپارت. البته در ماد و یهودیه نیز شورش‌هایی شد که خاموش گشت، اما این خاموشی‌ها کاملاً صورتی موقتی داشت. گذشته از وضع فسادآمیز خارجی و داخلی، این سیاست تفرقه و اختلاف، در دربار و کاخ شاهی نیز برقرار بود. ملکه پروشات Paryatis رسماً در برابر ولیعهدی اردشیر دوم، از پسر دیگرش کوروش دفاع می‌کرد و از شاه علاوه بر حکومت مناطقی چند، فرماندهی کل سپاهیان را در آسیای صغیر از برای کوروش اخذ کرده بود. سرانجام داریوش دوم درگذشت و اردشیر دوم به شاهی نشست.

۶. اردشیر دوم، اردشیر سوم

آغاز سلطنت و مدعی قوی، برادر بر ضد برادر، سوءقصد، بخشش و روانه کردن کوروش به مأموریت، اقدام و شورش مجدد کوروش، جنگ در بابل، کشته شدن و سرانجام کوروش، سیاست اردشیر دوم، روابط با آتن و اسپارت، شورش و تجزیه سریع شاهنشاهی، اردشیر سوم امیدی از برای تجدید قدرت، خوی و اخلاق، کشتن خواهران و برادران، قدرت و شدت عمل، ویران کردن صیدون و مصر، طلوع دولت مقدونی، مرگ شاه

اردشیر دوم از همان آغاز ولیعهدی یک مدعی سرسخت و کارآمد داشت. این مدعی برادر کهنترش کوروش بود که از جانب مادرش پروشات که دارای قدرت و نفوذی بود، تقویت می‌شد. به هر حال در آغاز جلوس



این کتاب با مشخصات زیر:

Die Ausstellung

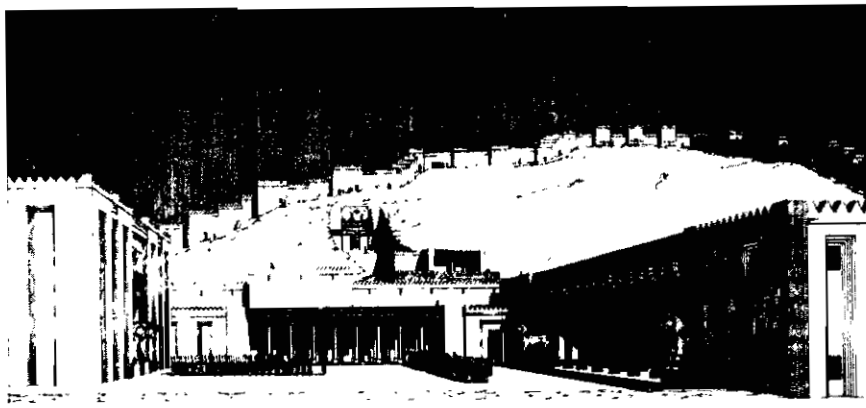
Persepolis

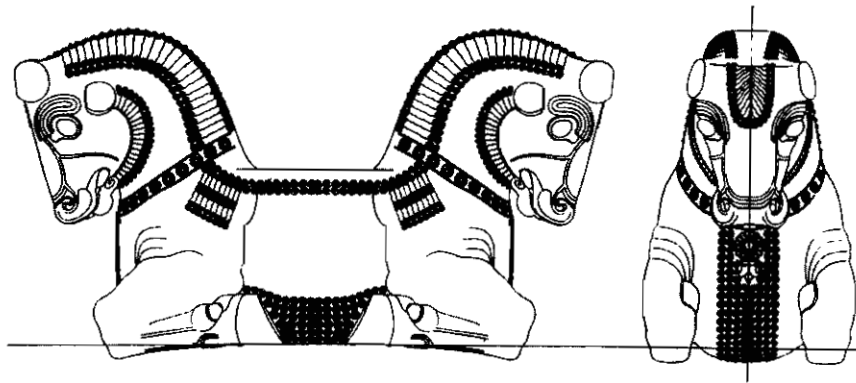
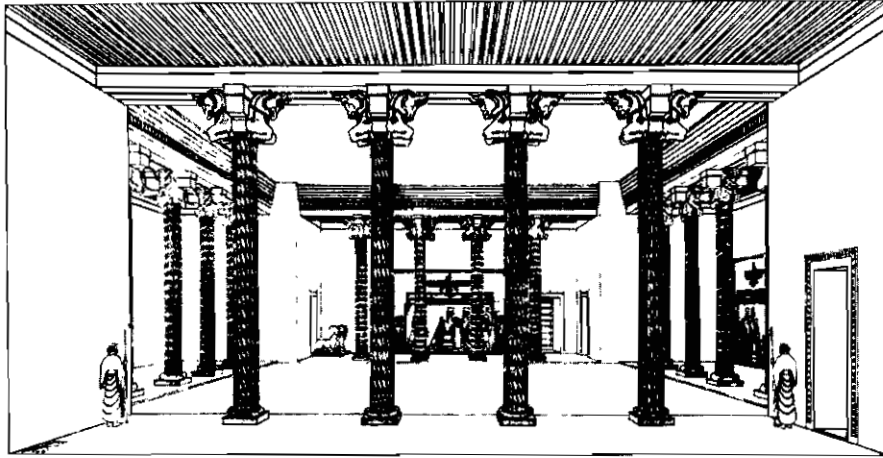
Ein Weltwunder Der Antike

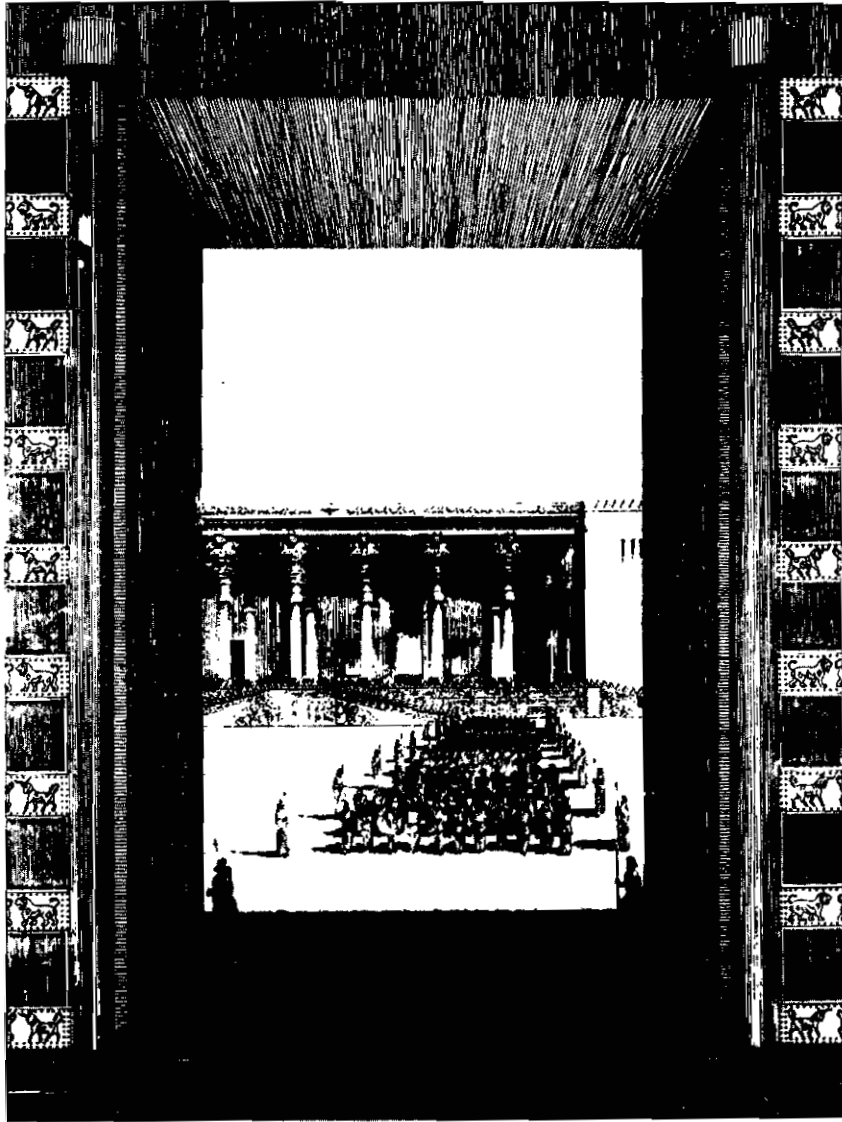
Ist

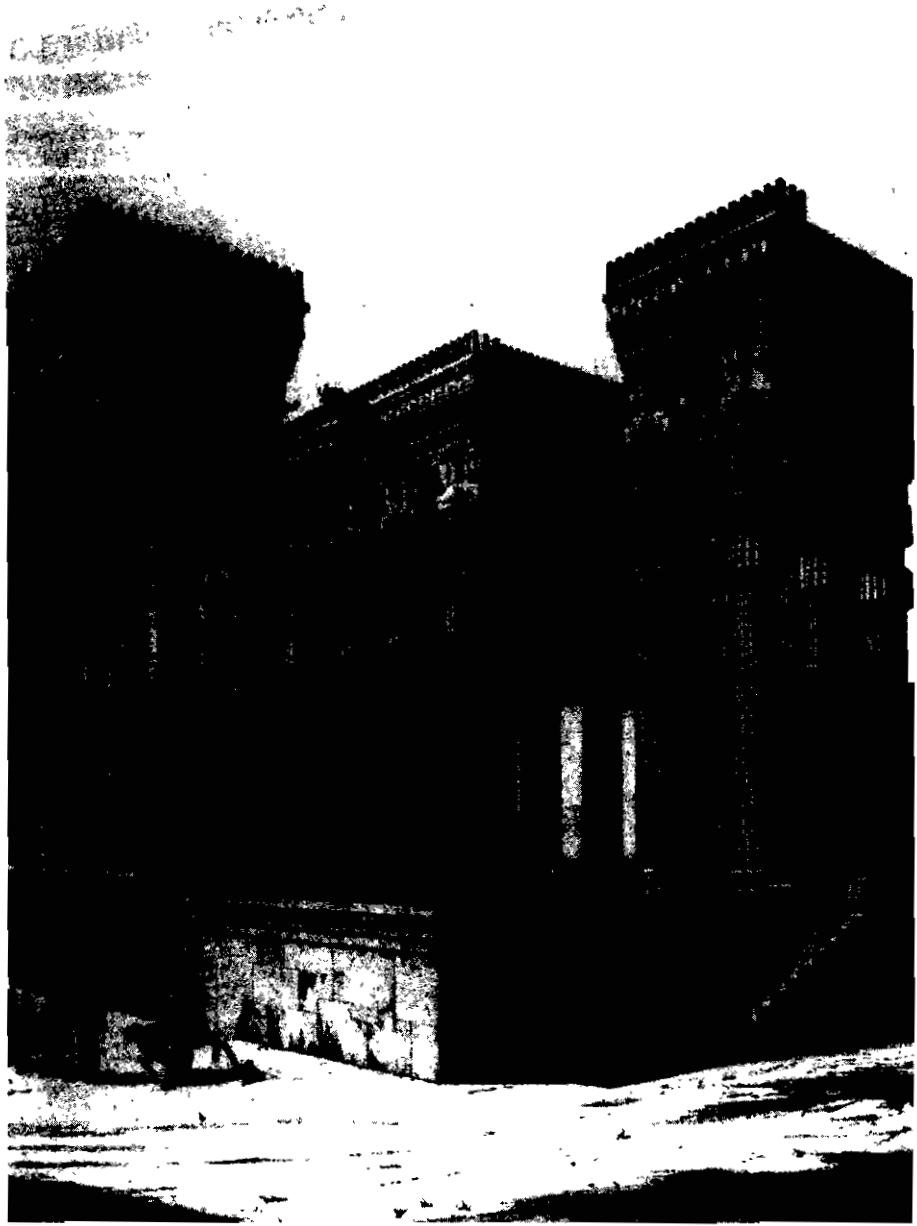
Friedrich Krefter - 1988

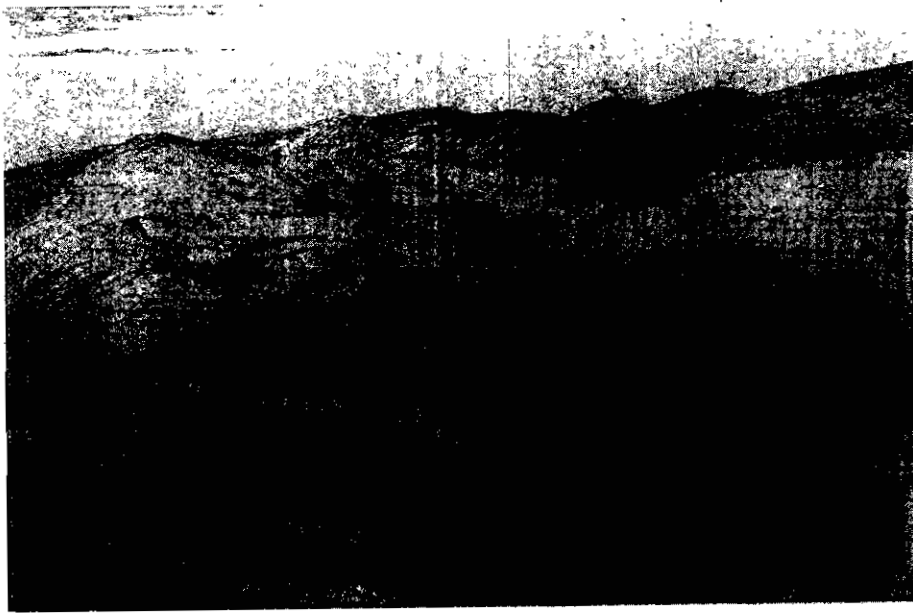
به مناسبت نوزدهمین سالگرد تولد Krefter کیژفتر چاپ شده است که در حفاریهای تخت جمشید شرکت داشت و به مناسبت برپایی نمایشگاهی در مونیخ درباره تخت جمشید و طرحهای کیژفتر از بازسازی کاخهای تخت جمشید حکایت می کند. چند تصویر چاپ شده از همین کتاب است.













برادر، به قصد کشتن اش با خنجر به وی حمله کرد، عمل اش بی انجام ماند و بر اثر مداخله مادر، شاه وی را مورد عفو قرار داده و حتا به آسیای صغیر، تحت فرماندهی سپاهیان آن منطقه فرستادش. اما کوروش از تصمیم خود منحرف نشده و انصراف حاصل نکرده بود، به همین جهت بر ضد اردشیر وارد جنگ شد. در نزدیکی بابل پیکاری سخت روی داد و به طور قطع پیروز شد، اما در لحظات آخر، بر اثر غرور، بی پروایی و شجاعتی که داشت خود را به کشتن داد. آنچه که از روایات و تاریخ برمی آید، این شاهزاده قدرت، اراده و شجاعت شگفت آوری داشت و هرگاه پیروزی اش به انجام می رسید و به سلطنت می نشست، احتمالی بسیار وجود داشت که از سقوط سریع سلسله هخامنشیان جلو گیرد، اما این چنین نشد و پس از کشته شدن، به دستور شاه جسدش را قطعه قطعه کردند.

سیاست تطمیع با طلا برای ایجاد اختلاف میان اسپارت و آتن به وسیله اردشیر دوم سخت تعقیب می شد تا سرانجام نتایج مطلوب بخشید و ایران آن مناطق یونانی نشین را که از دست داده بود، باز پس گرفت. هر چند که طلیعه بی امیدبخش می نمود، اما موقتی بود. در حالی که گمان می رفت مرزهای از دست رفته، به قلمرو شاهنشاهی پیوسته است و قدرت و نظم جایگزین آشوب و نابه سامانی پیشین شده، در ایالات غربی شورش در گرفت. از سوی دیگر مصر استقلال کامل پیدا کرد و وضع داخلی به سرعت به وخامت گرایید. تجزیه تدریجی شاهنشاهی را مورد تهدید قرار داد و شهرها و ایالاتی به تدریج مستقل شدند. این سلطنت که نزدیک به نیم قرن "۴۰۵ - ۳۵۹ پ - م" دوام آورده بود، سرانجام غروب کرد، اردشیر دوم درگذشت در حالی که برخی او را رحیم و سخی، و بعضی قسی و بی اراده می پنداشتند.

اردشیر سوم "۳۵۹ - ۳۳۸ پ - م" هنگامی که به سلطنت رسید، امیدی به وجود آمد از برای حفظ سلسله و جلوگیری از انحطاطی که سقوط در پی داشت. اردشیر سوم طبعی تند، خویی بی رحم و قسی، اخلاقی خشن و روشی سبعانه داشت، اما در

عوض از اراده‌ی آهنین نیز برخوردار بود. آغاز شاهی‌اش مواجه شد با کشتار بی‌دریغ خواهران و برادرانش که چندین ده تن بودند. درباره‌ی این که آیا این شقاوت، سیاستی محسوب می‌شد از برای حفظ شاهنشاهی و اعتلای آن، یا خاستگاهی داشت از منشأ شقاوت و خوی خونریزی شاه، جای سخن است. اردشیر با ثبات و اراده‌ی محکم به خاموش کردن شورش‌ها پرداخت. نخست شورش کادوسی‌ان Cadusiens و طغیان شهریانان را با قدرت درهم کوبید. برخی از شهریانان به وسیله‌ی آتن برانگیخته و تقویت می‌شدند، به همین جهت اعلامیه‌ی شدیدالحن و سختی مبنی بر تهدید آتن صادر کرد، و آتن که هنوز قدرتی قابل اطمینان نداشت، به زودی پس‌نشسته و سپاهیان خود را از آن مناطق احضار کرد. آن‌گاه در کار مهمی قدم گذاشت. و آن تسخیر مصر بود. بار اول اقدامش منتج به نتیجه‌ی نشد، اما در خلال آن صیدون Sidon متحد مصر که عصیان کرده بود، به سختی منهدم شد. این شهر را با ساکنان‌اش دستور به حریق داد و چنان خرابی به آن وارد آورد که بیش از ویرانه‌ی از آن باقی نماند. پس از آن با نیرویی بیشتر به مصر حمله برد، و با همراهی سپاهیان مزدور یونانی کار آن را یکسره ساخت. فرعون به حبشه گریخت، شهرها از پی هم بازگشوده شدند و خرابی بسیاری به مصر وارد آمد. استحکامات و معابد ویران شد و روحانیان که کیسه‌هایی انباشته از طلا داشتند، آزادی خود را به بهای گزافی باز خریدند، و این منتهای عظمت شاهنشاهی بود پس از داریوش بزرگ.

در این زمان نیروی یونان تحلیل رفته و بی‌اثر شده بود و دیگر نمی‌توانست برای احراز قدرت پیشین و شروع جنگ نیرویی گرد آورد، اما در عوض مقدونیه در کار بازسازی امپراتوری بزرگ بود. فیلیپ Philip پدر اسکندر از سال "۳۶۰ پ - م" شروع به جهان‌گشایی و تسخیر سرزمین‌های هم‌جوار نمود. ابتدا هم خود را مصروف به فتح نواحی شمالی یونان نمود و به تدریج کم‌کم میان یونانیان اهمیت و مقامی یافت و نمادی گردید برای تحقق آرزوی یونانیان که فتح آسیا محسوب می‌گشت. اما فیلیپ که تازه در کار پی‌ریزی و بازسازی ارتشی با قدرت بود، و

مشاهده می‌کرد که ایران اعاده قدرت نموده و مصر را بازگشوده است، احتیاط را از نظر دور نداشت و درحالی که آتن و ایران متحد شده بودند، با استعانت پسرش اسکندر کار یونان را یکسره ساخت و یونان را با مستملکاتش در تسلط گرفت، و این واقعه به سال "۳۳۸ پ - م" روی داد، و در همان سال اردشیر سوم مسموم شد و با مسموم شدن این شاه، ضربتی قطعی به شاهنشاهی هخامنشی وارد شد.

۷. هنر هخامنشی

گزارش داریوش، چگونگی ساختن کاخ شوش در تخت جمشید، سازندگان و مهندسان مختلف کتیبه داریوش، عظمت هنر معماری، خصایص هنر در زمان هخامنشی، عدم توجه به واقع‌گرایی، هنر در خدمت قدرت، جنبه واقع‌گرایی و نقش دو جانبه آن، تفسیری از دو جنبه نقش خراج‌گزاران، زمان داریوش، هنر در زمان خشایارشا، خصایص هنری این عصر، عهد اردشیر اول، دوران‌های بعدی، سرانجام هنر هخامنشی

هرگاه بر آن باشیم تا از جلوه‌های گوناگون زندگی اجتماعی زمان هخامنشی به پژوهش پردازیم، هم‌کتابی مستقل را لازم است و هم شاید تا اندازه‌ی از موضوع خارج شویم، به همین جهت در این مختصر به‌اندکی از وضع اجتماعی و هنری هخامنشی پرداخته، آن‌گاه به کاوش و بررسی چگونگی دیانت، و آن‌چه که در سازمان سیاست خارجی هخامنشیان به سیاست مذهبی تعبیر شده است خواهیم پرداخت.



اندکی از آغاز شاهی داریوش نمی‌گذشت که ثروت سرشاری به شاهنشاهی سرازیر شد. وضع زندگانی به سرعت رو به بهبود و ترقی بود. زندگانی دیگر به وضع فقیرانه، خشن و آماده به جنگ برگزار نمی‌شد. زندگی شهری با سرعت فوق‌العاده‌ی گسترش پیدا می‌کرد. خانه‌ها وسیع، ره‌گذرهای عمومی بزرگ و

تمیز، قصرها، کاخ‌ها و شهرهایی به‌عنوان پایتخت به‌زودی گردی از فراموشی به امکانات محدود پیشین کشید. دامنه وسیع فتوحات، سیل خراج و تحف و هدایا را به مرکز جریان داده بود. اجتماع روز به روز مرتب‌تر می‌شد، مردم مختلف از سرزمین‌های گوناگون، اجناس و کالاها و روش‌ها و آداب و رسوم گوناگون و متنوع را با خود در داخل شاهنشاهی می‌گستراندند هم‌چنان‌که بازرگانی در قلمرو مادیات سخت رواج می‌یافت، بازرگانی در زمینه معنویات نیز گسترش پیدا می‌کرد. بایستی توجه داشت که تنها سپاه خشایارشا از چهل و شش ملت مختلف تشکیل می‌شد. یعنی از چهل و شش روش فکری مختلف، چهل و شش شیوه مذهبی، چهل و شش تمدن و رسوم و آداب رنگ به‌رنگ، این وضع خارج از سپاه، نفوذ و گسترش بیشتری داشت و دادوستد این همه مردم گوناگونی که با هم زندگی می‌کردند، بایستی فرهنگ شگفتی‌زایی را تشکیل دهد، و این چنین فرهنگی نیز به‌وجود آمد.

داریوش تنها اندک مدتی بیش در بابل اقامت نکرد، و به‌نظر می‌رسد که به‌سال ۵۲۱ شوش را پایتخت قرار داده باشد. اما این‌جا منطقه‌یی بود که در تاخت و تاز آشوریان منهدم شده بود، و به فرمان داریوش به روی خرابه‌های پیشین بناهای جدیدی ساخته شد، از جمله این بناها کاخ آپادانا Apadana یا -تالار بار- بود که در اطراف آن ساختمان‌ها و بناهای دیگری امتداد پیدا می‌کرد و سرانجام شهری تازه بر خرابه‌های گذشته بنا شد که در حصار یک دیوار محکم از آجر خام محافظت می‌شد. گرد این حصار را خندق بسیار عظیم کنده و از آب پر کرده بودند، چونان‌که شهر به‌سان جزیره‌یی بر آب شناور بود. شوش در کار آن بود که پایتخت جهان شود، مرکز شاهنشاهی عظیمی که در کار تسخیر جهان بود. در این شهر از چهارگوشه جهان دانشمندان، پزشکان، فیلسوفان، هنرمندان، ادیبان و سفیران گرد می‌آمدند. شاید نقل مندرجات کتیبه‌یی از داریوش که بسیار مهم می‌باشد و در شوش به‌دست آمده، خود بدون شرحی، آن عظمت دیرین را نمایش دهد:

"خدای بزرگ است اهورامزدا که آن آسمان را آفرید که این زمین را آفرید که بشر را آفرید، که شادی را برای بشر آفرید، که داریوش را شاه کرد، شاه شاهان بسیار و فرمانده فرمانداران بسیار.

منم داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالک، شاه این سرزمین، پسر ویشتاسپ هخامنشی".

داریوش شاه گوید: اهورامزدا خدای بزرگی است، برتر از تمام خدایان، او مرا آفریده، او مرا شاه کرد، اوست که این مملکت بزرگ را که دارای مردان خوب و اسبان زیباست به من عطا فرموده. وقتی پدرم ویشتاسپ و جدم آرشام هنوز هر دو زنده بودند اهورامزدا به فضل خود مرا شاه این سرزمین‌های پهناور کرد. اهورامزدا اسبان عالی و مردان عالی را در تمامی این سرزمین به من بخشید و مرا شاه این سرزمین قرار داد. از این وقت من خدمت و عبادت اهورامزدا را کرده‌ام. اهورامزدا پشتیبان توانای من است و آن چه که او به من امر می‌کند بکنم، به دست من انجام می‌شود، آن چه من کردم، به فضل اهورامزداست.

کاخ شوش را من ساختم و تزیینات آن از جاهای دور آمده، خاک را کردند و ریگ به قدر کفایت بود. محل را به اندازهٔ چهل ارش در بعضی جاها، و بیست ارش در جاهای دیگر از ریگ پر کردند، بر این ریگ‌ها قصر را ساختم.

پر کردن محل از ریگ و ساختن آجر کار مردم بابل بود. چوب سدر که به کار رفته، آن را از محلی آورده‌اند که کوه [جَبَل لَبْنان]^۳ نامیده می‌شود. آشوری‌ها این چوب را از لبنان تا بابل آوردند چوب یا کا [Yaka] آورده شد از گنّدار [قندهار] و کرمان.

طلایی که در این جا به کار رفته از سارد و باکتریا [Bactria] آورده شده و در همین جا آن را درست کرده‌اند. سنگ پریهای لاجورد [Lapis Lazuli] و عقیق و رنگ شنجرف را که در این جا درست شده از سندیان آورده‌اند. سنگ قیمتی فیروزه که به کار رفته و در این جا به زیبایی مشهود است از خوارزم آورده شده و همین جا درست و تراش خورده است.

نقره و آبنوس مصرف شده از مصر آورده شده، تزیینات برجسته قصر از زین و عاجی که به کار رفته از حبشه و هند و رُخج آورده شده. ستون‌های سنگی از شهری در ایلام به نام ابی‌رادو [Abiradu] آورده شده و حجارتانی که این سنگ‌ها را درست کرده‌اند از اهالی ین و سارد بوده‌اند. زرگرانی که این طلاها را درست کرده‌اند مادی‌ها و مصری‌ها بوده‌اند، آنانی که چوب‌ها را درست کرده‌اند [ترصیع کرده‌اند] ساردی‌ها و مصری‌ها بوده‌اند و آنانی که آجرهای قصر را درست کرده‌اند بابلی‌ها، و آن‌هایی که دیوارها را تزیین نموده‌اند مادی‌ها و مصری‌ها بوده‌اند.

داریوش شاه می‌گوید: در شوش کارهای بسیار عالی شد و کارهایی که دستور داده شد بسیار عالی بود. آهورامزدا مرا و پدرم و یشناسپ و کشور مرا نگاه دارد. این خود بی‌گفت و گو نمودار عظمتی است بسیار جالب از هنر و معماری در شاهنشاهی بزرگ هخامنشی. در این بنا هنوز آنچه که باقی مانده، هنر بابلی، مصری و آشوری را منعکس می‌کند. اما این آغازی بود در معماری و بناسازی از برای داریوش و به زودی مصمم شد تا در تخت جمشید مقری دیگر بنا سازد، یعنی در پارس که سرزمین اصلی‌اش محسوب می‌شد. پس مهندسان، هنرمندان و کارگرانی را که در شوش کار می‌کردند به تخت جمشید انتقال داد. در این جا نیز باز احتشام و شوکت و اقتدار هخامنشی در زمان داریوش موج می‌زند.

آنچه که در هنر هخامنشی جلب نظر می‌کند، عدم توجهی است که به واقع‌گرایی و نمودن و نشان دادن صحنه‌های زندگی روزمره و مردم شده است، برخلاف هنر یونانی که بر اثر دموکراسی و آزادی، و بیرون بودن هنر از تسلط‌های درباری و قدرت‌های بزرگ، بسیاری از صحنه‌های روزمره زندگی مردم را از خود نشان می‌داد. هنر هخامنشی برای نمایاندن قدرت، شوکت، احتشام، وسعت قلمرو و نمایاندن مردم زیر حکومت بود. اما هرگاه به مواردی نیز بر بخوریم که در ابتدا حاکی باشد از شکل طبیعی و حقیقت‌پردازی، آن نیز نقشی دوپهلوی دارد که جنبه واقع‌گرایانه و یا توجه به زندگی عادی مردم در آن

ناآگاهانه و غیر عمد بوده است، و جنبه قدرت‌نمایی خاص از آن منظور نظر بوده است.

برای مثال می‌توان از صف طویل خراج‌گزاران در پلکان تخت جمشید یاد کرد که آینه‌یی است از قدرت و حکومت شاه بر ملل و اقوامی بسیار که به‌زیر یوغ کشیده شده و خراج می‌پرداختند. در این جا تقابلی میان وضع مستملکات یونانی و قلمروهای ایرانی از لحاظ مقایسه حکومت و جنبه مقایسه انسانی بسیار پر معنا و جالب توجه خواهد بود.

آشوریان شاید زمختی، سترگی و بزرگی بیش از اندازه را در پیکره‌سازی، حکاک‌ی و نقش برجسته‌سازی نمودن، قدرت بیشتر می‌دانستند و یا عللی دیگر در این ردیف از برایش قایل بودند. این دید و روش در هنر ایرانی بی‌تأثیر نبود. مجسمه‌هایی از گاو بال‌دار با سر انسانی، ستون‌هایی که به سر انسانی ختم می‌شوند، بلندی بیش از اندازه ستون‌ها که شاید در جهان بی‌نظیر باشد و چیزهایی دیگر در این حدود، جملگی آرمانی را مجسم می‌کنند که نمایانند قدرت، شوکت و اقتدار بوده است. اما با این که این هنری است در خدمت قدرت، باز سخت تزئینی است و با سرعتی شگرف رو به ظرافت می‌رود. هنرمندان به‌زودی ذوق هنری‌شان می‌شکند و شاید در اندک زمانی تجسم قدرت را که فرمایشی بود، به‌دور می‌افکنند. توجه به نقاشی حیوانات و رعایت تناسب دورنمایی است برای استواری این تحوّل و از اواسط شاهی داریوش بزرگ، نقش اصیل و پخته‌یی از هنر ایرانی خودنمایی می‌کند و در حالی که عناصری بسیار از جاهایی متفاوت در هم ریخته است، هنر پخته و اصیلی را ارائه می‌دهد که عناصر ترکیب شده و متشکله تفاوت عمده و ناباوری پیدا می‌نماید. این عناصر مرکبه که عبارت بودند از بابلی، هیتی، مصری، آشوری و بسیاری روش‌های بدوی وابسته به اقوام گوناگون به وسیله پارسیان منشأ پیدایش هنری گشت اصیل:

هر چند در زمان داریوش هنر به‌ویژه آن‌چه که جنبه اختصاصی دارد، یعنی هنر ساختمانی به اوج عظمت خود رسید، اما در زمان خشایارشا نیز ابداعات،

نوجویی‌ها و پیش‌روی‌هایی هم‌چنان در کار بود که از لحاظ کمیت و تناسب غیرقابل سنجش اما از نظرگاه کیفیت قابل ملاحظه بود. در زمان خشایارشا که دگرباره آن خصیصه قدرت‌نمایی نخستین که عرصه گاهی یافته بود، به خود نمودن پرداخت و در این زمان به‌ویژه نشان دادن منتهای قدرت به‌روی سنگ که از خصایص آشوری بود رواج یافت. گاوهای نر بالدار با سرهای انسانی، نگاهبان کاخ‌های آشوری بودند که مورد الهام هنرمندان ایرانی قرار گرفته بودند، و شاهی که در سویی دور از قلمروش شکست یافته بود، در حصار داخلی قلمرو به این وسیله شکست را جبران می‌کرد. به هر انجام عصر خشایارشا با چنین خصیصه‌یی، یعنی مبالغه در هنر و گرایش به سترگی و بزرگی ممتاز و مشخص است. در تالار سد ستون، به‌دستور شاه، در نقش برجسته‌یی وی را در حال جنگ با هیولا نشان دادند، و این تخیل و آرمان‌های شاهی را می‌رساند که مایه‌یی کمتر از بینش در قلمرو حقیقت داشت.

در زمان اردشیر اول رکودی در هنر ساختمانی پدید آمد و جز چند نشان نادر چیزی یافته نشده. در این زمان آمیزش و حشر و نشر یونانیان و ایرانیان بیشتر و تقریباً معمول شده بود و امکان نفوذ هنر یونانی که در اوج ترقی بود، در هنر ایرانی نمودار می‌شود از این زمان تصفیه و ملایمتی در هنر قابل رؤیت است و می‌توان مشاهده نمود که هنر چگونه در جاده اعتدال ره سپر شده و عنصر جسامت که نماینده نشان دادن قدرت بود، از کالبد هنر قومی که ناگهان به عظمت و اقتدار دست یافته بود بیرون می‌رود.

اما هرگاه بر آن باشیم تا آن عظمت هنر ساختمانی زمان داریوش و خشایارشا را هم‌چنان در ادوار بعدی گسترده و یا در حال تکامل و بازایستی بیابیم، بیهوده است، چون از عصر اردشیر اول به بعد آن‌چه که در این زمینه انجام گرفت، تعمیر و اصلاح بود نه سازندگی و ابداع و تکامل.

هنر پارسی چنان که گفته شد، از عناصر بسیاری که از ملل و اقوام گوناگونی اخذ شده یا به وام گرفته شده بود ترکیب یافت. پارسیان همان‌گونه که یک‌باره

به قدرت رسیدند، هنرشان نیز بسیار زود شکفتن پیدا کرد، آنان هرگاه می‌خواستند به سیر تدریجی تکامل هنری خود دست یابند، هیچ‌گاه موفق نمی‌شدند. آنان هرگاه به اخذ و اقتباس از ملل و اقوام دیگر نمی‌پرداختند، هرگز نمی‌توانستند بدان برق‌آسایی از زندگی بی‌اهمیت و ساکن ابتدایی خود به سروری جهان رسیده و کاخ‌هایی با آن شکوه و شوکت و حشمت برپا کنند. هم‌چنان در برپاداشتن این تمدن عظیم از کارشناسان ورزیده و متمدن دست‌نشانده بسیار کمک و یاری گرفتند. این هنر که بدان سرعت قوام گرفت، به همان سرعت نیز برفتاد. در زمان کوروش شوکت‌اش به سان گلی شکفته شد، و در زمان داریوش به خود بالید و به ذروة اهمیت رسید، لیکن این اهمیت و تکامل سریع دچار رکودی طولانی گشت و هرگاه از تحولات و جنبش‌هایی در عهد خشایارشا و اردشیر درگذریم، این رکود هم‌چنان تا پایان عصر هخامنشی امتداد یافت تا سرانجام به وسیله آتش اسکندر دچار تباهی و نیستی شد.

در اجزاء، شکل درونی و بیرونی این چنین هنری، با توجه به سرچشمه‌های مختلف و گوناگون‌اش که از منابعی بسیار ترکیب شده بود، یک روح ایرانی وجود داشت که آن تشخص را بدان بخشیده بود. همین روح ایرانی موجب شوکتی گشت که هنوز در حال ویرانی پس از گذشت نزدیک به بیست و پنج قرن آدمی را وادار به ستایش و کرنش می‌کند، و هرگاه از حس زیبایی دوستی و ذوق هنری نیز بی‌بهره نباشیم، به افسونی دچار می‌شویم.



۸. زندگی اجتماعی و اقتصادی

توسعه تجارت و بازرگانی، مقایسه‌ی میان بازرگانی مشرق قدیم و عهد هخامنشی، علل تکامل و پیشرفت، سیاست مقتدر مرکزی و توسعه قلمرو، نقش رواج سکه در بهبود تجارت و اقتصاد جهانی، اقتصاد برجسته در بابل، اکتشافات و پیدایی راه‌های زمینی و دریایی، کالاهای موردنیاز زندگی روزمره به‌جای اجناس زینتی و تجملی، بانک‌ها، کارگران و پرداخت دستمزد، اقداماتی در بالا بردن سطح کشاورزی، وضع آب و احداث کاریزها، شهرسازی، فلزات و کانی‌ها، وضع زمین و دهقانان



وضع حیات اجتماعی که سخت وابسته به مسایل اقتصادی بود که در خطه پهنای گسترش پیدا می‌کرد. وضع تجارت و مبادلات کالایی، سابق براین بسیار محدود بود و عواملی بسیار وجود داشت که این محدودیت را تثبیت می‌کرد که البته آن عوامل آشکار و روشن است، چون فقدان طُرُق ارتباطی، محدودیت نواحی، عدم موجودیت قلمروهایی با نظم و رعایت بسیاری از اصول. اما یکی از علل مهم فقدان و یا محدودیت بسیار، سکه می‌بود. هرگاه هر منطقه‌ی وسیع‌تر و قدرتش ثابت‌تر می‌شد، وضع بازرگانی و بالتبع اقتصادش دچار تحوّل و پیش‌روی می‌گشت. در زمان هخامنشیان بر اثر گسترش قلمرو تحت فرمان و یک قدرت مرکزی مسلط و اداره‌کننده وضع تجارت از راه‌های زمینی و دریایی گسترش شگرفی پیدا کرد و بایستی اشاره کرد که نقش

رواج سکه‌های مختلف در این توسعه تجاری بسیار درخور توجه است. این توسعه تجاری که جنبه بی‌جهانی داشت، کمکی بسیار شایسته نمود به ارتقای سطح زندگی در ایران عهد هخامنشی. هرگاه به گزارش‌های محققان توجه کنیم از لحاظ اقتصادی وضع بابل بسیار شایسته‌تر و برتر از یونان بود.^{۱۶}

در زمان داریوش اکتشافاتی بسیار به انجام رسید و به وسیله سفرهای دریایی توسط کسانی چون ایشکی لاکس Scylax و شناسپه Sataspés دورترین نقاط شناخته و در آن‌ها روابط تجاری برقرار می‌شد. از سویی دیگر دریانوردان یونانی فینیقی و عرب مرتب میان بسیاری از مراکز عمده در تردد رفت و آمد بودند و سکه‌های مکشوفه در نقاط مختلف و دور و نزدیک، عظمت این تجارت جهانی را نشان می‌دهد. روابط در تجارت میان قرن‌های پنجم و ششم پیش از میلاد از تمام تجاری که در مشرق قدیم انجام شده بود، بیشتر به نظر می‌رسد. در مقام مقایسه به مورد بامعنایی میان کالاهای تجاری مشرق قدیم و زمان موردنظر برمی‌خوریم، و آن این که به جای اجناس تجملی و زینت‌آلاتی که در زمانی قدیم تر رواج داشت، در این عهد قلم عمده کالاهای وارداتی و صادراتی را وسایل و اثاثه زندگی تشکیل می‌داد. با رواج مبادلات بازرگانی، روش‌های صنعتی و صنایع دستی در تمام نقاط شاهنشاهی انتشار می‌یافت.

برای سهولت‌هایی در کارهای تجاری و دادوستد، بانک‌هایی ایجاد می‌شد. مطابق با مدارک به دست آمده این بانک‌ها چند نوع بوده است و در بابل رواجی داشته. بانک‌هایی بوده از برای تمرکز و دادوستد پول و نگاهداری اوراق بهادار، و هم‌چنین بانک‌های عمومی که به بانک‌های عُمرانی شباهت بسیاری داشته است. البته آشکار است که با چنین گستردگی‌ها و روابط تجاری، جاده‌سازی نیز اهمیتی بسیار داشته است. جاده‌های سنگی و حتا جاده‌هایی که جای چرخ در آن احداث می‌کرده‌اند برای سهولت رفت و آمد و وسایل نقلیه چرخ‌دار، اهمیت و توجه این موضوع را می‌رساند. از سویی دیگر چون راه‌های دریایی و حمل و نقل کالا از راه دریا و هم‌چنین جنگ‌های دریایی معمول بود، به کشتی‌سازی و آنچه

که امروزه در جنگ نیروی دریایی و در صلح کشتی‌های تجار تی می‌نامیم توجهی بسیار می‌شد و کشتی‌هایی با کشتش دو سد تا پنج سد تن ساخته می‌شد. آن چه که از الواح تخت جمشید برمی‌آید، آگاهی دربارهٔ مزدکارگران و شیوهٔ پرداخت آن را روشن می‌نماید.^{۱۷} این الواح منظری نمایان از وضع دورانی را که سکه رواج می‌یافت نشان می‌دهد، یعنی زمانی که سکه کم‌کم جانشین دستمزدهای جنسی از برای کارگران می‌گشت. قبل از آن پرداخت مزد به شکل جنس بود، از قبیل نان، گوشت، حبوبات و دیگر چیزهای موردنیاز. در زمان خشایارشا این وضع هنوز منسوخ نشده بود، و معادل دو سوم دستمزد به صورت جنس و یک سوم پول پرداخت می‌شد، لیکن تا اواخر دوران سلطنت این پادشاه، این نسبت واژگونه شد، یعنی برابر یک سوم جنس و دو سوم پول از برای کارگران در نظر گرفته شد. البته معاملات در این زمان به‌طور کلی از صورت مبادلات جنسی خارج شده بود و تماماً به وسیلهٔ پول انجام می‌گرفت، و با تمام این احوال هنوز مدت زمانی حدود نیم قرن لازم بود تا سکه^{۱۸} کاملاً جانشین روشی که در شرف متروک شدن بود، بشود.^{۱۹}

به موازات پیشرفت و توسعهٔ تجارت، اقداماتی بسیار نیز از برای بالارفتن سطح کشاورزی به عمل می‌آمد، و باتوجه به این که ایرانیان از ازمنهٔ گذشته به فلاح و کشاورزی عشق و علاقه‌ی فراوان داشتند، و زندگانی مادی‌شان بر آن چرخش داشت و مذهب نیز بدان اهمیت بسیار می‌داد، در چنین زمان و احوالی متوجه می‌شویم که در این مورد لازم بود تا جنبشی عمیق‌تر از گذشته رعایت شود. برای نیل به این منظور نخست تأمین آب موردنظر بود و با وضع فلات، همواره این یکی از اساسی‌ترین موضوع‌ها بوده است. حفر قنات‌های زیرزمینی، هدایت آب و روش‌های آب‌یاری برای زمین‌هایی که در اثر بی‌آبی متروک بودند، از جملهٔ اقداماتی بود که در زمان هخامنشی‌ها صورت گرفت. روش خشک کردن باتلاق‌ها نیز به کشاورزی کمکی فراوان نمود و در اثر جنگ‌ها و مناسبات ملل و اقوام، بسیاری از گیاهان و میوه‌های بومی ایران به اروپا

برده شد و هم‌چنین بسیاری از پرندگان آسیایی چون: خروس، کبوتر سفید و تاووس و احتمالاً حیواناتی چند از آسیا به اروپا منتقل گشت.

مدارکی در دست است که علاقهٔ داریوش را به نقل و انتقال گیاهان و کشت چیزهایی را که در مناطقی ویژه رشد بیشتری دارند ثابت می‌کند و البته این امر، باتوجه به چگونگی‌های آن، زیربنای اقتصادی‌اش را روشن می‌کند که کوشش‌ها و به کار بردن روش‌هایی است برای بهبود خوراک مردم و اتباع شاهنشاهی. به‌حفظ جنگل‌ها برای تأمین چوب موردنیاز برمی‌خوریم. صنعت کشتی‌سازی که رونقی یافته بود، ازابه‌سازی که بسیار موردتوجه بود، و احتیاجاتی از لحاظ ساختمانی و به‌ویژه نیازمندی‌هایی از چوب برای کاخ‌هایی که ساخته می‌شد، لزوم مبرم توجه به جنگل را نشان می‌دهد. از جانبی دیگر این عصری بود از برای توسعهٔ صنایع فلزی و فلات و مستملکاتش از لحاظ معادن و کان‌های فلزی غنی بودند. قبرس مرکزی بود از برای تهیهٔ نقره و مس و آهن، در آسیای کوچک نقره و مس بسیار استخراج می‌شد و این دو در فلسطین نیز به‌دست می‌آمد. در سیستان قلع و در کرمان طلا و نقره فراوان بود، و به‌وسیلهٔ راه‌های دریایی و زمینی این فلزات صادر و وارد می‌شدند.


شهرسازی و تزیین شهرها و هم‌چنین کاخ‌سازی و بنای قصرها با آن عظمتی که داشته‌اند، هم‌چنین باتوجه به این که استخراج معادن و توسعهٔ روزافزون مصرف فلزات به‌سرعت گسترش می‌یافت. وضع ازدیاد کارگران مختلفی که از سرزمین‌های گوناگون در رشته‌های تخصصی کار می‌کردند، می‌نمایاند که این مهم، یعنی ساختن بناها و معابر تا چه اندازه گسترش داشته است. کارگرانی بسیار در کار استخراج سنگ‌ها از کوه‌ها بودند و بسیاری در کار استخراج فلزات و سنگ‌های بهادر چون فیروزه و عقیق. از جانبی دیگر وضع چوب‌بری و درودگرانی که به کار در و پنجره‌سازی، کشتی‌سازی و ارابه ساختن سرگرم بودند، کارگران اجیر، معماران، نقاشان، حجاران، فلزکاران، جواهرسازان و زرگران و بسیاری دیگر وضع کار و گوناگونی مشاغل و توسعهٔ آن را نشان می‌دهد.

عده عمده‌یی از این کارگران را دهقانان تشکیل می‌دادند. زمین‌دارانی بزرگ وجود داشتند که از زراعت محصول بسیار فراوانی به دست می‌آوردند و این محصول به وسیله دهقانانی از زمین به دست می‌آمد که هم‌چون تمامی ادوار وضع مناسبی نداشتند. اینان رعایایی بودند وابسته به زمین که هم‌چون زمین و هر شیء دیگری خرید و فروش می‌شدند، اما خرید و فروش اینان با زمینی که به‌رویش کار می‌کردند انجام می‌شد. علاوه بر این رعایای وابسته به زمین، بردگانی بسیار نیز بودند که در جنگ‌ها به اسارت گرفته می‌شدند و در املاک بزرگ به کارگماشته شده، و وضع و احوال‌شان از رعایای وابسته به زمین بسیار بدتر بود. در کنار این املاک بزرگ، روش خرده مالکی و دهقانان آزاد نیز وجود داشت، اما روش اقتصادی سختی که در املاک بزرگ برقرار بود و با حداقل هزینه محصول بسیار حاصل می‌شد، محلی از برای دهقانان آزاد باز نمی‌گذاشت. اما این روش در پارس به نسبت توسعه بیشتری داشت، چون در این منطقه مالیات گرفته نمی‌شد و به حقوق افرادی که قومی را تشکیل می‌دادند که هخامنشیان از آن بودند، توجه بیشتری می‌شد. کاشت گندم، جو، مو و زیتون رایج بود. تربیت زنبور عسل رواجی بسیار داشت، چون عسل در این زمان به جای شکر مصرف می‌شد. هم‌چنین تربیت و پرورش: گاو، گوسپند، بز و چارپایان مرکوبی چون: اسب، خرو استر از کارهای اساسی به‌شمار می‌رفت.

هرگاه بخواهیم هم‌چنین فهرست‌وار از رئوس مطالب اجتماعی و اقتصادی این عصر سخن گوئیم، سخن بسیار ادامه خواهد یافت. تنها توجه به وضع کارگران و اداره و گردآوری آنان از برای آن همه کارهای بزرگ خود عنوان مطلبی مشروح و شیرین را خواهد داشت. از سویی دیگر تنظیم وضع اقتصاد ملی در عهد هخامنشی از موضوعاتی است که بسیاری از مطالب درخور توجه را روشن خواهد کرد. اما آنچه که بیشتر مورد نظر ما است، نمودن وضع مذهبی و چگونگی دیانت در این زمان است، به‌ویژه سیاست مذهبی هخامنشیان که شاید یکی از علل عمده پیروزمندی‌شان در سیاست خارجی باشد.

۹. دین در زمان هخامنشی

پژوهشی بی‌انجام، دربارهٔ دین هخامنشیان، آیا زرتشت در زمان هخامنشیان می‌زیسته، اقوال مورخان یونانی، سستی این اقوال، قرن هشتم پیش از میلاد تاریخ ظهور پیامبر، هخامنشیان زرتشتی بودند، انحطاط تدریجی دین زرتشتی، نقش مغان، مجوسیان برافکنندهٔ قدرت مادی و معنوی ایرانیان، منظور از این موضوع

پژوهش دربارهٔ این که هخامنشیان دارای دین زرتشتی بودند یا نه،  مبحثی است طولانی و بسیار پیچیده میان آنانی که در تاریخ هخامنشی تحقیقات و کاوش‌هایی نموده و صاحب‌نظرند. البته باتوجه به زمان این سلسله، متوجه می‌شویم که با تاریخ متداولی که از برای ظهور زرتشت ذکر می‌شود. یعنی قرن ششم پیش از میلاد بایستی هم عصر با آغاز سلطنت هخامنشیان بوده باشد. اما در تاریخ قرن ششم از برای عصر زرتشت امروزه آن اهمیت و اعتبار گذشته را از دست داده و بسیاری از دانشمندان، حوالی قرن هشتم پیش از میلاد را عصر ظهور پیامبر می‌دانند. در این جا به هیچ روی بر آن نیستیم تا دربارهٔ عصر پیامبر به گفت‌وگو و بحث بپردازیم، چون در متن از این مطلب سخن به میان آمده و در ملحقاتی که در پایان کتاب اضافه می‌شود، نیز گفت‌وگویی می‌شود.* لیکن قدر

*. نگارنده حالیه بر این نظر نیست. در کتاب پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایرانی - چنین نظری به روشنی مورد پژوهش قرار گرفته، نه هخامنشیان زرتشتی بودند و نه عصر زندگی زرتشت حدود سده

مسلم آن است که زرتشت در حدود دو قرن پیش از شاهنشاهی هخامنشی ظهور کرده است در این جا قدر متیقن و مسلم آن است که ما به هیچ وجه نمی‌توانیم اقوال کسانی چون خسانتوس Xantus و هرمیپوس Hermipus و امثال آنها را بپذیریم که تاریخ سرسام آورشش هزار و یانذکی بیشتر و کمتر را از جنگ ترویا Troia یا لشکرکشی خشایارشا به یونان و یا حمله اسکندر را ذکر می‌کنند. اینان خود به مسایلی اشاره می‌کنند که وضع را تا اندکی روشن می‌کند و آن تعدد نام زرتشت و شخصیت‌هایی به نام زرتشت می‌باشند که در سحر و جادو دستی توانا داشته و در اعصار دوری زندگی می‌کرده‌اند و به مناسبت تجانس اسمی، چون پیامبر بلندآوازه شد، برای شهرت وی آن حوادث و اموری را که به زرتشت‌های دیگری وابسته بود، به این وابستند و افسانه‌های مردمی جادوگر و ساحر و نیرنگ‌باز با شخصیت مردی مصلح، دانا و وارسته آمیخته شد.* هر کاوش‌گر و محقق هرگاه به دقت در اقوال و آرای تاریخ‌نویسان یونانی به کاوش، جست‌وجو و پژوهشی منتقدانه بپردازد، به زودی به این مسأله آگاهی می‌یابد. تاریخ‌نویسان یونانی و غیر یونانی درباره روش زرتشت آن قدر به نیرنگ‌ها، شعبده‌ها و ساحری و امور خارق‌العاده اشاره می‌کنند که حدی بر آن متصور نیست، و آن‌گاه خود در خلال گفته‌هایشان از کسانی دیگر نیز نام می‌برند که زرتشت نام بوده و به سحر و جادو می‌پرداخته‌اند. البته در متن کتاب از این موضوع مفصل یاد شده و مطالب بسیاری را روشن می‌نماید.

به هر انجام هنگامی که هخامنشیان به عصر قدرت خود رسیدند، دارای دین زرتشتی به صورت ساده آن بودند. سیر و توجهی به روش و سیاست مذهبی

→

هشتم بوده است. در کتاب یاد شده نیز درباره عصر زرتشت به طور مشروح تحقیقی ارائه شده است و نگارنده بر آن است که عصر زرتشت را از سده سیزدهم پیش از میلاد نمی‌توان پایین‌تر آورد و این حالی نظری است که محققان دقیق، تا سده پانزدهم و هجدهم پیش از میلاد هم اظهار کرده‌اند.

*. نگاه کنید به مقدمه کتاب "اوستا، کهن‌ترین گنجینه ایران باستان".

شاهنشاهان هخامنشی، نشان می‌دهد که چگونه دین بهی‌کم‌کم از مسیر خود خارج شده و به شرک ابتدایی باز می‌گردد، هرچه پیش‌تر می‌رویم و نفوذ مغان بیشتر می‌شود، دین ساده و اولیه زرتشت به وسیله این مغان بیشتر دچار تغییر و دیگرگونی واقع می‌گردد. اینان با صبر و حوصله کم‌کم روش و شکل آیین پیشین خود را داخل دیانت زرتشت می‌کنند تا سرانجام از اواسط دوران اشکانیان به قدرت دلخواه رسیده و در زمان ساسانیان قدرت را قبضه کرده و ایران را به انحطاط و شاهنشاهی ساسانیان را به مرحله سقوط سوق می‌دهند. انحطاط مادی و معنوی، انحطاط فلسفی و اخلاقی، شکست و برفتادگی و ذلت و خواری ایرانیان به وسیله این طبقه مذهبی انجام شد و فعلیت یافت. مغان^{۲۰} هم‌چون زخمی بودند بر پیکر قدرتمند ایران که آهسته آهسته و به تدریج تمام آن را فرا گرفته و هلاک‌ش کردند. در این جا باز در تاریخ ادیان مشاهده می‌نماییم که چگونه مذهب که در ابتدا جنبشی کاملاً اجتماعی است از برای رفاه و آزادگی مردم، سرانجام آلت دست طبقه‌یی به نام مغان می‌شود که آن چیزهایی را که ابتدا مذهب می‌خواست از برای مردم و توده فشرده محروم که اکثریت قابل ملاحظه ملتی را تشکیل می‌دادند فراهم نماید، از آنان باز می‌گیرد و تازیانه‌یی می‌شود از برای عذاب آنان^{۲۱}.

به هر انجام بدون توجه به این مسایل، و این که آیا زمان زرتشت مقارن با هخامنشیان بوده و یا نه، و یا این هخامنشیان زرتشتی بودند یا این که آیین اورمزدپرستی آیینی بوده غیرزرتشتی و بسیاری از مسایل دیگر، به بحث درباره روش دینی هخامنشیان و سیاست مذهبی برجسته‌شان می‌پردازیم، برای موضوع‌های فوق بایستی به مدارک مربوطه رجوع نمود^{۲۲}، و در این باره به مجلداتی که ضمن دوره تاریخ ادیان منتشر می‌شود، می‌توان مراجعه کرد.*

*. از این مجلدات مورد اشاره، آن چه که در مجموعه پژوهش‌های ایران‌شناسی تاکنون منتشر شده است نگاه کنید که عبارتند از:

۱. زرتشت پیامبر ایران باستان، تهران ۱۳۸۰.

۱۰. وضع عمومی دیانت

شکل زرتشتی دین در شاهنشاهی هخامنشی، آغازی از برای انحطاط، داریوش و اهورامزدا، چگونه توحید به شرک مبدل می‌شود، زرتشت و یکتاپرستی او، صفات خدای یکتا، روش و برخورد سخت با دیوان یا خدایان مستقدم آریایی، داریوش و مردم زمان، اهورامزدا خدای بزرگی است، سایر خدایان، میترا و آناهیتا، خدای مورد پرستش پارس‌ها، از آیین بومیان فلات تا مردم عصر هخامنشی، توجهی به اقوال پدر تاریخ

آن چه که به احتمالی قرین با یقین می‌توان گفت، آن است که شاهنشاهان هخامنشی در آغاز با دین زرتشت به شکل صافی و پاکش آشنایی داشتند. با آن روش زرتشتی که هنوز کاملاً از شکل اصلی خود خارج و منحرف نشده و به وسیله مغان و تماس با عقاید و ادیان ملل و قبایل بسیاری که با



→

۲. اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ مکتوب ایران باستان، تهران ۱۳۷۹.
 ۳. راز و رمزهای آیین میترا، فرانتس کوئن، ترجمهٔ نگارنده، تهران ۱۳۸۰.
 ۴. تاریخ آیین رازآمیز میترا، در دو مجلد، تهران ۱۳۸۱.
- و چهار کتابی که به‌طور مستقیم دربارهٔ تاریخ دین زرتشتی است:
۱. کتاب حاضر، یعنی دین قدیم ایرانی که حاصل مطالعات قدیم نگارنده می‌باشد.
 ۲. آیین مغان، پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایرانی بنابر متون کلاسیک غربی.
 ۳. زرتشت، ترجمه و نقل متون شرقی همراه با منظومهٔ زراشت‌نامه.
 ۴. تمدن و فرهنگ دینی ایرانیان شرقی در قدیم‌ترین ازمنا اوستایی.

ایرانیان برخورد پیدا کردند، تغییر ساختار نداده بود. اما با تمام این احوال در بازسازی آیین اوایل عصر هخامنشی و شناخت آن به اندازه‌ی مدارک کم است که هرگاه بخواهیم از روی آن مدارک اندک به بازسازی کاملی دست بریم، به نتیجه‌ای بی‌انجام فراخواهیم رسید.^{۲۳}

اما آن چه که در آغاز بدان دست می‌یابیم، یک نوع یکتاپرستی پالوده و صافی است که در آن عصر بسیار شگفت به نظر می‌رسد. این توجه صرف به یکتاپرستی، یا شیوه‌ی از یکتاپرستی که روش‌های شرک پیشین هنوز مصرانه خود را بدان می‌شناسانند، لازم است در قومی ظهور کند، و یا از فکر مردی تراوش نماید که از لحاظ و دیدگاه علمی و دانش آگاهی، برخوردار بی‌ساری داشته باشد، چون می‌دانیم که تنها نقش علم است که هرچه بیشتر پیشرفت نماید، شرک و باورهای چندخدایی بیشتر به توحید و کاهش تعدد خدایان گرایش می‌کند^{۲۴}؛ و این چنین روشی بی‌شک بایستی میان قومی به وجود آید، تا پیامبری آن‌چنان که زرتشت بود ظهور کند.

زرتشت بی‌شک یک موحد راستین بود^{۲۵}. از نظرگاه او آهورامزدا به واقع خدایی بود یگانه و بی‌دست یاری مستقیم. اما هرگاه از اندیشه نیک Vohu Manah، و هومتَه، بهمین و پاک‌روانی و پرهیزگاری Ârmaiti [و هومتَه - آرمیتی] و این‌گونه [منظور امشاسپندان اند] سخن می‌گفت، بی‌شک از برای آن بود که مشکل سرشتی انسانی بسیار به دشواری می‌تواند با به کار بردن واژه‌ی، یا واژه‌هایی معدود به طرز شایان و رسایی اندیشه نماید، و آن چه که مسلم است این‌ها به‌شکلی بسیار ساده و بی‌پیرایه از صفت‌های خدایی یکتا محسوب می‌شد که برتر از همه چیز بود. دیوها [خدایان] بی‌که به وسیله مخالفان پیامبر مورد پرستش و نیایش قرار می‌گرفتند، درحقیقت چیزی خارج از زمره ارواح و روان‌های خبیث نبودند که زرتشت همواره با صبغه و روش یک موحد با ایمان نسبت به آن‌ها تنفر ورزیده و مردودشان می‌شناخت.

و آن چه که به گفته اولمستد Olmstead جالب است این که دین زرتشت با

تمام نفوذ و قدرتی که داشت، نه در داریوش و نه در اَمت پذیرش شایسته‌یی نداشت. آیا میان یسنه، هاتِ چهل و چهار، بند سه و چهار با این قسمت از کتیبه داریوش که در شوش به دست آمد، می‌توان تقارن برقرار کرد:

"خدای بزرگ است اهورامزدا که آن آسمان را آفرید که این زمین را آفرید، که شادی را برای بشر آفرید، که داریوش را شاه کرد... اهورامزدا خدای بزرگی است برتر از تمام خدایان. او مرا آفریده، او مرا شاه کرد... اهورامزدا پشتیبان توانای من است و آنچه که او به من امر می‌کند بکنم به دست من انجام می‌شود؛ هر چه من کردم به فضل اهورامزداست."

پس متوجه می‌شویم که اهورامزدا خدای [بَیغ] بزرگی است. خدایی است یکتا، سازنده و آفریدگار همه چیز که خداوند بزرگ جهان است و این امر و موضوع در تمامی کتیبه‌ها تکرار می‌شود و هر چه که از مبدأ خود دور می‌شود، بر اثر تأثیرات زمانی مفهوم خود را از دست داده و از شرک نقش بر می‌دارد. اما با تمام این احوال، اهورامزدا یگانه بَیغ نبود و داریوش کراراً از این مسأله یاد می‌کند. این انحرافی است از آیینی که یکتاپرستی را تبلیغ می‌کرد و تمام خدایان گذشته را که نفوذی بسیار داشتند برافکنده بود؛ اما انحراف هر چند بسیار کوچک است، محسوس می‌باشد و آیا این بغان دیگر کدامند؟ بی‌شک همان خدایان قدیم که از زمان اردشیر دگر باره به شکلی صریح کنار اهورامزدا قرار می‌گیرند و خواهیم گفت که چرا مهر و ناهید [میثَره Miθra - آنَاهیتا Anâhita] این بَیغ مرد و بَیغ بانوی بزرگ، دگر باره در زمان هخامنشیان قدرت و مقام پیشین را به دست آوردند و منشأی شدند برای تثلیث بزرگ زمان هخامنشی که با راز همراه بود.

به هرانجام این قدر مسلم است که مشاهده می‌کنیم اهورامزدا سرآمد بغان و بَیغ بزرگ است، اما از کتیبه‌های داریوش چیزی از بغان دیگر دستگیر و مفهوم نمی‌شود و تنها از زمان اردشیر دوم [میمنون - Memnon] به یاد آور^{۱۶} است که از بغان دیگری آگاهی می‌یابیم. این معنا از گفته‌های هرودوت Herodotus نیز درباره آداب و آیین پارس‌ها برمی‌آید^{۱۶} و ما به موجب نوشته‌های وی آگاهی می‌شویم

که پارس ها میترا Mithra، ماه، زمین "Zam آتش "Atar"، آب "آپم نپات Apam Napāt"، و "یو" Vayu را پرستش می کرده اند. اما سیر تدریجی دیگرگونی در توحید نسبی شاهان هخامنشی از زمان اردشیر دوم با قرار گرفتن مهر خداوند راستی و پیمان و آناهیتا Anāhita ایزدبانوی آبها و حاصل خیزی و تولید در کنار آهورامزدا، بَغ بزرگ نمودار می شود.

در آغاز از روش دینی ساکنان بومی فلات سخن گفته شد، آن گاه از آیین آریایی ها و نفوذ روش ها و معتقدات بومیان بر باورهای دینی آن ها نیز اشاراتی گذشت و سرانجام در اصلاحات و عقاید زرتشت بسیاری از عناصر آریایی با تغییر و تبدیل ها و اصلاحاتی به زندگی خود در هیأت و دستگاہی نو ادامه دادند. مطابق با گفته های هرودوت دورنمایی از اخلاق، آداب، عادات و رسوم پارس ها نقش می شود که بنا بر آن می توان دریافت هایی حاصل نمود.

۱۱. رسوم و آیین پارس ها

توجهی به شرح هرودوت، آیین و دیانت پارس ها مطابق با گفته های هرودوت، شیوه ساده پرستش، عدم برپا کردن معابد و بت ها و قربان گاه، نظر پارس ها نسبت به کسانی که به این روش ها آیین دارند، خدای بزرگ، خدایان عمده پارس ها، میترا و خاستگاه آن، مراسم مذهبی قربانی، سادگی این مراسم، نقش مغان، همسرایی و سرودخوانی، عدم تشریفات در مراسم قربانی، درباره مردگان، رسم مغان و افکندن اجساد نزد درندگان، رسم پارس ها و تدفین، روش مغان درباره کشتن حیوانات و جانوران زیانکار

نقل نوشته های هرودوت، بدون آن که از زرتشت یاد کند، منظری از: رسوم، آداب، تشریفات، اخلاق، قوانین و آیین پارس ها را نمایان می سازد که در این بند به نقل رئوس آن مبادرت می شود. هرودوت در کتاب اول



خود، بند سد و سی و هشت از غلبه نهایی کوروش بر استیاگس Styages یا آزی دهاک سخن گفته و پس از آن بلافاصله از آیین و رسوم پارسیان سخن می‌گوید و این منظری است از زندگی اجتماعی، اخلاقی و دینی پارس‌ها در آغاز شاهنشاهی آن‌ها.

هرودوت چنین آغاز می‌کند که پارسیان در شیوه پرستش به هیچ روی از برای خدایان خود مجسمه، پرستش‌گاه و یا قربانگاه بنا نمی‌کنند و نسبت به آنانی که مبادرت به چنین کارهایی می‌نمایند، از لحاظ مرتبت عقلانی ارزشی قایل نشده و حتا به آنان نسبت دیوانگی می‌دهند. وی خود نتیجه می‌گیرد که شاید منشأ و خاستگاه چنین امری از آن جهت است که پارس‌ها چون یونانیان از برای خدایان صفات و خصوصیات بشری قایل نیستند. رسم آنان چنین است که بر بلندترین نقاط کوهستان رفته و از برای زئوس Zeus [= آهورامزدا] هدایا و قربانی‌هایی تقدیم می‌کنند. هرودوت در این جا دچار اشتباهی شده است، چون می‌گوید این خدای بزرگ را با کاینات و آسمانها یکی می‌دانند، درحالی که در قسمت‌های گذشته متوجه شدیم که آریایی‌ها آسمان را دیاوس Dayaus می‌نامیدند و شاید هرودوت بنا بر تجانس لفظی با زئوس، خدای بزرگ پارس‌ها را همانند با آسمان و کاینات دانسته، در حالی که آهورامزدا به موجب گاتاها و الواح و سنگ نوشته‌های داریوش خدای بزرگ و آفریننده زمین و آسمان و جمله کاینات است. آن‌گاه اشاره می‌کند که در آن بلندی‌ها از برای خورشید "مهر" ماه، زمین "زَم"، آب "آپم‌نپات"، آتش "آتر" و باد "ویو" هدایا و قربانی‌هایی تقدیم می‌کنند. در آغاز این‌ها خدایانی بودند که پارس‌ها برای شان عبادت و قربانی می‌کردند، اما بعدها در اثر برخورد با آشوری‌ها، برای آفرودیت اورانیا Aphrodite ourania نیز قربانی کردند و این همان الاهی بود که آشوری‌ها آن را می‌لی تا Mylitta و اعراب آلی تات Alitat می‌نامیدند و پارس‌ها آن را میترا Mithra می‌خواندند. اما در واقع هرودت میترا را با آناهیتا اشتباه کرده است، چون آناهیتا است که یک بَغبانو می‌باشد، نه میترا.


پس وی دربارهٔ مراسم مذهبی و اهدای قربانی پارس ها سخن می گوید که در مواقع تشریفاتی دربارهٔ اهدای قربانی نه معبدی برپا می دارند و نه مذبحی، نه قربانی را با نوارها و آذین ها می پیرایند و نه ترنم موسیقی برپا می کنند و نه بسیاری از تشریفات دیگر را مراعات می کنند، بلکه به سادگی هنگامی که یک پارسی در صدد قربانی برای خدایان برمی آید، چارپای قربانی را به جایگاهی پاک برده و بر کلاه خود شاخه یی چند از گل خرزهره قرار می دهد. به هنگام قربانی وی به هیچ وجه تنها برای خود برکت و خیرات طلب نمی کند، بلکه برای تمام پارس ها دعا می کند و خود او نیز که جزو پارس هاست، از دعای خیر به سهمی برخوردار می شود. پس قربانی را به قطعات کوچکی تقسیم کرده و پس از پخته شدن بر بستری از علف های سبز و تازه، به ویژه شبدر قرار می دهد. در این مراسم حتماً لازم است تا یکی از مغان حاضر باشند و هرگاه مغان نباشد انجام مراسم قربانی مقدور نمی شود. مغ در این هنگام سرودی می خواند که نَسَب نامه خدایان^{۲۷} "Theogonie" است و پس از انجام سرود، شخصی که قربانی کرده است، گوشت ها را به خانه برده و به هر شکلی که مایل باشد به مصرف می رساند.

مسأله مهم دیگری که حتا هرودوت دربارهٔ آن با احتیاط سخن می گوید، مربوط است به مردگان و به آدابی دربارهٔ آن ها^{۲۸}. هرودوت می گوید آن چه که در این باره شرح می دهیم از زمرهٔ مسایلی مرموز است که بالمشخصه دربارهٔ آن آگاهی درستی ندارم. اما آن چه مشهور است این که بایستی مردگان خود را پیش از دفن [در دخمه نهادن] نزد سگان و پرندگان درنده و گوشت خوار بیفکنند تا آن ها را پاره پاره کنند. در مورد مغان من به این چنین کاری اطمینان دارم، چون آنان در نظرگاه عام به این امر اقدام می کنند. اما پارس ها پیش از آن که جسد را دفن کنند، آن را مومیایی کرده و بعد دفن می کنند. مغان از لحاظ عقاید با کاهنان مصری تفاوت بسیاری دارند، چون کاهنان مصری از کشتن حیوانات اجتناب می کنند، مگر به هنگام قربانی. اما به عکس مغان به جز سگان، بسیاری از

حیوانات را با ولع بسیاری می‌کشند و در این کار علاقه و شوق بسیاری دارند و حتا مورچگان را در زمره خطرناک‌ترین حیوانات زمینی و پرندگان آسمانی انگاشته و بی‌دریغ آنها را می‌کشند.^{۲۹}

۱۲. آداب و رسوم پارسی

رسوم و آدابی درباره جشن تولد، ذبح چه حیواناتی رواج داشت، چگونگی خوراک و غذا، رسم‌هایی درباره مشاوره و اخذ رأی در حال مستی و هشیاری، نسبت احترام و علائق خانوادگی، نسبت علائق و فاصله مکانی درباره همسایگان، اخذ رسوم و تمدن خارجی، شواهدی در این باره، روش تربیت کودکان، ازدیاد نسل، کیفر و چگونگی تصمیم درباره گناهکاران، دقت در این امر

پس از این هرودوت در زمینه رسوم و آداب و قوانین پارس‌ها شرحی نقل کرده است.  به موجب نوشته‌های وی پارس‌ها نیز چون امروز که برپا کردن جشن تولد معمول و مرسوم است، در انجام آن اهتمامی داشته و هر سال روز تولد خود را جشن می‌گرفته‌اند در این جشن‌ها که اشراف و طبقه کارگر و کشاورز جملگی به حفظ آن می‌کوشیدند، فقرا و اغنیا هر کدام مطابق با فراخور حالشان به مدعوین خوراک و غذاهایی می‌داده‌اند. آن چه که مورد نظر می‌تواند بود، رواج ذبح شتر، خر، اسب و گاو است و مصرف گوشت آن‌ها - در مراسم قربانی و مراسم معمولی، خوراک گوشت این حیوانات به مصرف می‌رسیده است و در جشن‌ها پس از ذبح، حیوان را یک پارچه کباب می‌کرده‌اند. پیش خوراک یا صرف خوراک‌هایی اشتهاانگیز در ضمن غذای اصلی و پس از آن نیز موسوم بوده است. به شراب علاقه زیادی داشتند و از رسومی که رعایت‌اش بسیار شایسته بود، این که حق نداشتند در منظر عام و یا نزد کسی آروغ یا بادگلو کنند و

یا مبادرت به ادرار کردن نمایند.

هنگامی که بخواهند دربارهٔ مسألهٔ مهمتی تصمیم بگیرند، در حال مستی در انجمنی مسأله را طرح و دربارهٔ آن تصمیمی اتخاذ می‌کنند، آن‌گاه فردای آن روز در حال هشیاری دگرباره همان مسأله را مطرح و درباره‌اش رأی می‌گیرند. هرگاه رأی‌شان در حال مستی و هشیاری مطابقت داشت، بدان عمل می‌کنند، ورنه از آن منصرف می‌شوند. هم‌چنین است مصداق این نحوه عمل در مورد حالت عکس آن؛ یعنی گاه نیز نخست در حال هشیاری در مورد مسأله‌یی تصمیم می‌گیرند، و هرگاه در حال مستی نیز به همان نتیجه رسیدند که به مورد عمل می‌گذارندش و در غیر این صورت مسکوت می‌ماند.

در مورد علایق خانوادگی و حقوق همسایگان داخلی و خارجی بسیار دقت دارند. به جای سلام کردن، هنگامی که در راه گذر و یا مجلس و محفلی با هم روبه‌رو می‌شوند لب‌های هم را می‌بوسند، و این در صورتی است که از طبقات بالا و مهتران باشند. هرگاه به هنگام برخورد یکی از طبقه‌یی پایین‌تر و دیگری بالاتر باشد، گونه‌های هم را می‌بوسند و اگر یکی از کهنتر مردان با مهتری برخورد کند، در برابر او زانو بر زمین می‌زند و این رسمی است که هنوز در میان جوامع اشرافی بسیاری از کشورها باقی است.

در روش خانوادگی نخست برای کسانی احترام بیشتری قایل‌اند که از لحاظ مناسبات خویشی نزدیک‌تر باشند، و هرچه علایق و روابط خانوادگی دورتر شود، آن روابط عمیق مودت که خاستگاهی از علایق خانوادگی آن را به وجود می‌آورد، سست‌تر می‌شود. هم‌چنین است چنین روشی در سیاست دوستی خارجی، چون پارسیان به ملل و اقوامی که نسبت همسایگی با آنان دارند، دوستی و روابطی مودت‌آمیز بیشتر دارند و هرچه نسبت مکانی میان آنان و اقوامی دیگر بیشتر شود، مودت و دوستی‌شان سست‌تر و کمتر می‌شود. بر همین پایه و مبنا است که تمدن و فرهنگ را می‌سنجند، چه پارس‌ها خود را از شایسته‌ترین و متمدن‌ترین اقوام بشری می‌شمارند و معتقدند که به نسبت مکانی ملل و اقوام

هرچه از آنان دورتر شوند، در مرحله ابتدایی تر و بدوی تری از لحاظ فرهنگ و تمدن به سر می‌برند.

آن چه که این زمان برای ایرانیان مسأله‌ی مهم شده است و درباره آن بسیار صحبت و بحث و تدقیق می‌گردد و مخالفان و موافقاتی دارد، مسأله اخذ تمدن خارجی است، و در صورتی روشن تر تقلید از روش‌های غربی در شئون مختلف زندگی! هرودوت در حدود بیست و پنج قرن پیش این مسأله را تذکر داده است که ایرانیان استعداد بسیار بیشتری دارند از ملل دیگر در اخذ رسوم و عادات خارجیان. چون با مادها در آمیختند و لباس مادی را زیباتر و برازنده‌تر یافتند، روش مادی را در لباس اخذ نمودند. به‌هنگام برخورد با مصریان استعمال زره مصری را که سپری مطمئن در کارزار به‌شمار می‌رفت گرفتند. با هر ملت و قومی که برمی‌خوردند، روش‌های آنان را در لذت‌طلبی و کام‌جویی اقتباس کردند. مثلاً روابط جنسی با پسران نوحاسته و زیبا را از یونانیان آموختند و رسم تعدد زوجات و داشتن زنان به اصطلاح عقدی و رسمی و کنیزکانی به‌عنوان صیغه و بردگانی از برای تمتع و کامجویی نزدشان رایج و مرسوم بود.

آن چه که نزد پارس‌ها وجه اهمیت و مقام و احترام به‌شمار می‌رفت، شجاعت، تهوّر و دلاوری بود، و پس از آن داشتن فرزندان بسیار. شاه در هر سالی ضمن تشریفات هدایایی به آن کسی عطا می‌کرد که دارای فرزندان بیشتر بود، چون پارس‌ها بر آن عقیده بودند که هرچه نفوس‌شان زیادتی گیرد، به همان نسبت به قدرت و تسلط‌شان افزوده می‌شود. آنان تحت شرایطی تربیتی تا سن بیست سالگی تنها سه چیز به فرزندان خود می‌آموزند و آن سه چیز عبارت است از: اسب‌سواری، تیراندازی، راست‌گویی. پدران تا سن پنج‌سالگی فرزندان خود را ملاقات نمی‌کنند و نزد زنان بزرگ می‌شوند و در این روش فلسفه‌ی دارند و آن این است که هرگاه کودک در چنین سال‌هایی فوت کند، دل پدران به تأثیر و اندوه نگراید.

هرودوت می‌گوید که این‌ها رسوم هستند بسیار شایسته نزد پارسیان که من

آن‌ها راستایش و تمجید می‌کنم، هم‌چنین رسوم و عاداتی دیگر دارند که در زمرة قوانین محسوب می‌شوند. مرعی داشتن قوانینی که به مرگ کسی منجر شود، سخت مورد تحریم و احتیاط می‌باشد. شاه بالمشخصه هیچ‌گاه جهت ارتکاب یک گناه و بزه کسی را به مرگ محکوم نمی‌نماید. هم‌چنین هیچ فردی از پارس‌ها حق ندارد تنها به موجب یک جرم کسی را به گونه‌ی مجازات نماید که جبران‌ناپذیر باشد. به‌هنگام کیفر و مجازات لازم است تا با دقت سنجشی میان اعمال نیک و بد مقصّر به عمل آید، و هرگاه اعمال زشت و ناپسند مجرم زیاده از کارهای نیک و پسندیده‌اش بود، می‌تواند که به مجازات بزه کار اقدام نماید، و در غیر این صورت مجرم از امکانات بسیاری برخوردار شده و بخشوده می‌شود.

پارس‌ها برآنند که هیچ‌گاه از آنان کسی مبادرت به قتل پدر و مادرش نکرده است و هرگاه در صورت ظاهر چنین اتفاقی میان پارس‌ها رخ داده باشد، حاکی از آن است که یا از جانب فرزند خوانده چنین اتفاق و عملی انجام شده و یا از جانب اولاد حرامزاده، چون هیچ‌گاه کسی پدر و مادر راستین خود را به قتل نمی‌رساند.

معمولاً رسم است میان پارس‌ها از آن چه که نهی و منع شده است، حتا سخن نیز نمی‌گویند. در نظر آنان زشت‌ترین کارها دروغ‌گویی است، و پس از آن وام‌گرفتن؛ و در این باره استدلال می‌کنند که آدم وام‌دار و قرض‌مند معمولاً مجبور به دروغ‌گویی می‌شود. برای آب احترام بسیاری قایل‌اند، در آب‌های روانی که در شهر جریان دارد و در هرگونه مجاری و در آب ادرار نمی‌کنند، و حتا دست و صورت خود را در مجاری آب نمی‌شویند و در آن‌ها آب دهان نمی‌افکنند و به کسی نیز اجازه چنین کاری را نمی‌دهند. در این جا هرودوت اضافه می‌کند برخلاف ما، پارس‌ها در پاکیزه نگاه داشتن مجاری و گذرگاه‌های آب اهتمامی بلیغ مرعی می‌دارند.



۱۳. علل تجدید حیات مهرپرستی

روش مذهبی هخامنشیان، مقام اهورامزدا، چگونگی عبادت، قدیم‌ترین معابد هخامنشی، شکل آتش‌گاه‌ها، عبادت در فضای باز، موقعیت و جای قربان‌گاه‌ها، زمان هخامنشی و آغاز انحراف از دین زرتشت، اهورامزدا و یغان دیگر، زرتشت و مهر، تجدید حیات میتراپرستی، علل این تجدید حیات، ایزدمهر و صفات و کردارش، رواج کامل مهرپرستی، مقام بزرگ مهر در ادبیات اوستایی آن‌ها، یک یغ‌بانوی ارجمند

درباره آیین هخامنشیان و دیانت در عصر هخامنشی، چه در آغاز و چه در مرحله میانگین آن، دگرباره تأکید می‌شود که موردی است بسیار دشوار و مستلزم مطالعاتی بسیار. در آغاز پرستش و احترام شدید اورمزد، البته نه به‌عنوان خدایی یکتا، بلکه سرور مطلق خدایان رواج داشت و پس از آن کم‌کم خدایان آریایی که زرتشت آن‌ها را و مراسم پرستش‌شان را منع کرده بود، شروع به تظاهر بیشتری کردند. هخامنشیان در آغاز بی‌شک به اصول زرتشتی پابستگی بیشتری داشتند، اما هرچه زمان می‌گذشت و ملل و اقوام بیشتری تحت لوای پرچم شاهنشاهی در می‌آمدند، ترکیب و اختلاط عقاید بیشتر می‌شد و در این میان نقش طبقه مغان در دیگرگونی دین زرتشت از عناصر دیگر بیشتر بود.

هرچند که هرودوت پارسیان را دارای معابدی نمی‌دانست^{۳۰}، اما آن چه از

کاوش‌های باستانی تاکنون برمی‌آید، سه معبد از زمان هخامنشیان کشف شده است: یکی در پاسارگاد که تاکنون آثار بهتر و روشن‌تری از آن برجای مانده است.^{۳۱} این به امر کوروش ساخته شده، اما برای ادعای هرودوت نیز نشان‌هایی در دست است، چون نقش برجسته آرامگاهی در نقش رستم، شاه را نشان می‌دهد که در برابر یک آذریان مراسم ستایش انجام می‌دهد، درحالی که آهورامزدا با همان نقش معروف‌اش در جهت بالاتری نموده شده است و از این نقش برمی‌آید که مراسم مذهبی در هوای آزاد انجام می‌گرفته است. دیگری در نزدیک مقبره داریوش که آتشگاهی است و شاید به دستور خود داریوش بنا شده باشد.^{۳۲} هم‌چنین جایگاهی دیگر که شایع است "مگوش / مغ = گئومات" آن را ویران کرد و داریوش دوباره ساخت.^{۳۳} یکی نیز در شوش یافت شده که از قراین برمی‌آید که متعلق به زمان اردشیر دوم بوده است. این آتش‌گاه‌ها اغلب بسیار ساده و از اطای تشکیل شده است به شکل برجی مکعب که به وسیله پلکان به آن وارد می‌شدند و در آن جاُغ، آتش مقدس را در حال فروزش نگاه می‌داشت. اما بایستی توجه داشت که این‌ها تنها آتش‌گاه‌هایی بوده‌اند محدود و ساده و بدون تشریفات، چون مطابق با گفته هرودوت مراسم مذهبی در هوای آزاد انجام می‌گرفته است. این احتمال هست که در بنای این چهارتاقی‌ها مقصودی دیگر در نظر بوده باشد و آتشگاه عبادت نبوده است. تمامی قربان‌گاه‌هایی که تاکنون یافت شده در مسافتی دور از این معابد بوده است. بنابر گفته کیسنوفون Xenophon این‌ها جاهایی بوده‌اند که حیوانات قربانی و گردونه‌هایی را که به اسبان مقدس ایزد خورشید بسته بودند، از آن‌جا حرکت می‌دادند و سپس مراسم قربانی در برابر شاه انجام می‌گرفت.

زمان هخامنشیان انحراف از آن دینی که زرتشت شارع آن بود کم‌کم محسوس می‌شد، اما با تمام این احوال پارس‌ها و هخامنشی‌ها در این عصر به دین زرتشت نزدیک‌تر از دیگران بودند. میان این شاهان داریوش از همه مؤمن‌تر به طریق به نظر می‌رسد، و در نوشته‌های آرامگاهش، چنان است که تکه‌هایی از

گاتاها را می خوانیم، اما نه داریوش و نه جانشینانش هیچ کدام آموزه‌ها و هسته‌های اساسی تعالیم پیغمبر را در نیافته بودند. در حالی که به نظر می‌رسد که به نوعی نزدیک به یکتا پرستی باور دارند و از بغان دیگر نیز نام می‌برند. ممکن است این به گمان برخی کسان سیاسی تلقی شود در داخل کشور، از برای آرام ساختن کسانی زیاد که سخت به بغان گذشته وفادار بودند و اسکات‌شان، اما در کتیبه‌هایی دیگر نیز که برای سراسر شاهنشاهی ارسال می‌شد، آهوزمزدا تنها و یکتا خدا نبود، بلکه بزرگ‌ترین بغان به شمار می‌رفت.

با آن که زرتشت پرستش خدایان "دیوان" دیگر را نهی کرده بود، با این همه مهر بعضی‌شان در دل مردم سخت بازمانده بود، و از آنجمله بود میثره *Mithra* و آن‌اهیتا *Anâhita*. مهر، ایزد روشنایی و راستی و داد، جنبه‌ی کاملاً اخلاقی داشت و چنان‌که به اختصار در صفحات گذشته توضیح داده شد قبل از زرتشت دارای اهمیت و مقامی بود. اما یکی از اصول اصلاحی زرتشت پالودن پیکر بغان پرستی بود و چون مهر از جمع بغان دارای اهمیتی بسیار بود، او را از مقام‌اش فروافکند و به طور صریح گفت اهورامزدا خداوند یکتا می‌باشد. در این اصلاح حتا مهر در زمره امشاسپندان نیز قرار نگرفت و چنین به نظر می‌رسد که زرتشت بر آن بوده تا توجه خلق را کاملاً از جنبه‌ی خدایگان بخشی آسمان و نگاره‌های آسمانی بازدارد. برای نزدیکی به وحدت، برافکندن مظاهر کثرت لازم می‌نمود و به همین جهت در این دین، مجمع خدایان درهم ریخته شد و اهورامزدا خالق مهر و ماه و ستارگان و زمین و آسمان و... معرفی شد.^{۳۴}

هرگاه توجهی به اجتماع و اخلاق عصر هخامنشی بیفکنیم متوجه خواهیم شد که برای چه مهر دگر باره تجدید حیات نمود. مهر مظهر پیمان، دوستی و مودت، شجاعت و قهرمانی، راستی و راست‌واری، توانایی و پهلوانی بود و شاهنشاهی هخامنشی و مردم آن زمان به چنین خدایی نیاز داشتند، ایزدی که اقوام به هم آمده و انبوه سپاهیان را که در اکثریتی قابل توجه بودند حفظ کند، چنان‌که در اروپا نیز مهر پرستی به وسیله سپاهیان رومی که در آسیای کوچک

بودند رواج یافت^{۳۵}. به هر انجام این آغازی بود از برای کارهای بعدی و دیگرگونی‌هایی که در دین زرتشتی حاصل می‌بایستی شد. مبدهی بود از برای سروده شدن و تألیف ینت‌ها و بازگشت به دوران بغان پرستی پس از اصلاح و یکتاپرستی. گروه نظامی در زمان هخامنشی به این ایزد رغبتی نشان داد و دین زرتشت کم‌کم از مسیر اصلی‌اش منحرف می‌شد. البته آهورامزدا مهتر خدایی بود، اما با صفاتی که از برای مهر برمی‌شمردند، دیگر جایی از برایش جز یک یادکرد باقی نمی‌ماند. مهر ایزد روشنایی، بخشایش‌گر نعمت و فراوانی، نماد توانایی و پهلوانی و قهرمانی، ایزد پیمان‌دوستی و راستی و صفا و پاکی بود، - مهر ایزد و خداوند دشت‌ها و بوستان‌های پهن، خدایگان و برآورنده سبزه‌ها، گیاهان، شکوفندگی و بالش‌دهنده درخت‌ها و برآورنده آب‌ها از سنگ‌ها، پرورش‌گر چارپایان، ایزد تندرستی و نگاه‌دار آفریدگان اهورامزدا بود، - مهر ایزدی رزمنده و توفنده بود، رزم‌جویی که حریف سرسختی از برای دیوان محسوب می‌شد، مبارز سرسخت دیو تاریکی بود که همواره دروغ، غفلت، جهل و سرما در جهان می‌پراکند، مهر تباه‌کننده دیوانی بود که دشمن ایرانیان بودند و دیوانی را که خشک‌سالی، ویرانی، ناپاکی و دروغ را سرپرستی داشتند نابود می‌کرد.

در روایات و ادبیات آن‌قدر پاکی‌ها و امور خوب و نیکو را تحت سرپرستی مهر قرار داده‌اند که علت‌گرایش تمام طبقات مردم را بدان توضیح می‌هد و باز می‌گوید که چگونه مذهبی جهان‌گیر شد و به‌هنگامی که مُرد، چگونه تمامی باورها و آداب و رسوم ویژه خود را به ادیان و مذاهب دیگر به وام داد. از دین زرتشتی تا تصوف و عرفان اسلامی ایرانی و هرچه که از مذاهب و ادیان در میان این دو قطب گذشته و پدید آمده‌اند، از مهرپرستی عناصری به وام گرفته‌اند که تنها در صورت تحقیق روشن می‌شوند.

از زمان اردشیر اول به روشنی از مهر یاد می‌شود. داریوش می‌گفت اهورامزدا و دیگر بغان، و اردشیر از این دیگر بغان، پس از اهورامزدا بلافاصله مهر را یاد می‌کند.

در این جا بایستی تذکر دهیم که ممکن است روش خورشیدپرستی بابلی و مصری نیز در تجدید حیات مهر در زمان هخامنشیان بی تأثیر نبوده باشد. اما مهرایزد خورشید نیست، بلکه در ادبیات اوستایی جدا از مهر که صفاتش ذکر شد، ایزد خورشیدی نیز داریم و قوانینی روشن هست که به هیچ وجه منظور از مهر - خورشید نمی باشد.^{۳۶}

در ضمن مباحث آینده از این ایزد و گاه بَغ دگر باره یاد می کنیم، اما اندکی از زمان اردشیر اول نگذشت که توجهی به یک بَغ بانو، یعنی آناهیتا جلب شد. آناهیتا Anahita را اغلب با آرته میس Artemis ایزدبانوی یونانی یکی می دانستند اما بعدها در فهم این بَغ بانو انحطاطی رخ داد و او را با ایشتر Ishtar زن خدای بابلی، الاهیة عشق و شهوت و آفرودیتة Aphrodite یونانی یا ونوس Venus مقایسه کردند. باری اردشیر دوم به این بَغ بانو علاقه یی بسیار داشت.

۱۴. بَغ بانو آناهیتا

گفته مورخان قدیم درباره انتشار پرستش آناهیتا، اردشیر دوم پرستشگر این ایزدبانو یا ایزد اوستایی، کتیبه های او و ستایش ناهید، از زمره ایزدان آریایی، در ریگ ودا، تجدید حیات ناهیدپرستی در زمان هخامنشی، چگونگی این ایزدبانو، معنای لفظی، تقدس عناصر چهارگانه نزد ایرانیان، ایزدآب در اوستا، گفته استرابو و قربانی برای آب، قدیم ترین معابد ناهید، معبد همدان و داستان آسپاسیا، معبد شوش، معابد دیگر، انتشار و موقعیت ناهیدپرستی

کلیمنس آلکساندریوس Klemens Alexandrius که از مورخان عیسوی بوده و در حدود سال دو صد و بیست میلادی وفات یافته، از بروسوس Brossus مورخ معروف کلدانی که در سده سوم پیش از میلاد می زیسته است روایت کرده



که اردشیر دوم نخستین پادشاه هخامنشی بود که برای آفرودیته معبد بنا کرد [= آنائی تیس Anaitis - آناهیتا Anahita] و تندیس آن الاهی را در نقاط مختلف چون شوش، همدان و بابل برای پرستش در معبدها نهاد و هم او بود که پرستش این الاهی را به مردمان پارس و باختر آموخت.^{۳۷} این معنا را کتیبه‌هایی که یافت شده تصدیق می‌کنند و مشاهده می‌کنیم که برای نخستین بار اردشیر دوم از این الاهی یاد کرده و وی را هم مقام *آهورامزدا* ذکر می‌کند. در کتیبه شوش این شاه از *آهورامزدا* و *ناهید* و *مهر کمک* می‌طلبد:

"این آپادانا Apadana یعنی ایوان که داریوش نیای بزرگ من بنا نهاد، و در زمان نیای دیگرم اردشیر آتش گرفت، من به تأیید اورمزد و آناهیتا و میثره دوباره ساختم، و اورمزد و آناهیتا و میثره مرا از همه دشمنان نگهداری کنند"^{۳۸}.

هم‌چنین کتیبه دیگری بر پایه ستونی که از همدان یافته شده و در موزه انگلستان است، این شاه می‌گوید که: "این ایوان را من به خواست *آهورامزدا*، *آناهیتا* و *میترا بنا کردم*، امیدوارم که *آهورامزدا* و *آناهیتا* و *میشره* مرا از هر بلایی حفظ کرده و آن چه را که من بنا کرده‌ام از گزند ایام مصون دارند"^{۳۹-۴۰}.

آناهیتا نیز چون *مهر* از خدایان قدیم و باستانی آریایی است و بی‌شک وی نیز از جمله الاهی گانی بوده است که در اصلاحات زرتشت از مسند خدایگانی به پایین کشیده شده بودند. به نظر می‌رسد در زمان هند - و ایرانیان پرستش عام داشته، چون در ریگ‌وِد *Rig Veda* از دوزن خدا به نام‌های *سینی‌والی Sinivali* و *سَرس‌واتی Sarasvati* یاد شده که شباهت بسیاری به *آناهیتا* دارند.

به نظر می‌رسد که پس از آن که این یغ بانو نیز چون *میثره* / *میترا* در زمان هخامنشیان به تجدید حیات پرداخت، از زمان اردشیر دوم پرستش و ستایش‌اش به سایر قلمروهای شاهنشاهی نفوذ کرده باشد.^{۴۱} و حتا در خارج از قلمروهای ایرانی نیز دارای اهمیت و موقعیت و مقامی گشته است، چون این یغ بانو نیز چون *میثره* آن قدر دارای مناصب و صفات بسیار نیکو بوده که در هر منطقه‌یی که داخل می‌شده، صفات و مناصب ایزدبانوی آن منطقه را نیز گرفته و مورد پرستش

واقع می‌شده است.

اما دربارهٔ آناهیتا Anahita که لفظاً به پاک و بی‌آلایش معنی شود و هنگامی که با آرذویسور Aredvi Sura که "آرذوی" نام رودی می‌باشد^{۴۲} ترکیب شده و به شکل "آرذوی سوره آناهی ته" به کار می‌رود به مفهوم "رود نیرومند پاک" یا "چشمهٔ زایندهٔ پاک"^{۴۳} به تعبیری درمی‌آید. اما آن چه که اساسی و مورد نظر است آن که آناهیتا بغبانوی بزرگ آب‌ها است. نزد آریایی‌های قدیم و هم‌چنین ایرانیان تا دوران‌های واپسین امپراتوری‌شان عناصر چهارگانه تقدیس شده و مورد احترام بوده‌اند. در سراسر اوستا این معنا به وضوح به چشم می‌خورد. ایزدآذر مظهر و نمایان‌گاه آتش است و در سراسر اوستا از این عنصر با احترام و بزرگی داشت یاد شده است. ایزدهوا، ویو Vayu نام دارد و "رام‌یشت" هرچند به نام ایزد رام نام‌گذاری شده، اما همه‌اش سخن از ایزدهوا است. از نگهبان و سرپرست زمین یا سپندارمذ نیز که یکی از شش آمشاشتند است آگاهی داریم، و سرانجام آرذوی سوره آناهیتا، یغ‌بانوی بزرگ و سرپرست و ایزدآب، یعنی عنصری که پس از آتش از عناصر دیگر قابل احترام‌تر بود می‌باشد. از بیست و یک یشت موجود، پنجمین آن‌ها، یعنی آبان یشت، ستایشی است خاص بانو آناهیتا. البته در سایر بخش‌های اوستا، چون خرده اوستا^{۴۴} و یسنا^{۴۵} نیز از این ایزدبانو یاد شده است، اما آن چه که مقام این بغبانو را بیان می‌کند، یشت پنجم می‌باشد.

اما در اوستا از یک ایزد دیگر نیز یاد شده است به نام آپم‌نپات Apam Napât که در ریگ‌ودا نیز از وی یاد شده اما به عنوان یک خدای مذکر، و در یسناها و یشت‌ها نیز از او یاد شده است، لیکن به عنوان یک ایزد موکل بر آب در برابر آناهیتا اهمیتی چندانی ندارد. در صفحات گذشته، تحت عنوان آداب و رسوم پارسی یاد شد که آب تا چه اندازه نزد ایرانیان مقدس بوده است و هرودوت، مورّخی که این چنین گزارشی را دربارهٔ تقدیس و احترام و بزرگی داشت آب نزد ایرانیان می‌دهد^{۴۶}، به نظر ناباور می‌رسد که گزارشش دربارهٔ خشایارشا و تنبیه آب به وسیلهٔ او درست باشد^{۴۷}. استرابو Strabo نیز دربارهٔ روش ایرانیان در پاکیزه

نگاه داشتن آب همان‌گونه سخن می‌دارد، و چیزی که اضافه می‌کند روش قربانی کردن پارس‌ها برای آب است. وی می‌گوید هنگامی که ایرانیان می‌خواهند برای ایزد آب قربانی کنند، در کنار چشمه، رود و یا جویبار و ره‌گذر آب؛ گودالی می‌کنند و با احتیاط تمام به گونه‌یی که آب به خون آلوده نشود، مراسم قربانی برای آب را انجام می‌دهند^{۴۸}، و مراسمی را که استرابو در قربانی شرح می‌دهد، همان مراسمی است که از هرودوت در صفحات گذشته نقل کردیم و این موردی از فرایض مؤکده است که در شرایع مغان و کتاب وندیداد و سایر رساله‌های زمان ساسانیان و پس از آن نقل شده است.

معابدی که از برای ایزدبانو آناهیتا ساخته می‌شد بسیار مجلل، باشکوه و ثروتمند بوده است. آن چه که از روایات و گزارش‌های باستان‌برمی‌آید، این آتشکده‌ها که به نام آناهیتا بوده‌اند بسیار باشکوه و شوکت بوده و حتا به گفته برخی از دانشمندان، بعضی از این معابد، چون معبد ناهید در همدان پیش از عهد هخامنشی، یعنی در زمان دومین شاه مادی، یعنی هُوُوْخْشْتَر ۶۲۵-۵۷۵ پ-م بنا شده است^{۴۹}.

در ضمن شرح وقایع دوران اردشیر دوم یاد شد که کوروش برادر اردشیر دوم بر او شورید و سرانجام در نزدیکی بابل درحالی که پیروزی فراویش بود کشته شد. جزو اسیرانی که از سپاه کوروش گرفته شد، معشوقه یونانی او به نام آسپاسیا^{۵۰} Aspasia جلب نظر می‌کرد. به نظر می‌رسد که اردشیر سخت به این بانوی یونانی دل‌بسته بود اما از بیم مادرش که کوروش را بسیار عزیز می‌داشت، به جانب وی نمی‌رفت. سرانجام اردشیر هنگامی که داریوش پسرش را به جانشینی برگزید، مطابق با رسم معهود می‌بایست اولین خواهش ولیعهد را برآورده سازد، و داریوش نیز که دوستدار آسپاسیا بود، معشوقه عمویش را از پدر درخواست کرد. مطابق با این جریان که پلو تارک Plotarchos از کتسیاس Ktesias نقل می‌کند، اردشیر در ظاهر خواهش فرزند و ولیعهد را قبول می‌کند لیکن در واقع از این جریان ناراضی به نظر می‌رسد و اندکی نمی‌گذرد که آسپاسیا را به همدان می‌فرستد

تا در معبد آناهیتا راهبه گشته و به پارسایی تا پایان عمر زندگی نماید. در این جا نشانه‌هایی از آن چه که بعد میان مسیحیان رایج شد را ملاحظه می‌نماییم، و چون آسپاسیا که معشوقش کشته شده بود و به این جهت دچار شکست و ناکامی گشته بود به درخواست خودش ترک دنیا کرده و به معبد ناهید رفته بود. به احتمال قوی می‌توان منشأ این چنین روشی را از یونان دانست. به هر انجام ولیعهد که از این عمل پدر به خشم آمده بود، قصد جان پدر را می‌کند، اما نقشه‌اش بی‌انجام مانده و به فرمان پدر به قتل می‌رسد.^{۵۰}

پلی‌نیوس Plinius مورخ نامی سده دوم پیش از میلاد از عظمت و شوکت این معبد، ضمن وصف همدان سخن بسیار می‌گوید. درهایی که تمام از چوب‌های سدر و سرو بوده و جملگی با رویه‌هایی از طلا پوشیده شده بوده، بامی که از نقره پوشش داشته و چون خورشید درخشان بوده است و بسیاری دیگر از توصیفات، عظمت ثروتی را که در این معبد گرد آمده بوده و در زمان حمله اسکندر به تاراج رفته است بیان می‌کند. پس از معبد همدان، بایستی از معبدی دیگر در شوش یاد کرد. به گفته پلی‌نیوس Plinius در این معبد تندیس‌هایی بسیار سنگین از ایزدبانو آناهیتا قرار داشته که از طلای خالص ساخته شده بوده است و به هنگامی که جنگی میان آنتونیوس Antonius سردار رومی و اشک پانزدهم یا فرهاد چهارم "۳۷ - ۲ - ب - م" درگیر می‌شود. تندیس پربهای ناهید به تاراج می‌رود. هرگاه بر آن باشیم که ادامه این ماجرا را بیان کنیم، تا آخر عهد ساسانی گسترش پیدا می‌کند، یعنی پرستش و احترام یا بزرگداشت این ایزدبانوی اوستایی بسیار دیرپایی داشته است و برای شناخت این بغ بانوی ایرانی بایستی از روی آبان‌یشت که از جمله قدیم‌ترین یشت‌ها است^{۵۱} به شناسایی پرداخت.



۱۵. آناهیتا از روی یشت پنجم

آگاهی ما درباره آناهیتا، تحلیلی از یشت پنجم، اهورامزدا و تقرب بسیار آناهیتا، وصف زورمندی و وسعت قلمرو او، آناهیتا ایزدبانوی مزدا آفریده، توصیف پیکر مادی اش، نیایش‌ها و فدیه‌ها، قربانی‌های بسیار برای ایزدبانو، یاری خواستن جمشید و فریدون، حمایت‌گر آریایی‌ها و دشمن دیویسنان، درباره قربانی، اسطوره پا اوزو و یاری ایزدبانو، داستان ویسته اورو و شباهت با قصه مذهبی یهودیان، داستان یواشته یا اودیپوس ایرانی، تحلیل و تفسیری از ناهیدپرستی

چنان‌که اشاره شد آبان یشت یا یشت پنجم یکی از کهن‌ترین و طویل‌ترین یشت‌ها می‌باشد، و چنان‌که کریستن سن Christensen در کتاب اخیرالذکر توضیح داده، این یشت بایستی در زمان سلطنت اردشیر دوم "۳۵۸ - ۴۰۴ پ - م" تدوین شده باشد. به هر انجام با توجه به حدس دانشمند و پژوهشگر فوق، درباره زمان تدوین این یشت، کوشش می‌شود تا این ایزد از روی همین یشت یا سرود ستایش وی شناخته شود.



در آغاز اهورامزدا به زرتشت تکلیف گرامی داشت اَرِدووی سور، آناهیتا را می‌نماید، کسی که بر کیش اهورایی است و دشمن دیوها است، کسی که مایه‌ور جان‌ها است و رمه‌ها و گله‌ها را می‌افزاید، قلمرو کشور را می‌گشاید و ثروت را فراوان می‌کند. این ایزد توجهی خاص به زنان و مردانی دارد که در صدد به وجود

آوردن فرزندان بسیار هستند و به همین جهت نطفه مردان را پاک و مشیمه زنان را می‌پالاید تا به پاکیزگی فرزند آرند. درد زنان را در زایمان را تخفیف می‌دهد و شیرشان را در پستان‌ها می‌پروراند.

آناهیتا، ایزد بانویی است که در زورمندی برابر با تمام آب‌هایی است که بر روی زمین جاری است و به دریای فراخکرت "وُتوروگنشه" می‌ریزد. وی بانو و سرپرست تمامی آب‌ها است، کسی است که هزار دریا و هزار رود دارد و طول هریک از این رودها برابر است با تاخت چهل روز اسب‌سواری که سخت ورزیده باشد. در بندهایی مختلف از توجه این ایزدبانو به پاک‌ی نطفه مردان و زنان و شیری که کودکان از پستان مادر می‌نوشند سخن گفته شده است.

شاید این تأکید باشد که هنوز اثر عمیق رستاخیز زرتشت را بنماید که بر علیه بغان پرستی سخت پایمردی کرد، چون آهورامزدا تأکید می‌کند که او را از نیرو و اراده خودش آفریده است تا به وسیله او آفریده‌های نیک و نظم اجتماعی را بهتر اداره کند. در آبان‌یشت به هنگامی که به توصیف ایزدبانو آردویسور پرداخته می‌شود، زبان غنایی و لطافت شعری بسیار جالب است و بلندی خاصی را ادا می‌کند. بازوانش زیبا و سپیدگونه، به فراخی و پهنی شانه‌اسبی است. این ایزدبانو برگردونه‌یی زیبا که چهار اسب سپید و یک شکل به آن بسته شده است، همواره آماده آن است تا بر دیوان و جادوان و ستم‌پیشه گان حمله برده و نابودشان سازد. آنگاه به توصیف: نیایش‌ها، فدی‌ها، قربانی‌ها و نذورات آوران پیشین به درگاه آناهیتا از برای موفقیت می‌رسیم. نخست جمشید است که از برای این ایزدبانو بر فراز کوه هرا "هرئیتی Haraiti" سد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسپند قربانی کرد و از وی درخواست کرد که شهریار همه کشورهای بزرگ شود و بر دیوان پلید و دروغ‌گرایان مسلط گردد آنگاه نوبت فریدون می‌رسد که مطابق قربانی‌های جمشید از برای ایزدبانو قربانی می‌کند و درخواست می‌نماید تا توانایی اش بخشد تا بر آژی‌دهاک [ضحاک] دیو دروغ و ناراستی پیروز شود، و به کامش رسیده و آن هیولا را برمی‌اندازد. پس نریمان گرشاسپ آن چنان قربانی‌هایی از برای

آرذویسور آناهیتا می‌نماید تا بر "گندرو"ی زرین پاشنه Gandereva. Zairi-pâšna مسلط شود. ایزدبانو وی را نیز توانایی می‌بخشد تا کامیاب شود.

در این جا لازم یادآوری و تذکر است که هر چند فاصله بسیاری میان سرودن گاتاها و یشت‌ها موجود بوده است، و چنان که می‌دانیم در گاتاها بر ضد قربانی‌های خونین سخن رفته و نکوهش شده است. اما در یشت‌ها، به‌ویژه در آبان‌یشت بایستی توجه داشت که تمام این نام‌آوران پیش از زرتشت زندگی کرده و بر آیین آریایی که مورد اصلاح قرار گرفته است بوده‌اند و این قربانی‌ها راجع است به آن زمان. البته در زمان‌های بعدی نیز قربانی به کلی برافکنده و عملش متروک نشد، اما تعدیل و تخفیف بسیاری یافت. اما با تمام احوال رسم قربانی هنوز میان زرتشتیان معمول است و در جشن مهرگان چون مسلمانان در عید قربان، قربانی می‌کنند.^{۵۲}

همان‌گونه که این ایزدبانو به ایرانیان نامدار و نیک‌کار و مزداپرست در آرزوهایشان کمک می‌کند، به آنانی که بخواهند به قر و مجد ایران خلی وارد کنند، هر چند که قربانی و نیایش نیز کنند، توفیق نمی‌بخشد، چون افراسیاب، آن بدکردار و دشمن آهنگ تورانی. پس نوبت یکان‌یکان به یلان، پهلوانان و شه‌سواران و سلحشوران ایرانی می‌رسد که هر کدام از آناهیتا تقاضای یاری می‌کنند، و برایش در نقاط مختلف قربانی و نثار و فدیة می‌دهند و با کامیابی و موفقیت آرزوهایشان انباز می‌گردد.

چنان‌که اشاره شد در برخی از بندهای این یشت، ایزدبانو آرذویسور آناهیتا در قالب و پیکر مادی‌اش، شاعرانه توصیف شده است. پاوژو Paurva آن کشتی‌ران چرب‌دستی که به وسیله فریدون در هوا چون کرکسان درآمده بود، از ایزدبانو یاری می‌خواهد. این ایزدبانو چون ایندرا Indra آن خدای بزرگ هند و اروپایی که در اوستا، به‌ویژه وندیداد به صورتی یادش درآمده است، نیز بسیار تشنه و خواهان "زور / زاتر Zaoθra" یا فدیة مایع می‌باشد که از شیر هوم [Haoma هئومه] مخلوط با شیر تهیه می‌شود. پس "پاوژو" که پس از سه شبانه‌روز پرواز در

آسمان به شکل کرکسی خسته و درمانده شده بود، سپیده‌دمی از ایزدبانو یاری می‌طلبد و پیمان می‌دهد که در کنار رودی برای وی بسیار شیرۀ هوم "زور" تهیه و نثار نماید: "پس آن‌ها را روان شد به صورت دوشیزه‌یی بلندبالا و بس برومند و خوب‌چهر، درحالی که میان را با کمر بندی زرین بسته، فراخ سینه و آزاده از نژادی والا، با پاپوش‌هایی بسیار درخشانده و بندهای زرین، و پااوژو را به سبکی و خوشی از آسمانی که در آن سرگردان بوده به زمین استوار که در آن خانه داشت بر زمین نهاد.

در جایی دیگر نیز تجسم پیکر مادی آن‌ها را وصف و یاد شده است و این توصیف این تا پایان یشت پنجم چندین بار تکرار می‌شود. اما آن چه که بسیار شایان توجه است، آن که مبنای بسیاری از معجزات پیامبران سامی را در خلال سروده‌های زیبا و ستایش ایزدان ملاحظه می‌کنیم، بدون این که در این جا منظوری از معجزه را افاده کنند. ایزدمهر که برآرنده آب از سنگ است، در قصه‌های مذهبی یهودیان و دیگران بسیار تأثیر بخشیده و یا نظایر آن برای نمایاندن معجزه میان ادیان سامی رواجی دارد، - و در این جا نیز ملاحظه می‌کنیم که شباهتی بسیار میان این اسطوره زیبای آریایی با یک قصه مذهبی یهودی وجود دارد:

ویشته‌اورو Vistaurô از خاندان نوذر در کنار آب "ویتنگوهیتی Vitanguhaiti" برای آن‌ها، فدیۀ مایع "زور" آورد، شیرۀ هوم به شیر آمیخته، چیزی که بسیار دوست می‌داشت و درخواست کرد تا ایزدبانو یاریش دهد. این یل نامدار که دارمستر باگستهم Gostahm شاه‌نامه یکی می‌داندش^{۵۳} می‌گوید که شمار بسیاری از دیوپرستان و دروغ‌گرایان را هلاک کرده‌ام و اینک خواهانم تا از برای من گذرگاه خشکی از فراز آب‌های "ویتنگوهیتی" بگشایی. شاید این یل نامدار بر آن بوده تا از جاده و مسیری که بر روی آب احداث می‌شد، با سپاهش بگذرد، به هرانجام در این جا نیز ایزدبانو با تمام زیبایی و فروشکوهش تجلی و تجسم می‌یابد، به صورت دوشیزه‌یی زیبا، بلندبالا، آزاده، شریف و والانژاد، با

کفش‌هایی زرینه درخشان - آن‌گاه از میان آب‌های ژرف، یک گذرگاه و جاده خشک باز می‌کند و آن قهرمانی که دشمن سرسخت دیویسنان است به کام خود می‌رسد و به آسانی از جاده میان رود خروشان می‌گذرد. هرگاه به قصه مذهبی یهودیان توجه کنیم که موسا به‌هنگام بحرانی که سپاهیان فرعون در تعقیب‌اش بودند و به رود نیل رسید و از خدایش *یَهُوه* Yahova درخواست کمک و یاری نمود، پس بر روی آب جاده‌یی قابل عبور گشوده شد و موسا و پیروانش از آن درگذشتند، به معنایی عمیق از اقتباس باز می‌رسیم. در افسانه‌های همانندی نیز این داستان نظایری دارد، به ویژه یکی از کرامات عرفا و صوفیان بزرگ، گذرکردن از روی آب بوده است.

داستانی دیگر از قدیس یلی است به نام یوایشته *Yuišta* که می‌توان وجه تشابهی میان آن و داستان مشهور یونانی *اودیپوس* Oedipus برقرار کرد. *اودیپوس*، شاهزاده بی‌فرجام، غولی را که سرشاهراهی نشسته و مردمان را در تنگ‌نا - می‌افکند و هرگاه کسی معتمایش را پاسخ نمی‌گفت می‌کشتنش، پس از حل چیستان آن غول، وی را کشته و به پادشاهی می‌رسد^{۵۴}. به هر انجام داستان "یوایشته" چنین است که برای ایزدبانو *آردویسور* آناهیتا در کنار آبی سداسب، هزار گاو، ده هزار گوسپند قربانی کرد. درخواست‌اش چنین بود تا ایزدبانو یاریش دهد تا بر دشمن و رقیب‌اش که *آخْتیه* Akhtia نام دارد و از دیویسنان است پیروز شود. این جادوساز نابکار با توجه به روایات دیگر پهلوی با سپاه فراوانش به شهری هجوم می‌آورد و یا بازگشایی نود و نه [در روایت پهلوی سی و سه] چیستان را می‌خواهد یا آن که بسیاری را هلاک سازد. در این بیان یوایشته آن پهلوان مقدس و دین آگاه نامی فرامی‌رسد و با قربانی به درگاه ایزدبانو آناهیتا، یاری‌اش را جلب کرده معماها را جواب می‌گوید و آن دیویانکار را می‌کشد.

در چند بند از کرده سی‌ام یشت پنجم وصف پیکر کامل ایزدبانو *آردویسور* آناهیتا می‌شود. در جاهایی دیگر از همین یشت از خواب‌گاه فراگسترده‌اش بر فراز ابرها توصیف شده است. پس از ذکر *یلان*، شاهان و نامدارانی که دست نیاز

به سویش برداشته و کامیاب شده‌اند، از کارهای نیکویشان و کمک ایزدبانو دگر باره سخن می‌رود. آن چه که در این یَشت سخت جلب توجه می‌کند، عدم دخالت ناقص الخلقه‌ها است و کسانی که به بیماری‌هایی گرفتارند یا نقص جسمانی دارند در مراسم ستایش و نیایش این ایزدبانو. البته در اینجا تأثیر اندکی از روش مغان را ملاحظه می‌نماییم که بعدها در وندیداد که در زمان تدوین‌اش قدرت کامل را به دست آورده بودند، به شکل ناهنجاری ظاهر می‌شود. چنان‌که گفتیم گرایش به این یَخت‌بانوی دوران باستانی در اثر اختلاط فرهنگ و ادیان کشورهای دیگر، چون یونان، مصر، بابل و... در ایران به وجود آمد و توده‌یی که همواره به گذشته گرایشی و تجدید حیات سنت‌هایی که چندگاهی در ظاهر متروک شده است رغبتی شایان دارند به مهر و ناهیدپرستی پرداختند و در این تجدید حیاتِ مظاهر گذشته آریایی که در اصلاح زرتشت برافکنده شده بودند مغان نیز نقش مؤثری را ایفا می‌کردند. اینان تازه در کار تجدید قوا بودند، و چون از اواخر هخامنشیان قدرت بسیاری به دست آوردند، در پناه و پرده ترویج دین زرتشت، مقاصد ویژه خود را رواج دادند، و این بود دو شیوه پرستش که در زمان هخامنشیان بر اثر دو جریان عمده‌یی که ذکر شد، رواج یافت. اینک پیش از آن‌که به این قسمت پایان داده شود، نخست به نقل ترجمه آبان یَشت پرداخته و پس از آن به شکل کوتاهی از پرستش آناهیتا در خارج از قلمرو شاهنشاهی شرحی نقل می‌گردد.

۱۶. ترجمه آبان یَشت

آهورامزدا به زرتشت گفت: "این آردوسوز آناهیتا را ستایش کن که به همه جا روان است. درمان‌گر است و ستاینده آیین اهورایی است و شایسته است که در جهانِ مادی مورد نیایش قرار گیرد، چه نیایش وی، گله و رمه را بیفزاید، خواسته و مال را برکت دهد و کشور را فراخی و آرامش بخشد."



این نخستین بند در آغاز هر فصلی یکسان تکرار می‌شود و روشن است که از افزوده‌های جدید می‌باشد. فشرده‌گردد نخست چنین است که توصیف کارها و برکات این ایزد است:

نطفه مردان را پاک می‌کند. زهدان زنان را پاک و آماده برای باروری نگاه می‌دارد و زایش و حمل را برای بانوان آسان می‌کند و پستان‌هایشان را پُر شیر نگاه می‌دارد. دارای نام و نشان همه جاگستر است و به اندازه همه رودهای جهان که یک جا جمع شوند نیر و مند است و از کوه هُکر به دریای فَرَاخْکَرْت می‌ریزد، آن‌سان که سراسر کرانه‌های آن دریا را به موج‌های بلند، بالا آرد و متلاطم سازد. ایزدی که دارای هزار دریاچه و هزار رود است و بزرگی و بلندی هر یک از آنها، به اندازه چهل روز راه است که مردی سوار با اسبی تیز تک پیماید.

آهورامزدا این ایزد را با اراده و از هستی خود آفرید تا به وسیله او، نگاهبان کشور و ده و سرزمین‌ها و مردم باشد. آفریده شد با بازوانی فربه و سپید و بسیار زیبا و به زبان جان، آوا برآورد که: "چه کسی مرا خواهد ستود با زور به شیر آمیخته و هوم که از روی آیین تهیه شده باشد و این چنین کسی در حمایت من خواهد بود"

آن‌گاه بانگ نمازگزاران و ستایشگران است که همسرایی می‌کنند:
"برای شکوه و جلوه‌اش، با مراسم ویژه، این آناهیت را می‌ستاییم، باشد که به حمایت و دستگیری‌مان برخیزد."

از کرده دوم تا کرده چهارم توصیف گردونه ایزدبانو آناهیتا است:
به پیش گردونه، لگام در دست، شکوه‌مندانه می‌راند. گردونه‌ای که چهار اسب سپید و خوش پیکر و نژاده آن را می‌کشند.

از کرده پنجم به بعد، در این یشت بزرگ و کهن، چون دیگر یشت‌ها، بزرگان، شاهان و نام‌آوران، مراسم ستایش و آیین و نیرنگ‌های دینی ویژه به‌جا آورده و درخواست‌هایی می‌کنند.

در سر این ستاینندگان نخست آهورامزدا قرار دارد:

ایزدبانو **آناهیتا** را ستایش کرد **آهورامزدا**، در سرزمین ایرانویج، به کرانه رود **وَنگومی دائی** تیا **vanguhi-dāityā** با آیین هوم و شیر و بَرَشَم و سرودی ویژه. و از او خواست تا چنان شود که آشو زرتشت همواره با توانایی و اراده، در پی انتشار دین باشد و پیروزی را دریابد. وی را بدین آرزو کامیاب ساخت **اَرذوِیسور آناهیت**، ایزد بانویی که هرکس به پیشگاهش، از روی راستی و اخلاص، زور نثار کند و فدیة اهدا نماید، کامیابش می نماید.

ستایش **آهورامزدا** در کنار رود **دائی تی** در ایرانویج انجام می شود. اما از این پس ستایش ها، بر بلندی کوه ها و یا جاهایی دیگر انجام می گردد:

"هوشنگ پیشدادی" پس از انجام مراسم ویژه در بلندی کوه هَرا، درخواست می کند بزرگترین شهریار شود و همه گردنکشان و بدان گمراهان را براندازد و در آرزوی خود نیز کامیاب می شود. "کرده ۶"

"جمشید" نیز درخواستی مشابه دارد و پس از انجام مراسم، ایزدبانو، وی را نیز کامیاب می نماید. "کرده ۷"

"آزی دهاک" (ضحاک) در بابل به انجام آیین های ستایش می پردازد و درخواست می کند تا هفت کشور را از مردمان تهی سازد. ایزدبانو، وی را کامیاب نساخته و می راند. "کرده ۸"

"فریدون" پسر **"اَثویته"** **āθwya** در سرزمین پهناور **وَرَنَه** **varəna** مراسم دینی ویژه برای ایزد **آناهیتا** به جا آورده و درخواست می کند تا به **"آزدی دهاک"** که آفریده اهریمن است و می خواهد جهان را تباه سازد، چیره شود و او را براندازد، و ایزد به وی توانایی داده کامیابش می کند. "کرده ۹"

"گرشاسپ" در کرانه دریاچه **پیشینه** **pīšīna** پس از انجام مراسم، درخواست می کند تا در پهنه گاه نبردی که به ساحل دریای **فَراخکَرَت** درمی گیرد، آن دروغ پرست نیرومند، **"گَنَدَرَو"** **gandarewa** **ی زَرین پاشنه** را براندازد و کامیاب می شود. "کرده ۱۰"

"افراسیاب" تورانی در دژ زیرزمینی خود مراسم ویژه را به جای آورده و از **آناهیت** درخواست می کند که به **فَر کیانی** در پهنه مواج دریای **فَراخکَرَت** دست یابد و بدان وسیله به فرمانروایی همه سرزمین های آریایی برسد.

آرزوی وی را ایزدبانو برآورده نساخت. "کرده ۱۱"

"کی کاووس"، بر فراز کوه ایزد یفته پس از انجام مراسم ستایش و اهدای فدیه، درخواست شهریاری مقتدری را برای خود می‌کند و ایزد کامیابش می‌نماید. "کرده ۱۲"

"کی خسرو" گوی. هئوشرو kavi-haosravangha در کناره دریاچه پهناور چنه چشته caečasta مراسم فدیه و آیین نیایش به جا آورده و درخواست می‌کند شهریاری قدرتمند شود و دیوان و جادوان، گوی‌ها و گزین‌ها را برانداخته و در جنگ بر دشمن خود پیروزی یابد و ایزدبانو، وی را کامیاب می‌سازد. "کرده ۱۳"

پهلوان جنگاور، "توس"، در حالی که بر پشت اسب می‌تاخت، آنها را ستایش نمود و توانایی و قدرت برای خود و پایداری و استقامت برای اسب خود خواست تا در تعقیب دشمن پیروزمند شود و او را براندازد و ایزدبانو، وی را کامیاب ساخت. "کرده ۱۴"

در کرده چهارده، "توس" درخواست می‌کند که در جنگ بر دشمنانش که پسران "ویسه" هستند در تنگه خشتروسوک xšaθrosūka فایق آید. در کرده بعد ملاحظه می‌شود که پسران ویسه برای آردویسوز آناهیتا، در تنگه خشتروسوک که بالای گنگه kangha قرار دارد، فدیه داده و آیین ستایش به جا می‌آورند و درخواست می‌کنند تا بر "توس"، در جنگ سختی که در گرفته پیروز شوند و سرزمین‌های آریایی را متصرف شوند، اما ایزد بانو آنان را کامیاب نمی‌سازد.

کرده ۱۶ گویای یک داستان و اسطوره کهن است. نگارنده در کتاب اول فرهنگ نام‌های اوستا پژوهشی در این مورد انجام داده است. برابر با شیوه نویسنده یا نویسندگان یشت پنجم و یشت‌های کهن، چنان‌که اشاره به داستان‌ها و روایات رایجی میان مردم کرده باشند، حد اختصار را رعایت کرده‌اند. به موجب این فصل باوژو - ویفز - نواز که کشتی رانی چیره دست بود را فریدون - پهلوان نیرومند - به شکل کرکس در آورده که در آسمان سرگردان در پرواز بود. این پرواز سه

شبانه روز به درازا انجامید که نمی توانست در خانه خود فرود آید. به همین جهت متوسل به ایزدبانو شد که: "ای اَرِدْویسور اناهیتا مرا یاری کن که سلامت بر زمین و خان و مان فرود آیم تا در کنار رود زَنگه یک هزار "زَوَز" با دستور و آیین که آمیخته به شیر و هوم باشد نیاز کنم.

آن گاه ایزدبانو به پیکر دوشیزه ای بسیار زیبا پیکر و خوش اندام، در حالی که کمر بندی به میان بسته، آزاده و نژاده، با کفش هایی که می درخشید و با بندهای زرین بسته شده بود، به یاریش در آمد. بازوانش را به استواری گرفت و چست و چالاک، بدون آن که کوچک ترین صدمه ای به او رسیده باشد، آن چنان که می خواست بر زمین و میان خانه اش نهاد. "کرده ۱۶"

"جاماسپ" نیز مراسم فدیه و نیاز با آیین برای اَرِدْویسور اناهیتا بگزارد، در حالی که در میدان جنگ بود، درخواست کامیابی کرد که شاهد پیروزی باشد و قرین کامیابی شد. "کرده ۱۷"

اَشَوَزَدَنگه ašavazdangha و چند تن دیگر برای ایزد مراسم نیایش و اهدای فدیه به جای آورده و درخواست می کنند تا در جنگ با دشمنان موفق و پیروز شوند و ایزدبانو کامیابشان می کند. "کرده ۱۸"

ویشته نورو vistauru از خاندان "نوذر" در کنار رود پُر آب ویتنگوهتی تی مراسم ستایش و اهدای نذر و فدیه به جا آورد و گفت ای اَرِدْویسور اناهیتا، من بی شمار از دیویسنان را در نبرد به خاک هلاک افکنده ام، اینک در پهنه گاه نبرد، جهت گذر از آب، برای من راه عبوری از این رود ویتنگوهتی تی آماده ساز. اَرِدْویسور به صورت دوشیزه ای بسیار زیبا روان گشت و آب را به صورت پلی از میان در آورد که گذرگاهی خشک نمایان شد و ویسته نورو از میان آن بگذشت. "کرده ۱۹"

یسوایشته. فریانه yuišta.fryâna در کنار آب زَنگه مراسم را انجام داده و درخواست می کند تا به آختیه آن بدخواه بدمنش چیره شود و بتواند به نود و نه پریش وی پاسخ گوید. ایزدبانو، وی را کامیاب می سازد. "کرده ۲۰"

از کرده بیست و یک تا کرده بیست و چهار، مطالبی دیگر پیرامون کرامات، قدرت، خواست‌ها، روش‌های ستایش، توصیف و بزرگداشت این ایزد است. آهورامزدا فرمان می‌دهد که ایزدبانو از پهنه‌گاه آسمان و جایگاه ستارگان به سوی زمین فرود آید تا مورد ستایش بزرگان و نام‌آوران قرار گیرد و همگان از بزرگان و آثربانان از درگاهش تمنا و درخواست کنند. زنان هنگام زایمان، جهت آسان‌زایی به درگاهش نیایش کنند. حافظ و نگهبان آفریدگان آهورامزدا به روی زمین باشد. آهورامزدا در توصیف وی می‌گوید که:

هم‌چون رودی است که از آسمان و چشمه خورشید جدا شده و به سوی زمین روان باشد. گاه ستایش وی از هنگام برآمدن خورشید تا هنگام فرورفتن آن است و در مراسم تهیه و اهدای "زور" و نذر و فدیة، آثربانان پاک و آگاه از دین می‌توانند بنوشند و در مراسم شرکت کنند. [خود می‌گوید]: از "زور" و "فدیة" برای من نباید بنوشند و بخورند و در مراسم ستایش من نباید شرکت کنند همه آن کسانی که به نوعی بیماری مبتلا باشند، به بیماری‌های پیسی و تب و صرع و کوته‌فکری و داشتن قوز و چهره معیوب و اندام ناهنجار و دیگر زشتی‌ها مبتلا نباشند.

آناهیتا دارای هزار دریاچه و هزار رود است که هر یک بسیار پهناور و طولانی است. در کنار هر دریاچه و رودی، دارای خانه‌ای ست روشن و بس درخشان که بر هزار ستون خوش‌تراش استوار است و به یک سد پنجره زیبا آراسته که در شبستان‌هایش بسترهای زیبا و عطرآگین گسترده و از فراز هزار بلندی یک مرد، موج و خروشان به پهناوری و عظمت همه آب‌های این زمین جاری است. "کرده ۲۳"

"زرتشت" می‌ستاید وی را در کنار رود و نگوئی دانی‌تیا و درخواست می‌کند تا در تبلیغ دین به کی‌گشتاسپ موفق شود و ایزدبانو، وی را کامیاب می‌سازد. "کرده ۲۴"

"زَریر" zairi-vairi در حال جنگ، بر پشت اسب، کناره رود دانی‌تیا مراسم ستایش به‌جا آورده و درخواست می‌کند تا در میدان جنگ با

تورانیان به هوم‌تک humayaka و آژاسپ arejat-aspa که از دروغ‌پرستان و دشمن دین مزدایی هستند فایق آید و کامیاب می‌شود از سوی آن‌ها. "کرده ۲۶"

او را می‌ستاید با مراسم، سردار تورانی در جنگ با "کی‌گشتاسپ" که وندَرَمَتی‌نیش vandaremainiš نام دارد، در کنار دریای فَرَاخْکَرْت که بر "کی‌گشتاسپ" و "زَریر" پیروز شود و سپاه آنان را مغلوب نماید. اما ایزدبانو درخواست او را نمی‌پذیرد و کامیاب نمی‌شود. "کرده ۲۷"

از برای آردویسور آن‌ها، گردونه‌ای ساخت آهورامزدا که چهار اسب داشت و این چهار به منزله: باد، باران، ابر و تگرگ بود. اندام زیبایش را بالاپوشی گران‌بها و درخشان در برگرفته که ایستاده و در انتظار مراسم ویژه نیایش ستایشگران است. نمایان می‌شود با جامه‌ای از پوست بوری bawri تا بالا بسته، با تنی پیچیده تا این چنین سینه‌های خوش ترکیب برجسته‌تر ظاهر شود، با گوشواره‌های چهارگوش زرین و گردنبندی گردگردن زیبایش، و دیهیمی بر سر با سدگونه گوهر، با روپوشی زرین.

۱۷. رواج و انحطاط ناهیدپرستی

نفوذ آن‌ها در خارج از ایران، چگونگی و شکل این نفوذ، در ارمنستان، اعمال گره‌گوری مبلغ مسیحی در ارمنستان، نفوذ عجیب و بسیار آن‌ها در ارمنستان، تیرداد - شاه این کشور و گراینده ایزدبانو، آغاز مسیحی شدن ارمنستان و تبدیل معابد ناهید به کلیسا، تغییر و دیگرگونی آیین ناهیدپرستی، زنای مقدس در بابل، هرج و مرج و فحشای مذهبی در پاره‌یی نقاط، نفوذ این امر در آیین ناهید، معبد ناهید در شهر آکی‌لی‌زن، پایان و نتیجه

در خارج از ایران نیز این ایزدبانو نفوذ و اهمیتی یافت. البته نمی‌توان



این نفوذ را با بسط و گسترش عظیم مهرپرستی در جهان آن روز مورد مقایسه قرار داد، اما ناهیدپرستی که در ایران تحت شرایطی که شرحش گذشت وارد دین زرتشت و مزدپرستی شد و به وسیله همین دین با فرهنگ ایرانی به مناطق بسیاری نفوذ یافته و به شکل ناهیدپرستی در آن مناطق شایع گشت. از جمله این مناطق بایستی ارمنستان را نام برد که پرستش آناهیتا در آن جا نفوذ و اهمیت خاصی پیدا نمود.

آگاثانگوس Agathangelus مورخ ارمنی در سده چهارم میلادی گزارش می دهد که در هر معبد آناهیتا در شهر "Erez" پیکره‌ی بزرگ و سنگین از طلا، و تندیس‌های آناهیتا وجود داشته است و چنان‌که در بند گذشته ملاحظه شد از وجود چنین تندیس‌های در معبد شوش نیز باخبریم.^{۵۵} سده چهارم میلادی حدود تاریخی است که تیردات پادشاه ارمنستان به وسیله کشیش مبلغی به نام گره‌گوری ایلومیناتور Gregory Illuminator به دین مسیح درآمد. به هر انجام هرچند که ما نمی توانیم به اقوال آگاثانگوس، مورخ ارمنی مسیحی مذهب که کشیش نیز بوده است اعتماد کنیم اما با تمام این احوال نوشته‌های او تا اندازه‌ی نفوذ فرهنگ ایرانی، به ویژه ناهیدپرستی را در این منطقه نشان می دهد. در زمان اشکانیان، شعبه‌ی از این خانواده به فرمانروایی در ارمنستان پرداختند، و هر چند پیش از این دین، تمدن و فرهنگ ایرانی در ارمنستان رواج و نفوذی بسیار داشت، اما از این زمان دارای اهمیتی بسیار و نفوذی قابل توجه شد، به ویژه آرمزد Armazd "آهورامزدا" و ایزدبانوی گرامیش آناهیتا در این منطقه دارای مقامی درخور توجه شدند و ارمزد درحالی که فراموش می شد، ناهید سخت مورد توجه قرار می گرفت. البته هرچند سایر ایزدان مَزْدَیَسْنَا چون مهر و بهرام نیز در این سرزمین اهمیتی داشتند، اما مقام آناهیتا بسیار ارجمندتر بود.

در سده اول پیش از میلاد در این منطقه آن اندازه نفوذ آناهیتا و پرستش و عبادت این ایزدبانو اهمیت یافت که نام شهر "آکی‌لی‌زن Akilisen" را به آنائی تیس Anaitis [تلفظ یونانی آناهیتا] برگرداندند. معبد آناهیتا در این شهر عظمت و

شهرت بسیاری داشته است و این معبد عظیم چنان‌که پروکوپوس Procopius تذکر می‌دهد، در زمان انتشار مسیحیت چون معابد دیگر به صورت کلیسا درآمد، هرچند که بسیاری از آن‌ها نیز به تحریک گره گوری Gregory آن‌کیش فعال و معتصب به خرابی و ویرانی دچار شد.

به هر حال از سال ۲۹۴ میلادی گره گوری در ارمنستان به تبلیغ پرداخت و چنان‌که شرح شد، مورخ ارمنی سابق الذکر شرح کارهای او را داده است و از خلال نوشته‌هایش جابه‌جا به رواج و انتشار آیین ناهیدپرستی برمی‌خوریم. در این گزارش‌ها شدت گرایش تیرداد، پادشاه ارمنستان را به آن‌اهیتا با روشنی متوجه می‌شویم. در برابر وسوسه‌های کشیش، شاه از آن‌اهیتا به عنوان ایزدبانوی بزرگ یاد می‌کند که مایه سرافرازی، آزادگی، قدرت و اعتبار ارمنستان است. هم‌چنین این شاه اشاره می‌کند که چگونه از اعتقاد و گرایش چنین بانوی ایزدی و ارجمند دست فرو دارد، درحالی‌که شاهان بزرگ کشورهای دیگر چون یونان وی را بسی گرامی داشته و از پرستش‌اش دریغ نمی‌ورزند!، الاهی‌یی که ایزدبانوی است سرپرست جمله دانش‌ها، حامی و سرپرست و دوستدار آدمیان و دختر پاکیزه آرمزُد Armazd "آهورامزدا-هزمزُد" می‌باشد. از این‌گونه سخنان که به شکل محاوره و گفت‌وگو میان تیرداد ملحد و کافر، و گره گوری مقدس به زعم تاریخ‌نگار مورد ذکر آمده است، معلوم می‌شود که محاوراتی است که از روی تعصب و تنها از برای مغلوب نمودن تیرداد تنظیم شده است. اما سرانجام چنان‌که از روایت مورخ سابق الذکر برمی‌آید، این پادشاه در سال‌های واپسین زندگانی‌اش تحت تأثیر کشیش مبلغ، یعنی گره گوری قرار گرفته و به دین مسیح درمی‌آید. از آن پس به تحریک گره گوری معابد ناهید بسیاری ویران و محدودی نیز به کلیسا تبدیل می‌شود، لیکن بسیاری از مراسم و آداب پیشین ناهیدپرستی در ارمنستان به زودی طبق اصل جبر و روش معمول داخل مذهب عیسوی شد.

در مناطقی دیگر، به‌ویژه همان شهر آکی‌لی‌زن Akilisen که از آن سخن به میان آمد، برحسب درهم آمیختن ناهیدگرایی و عناصر محلی، رسم‌هایی به این

نام و منتسب به ناهید پدید شد، چنان‌که این روش به شکل بسیار عمیق تری نسبت به مهرپرستی عملی شد و مهرپرستی هم چون که از ایران خارج و از آسیای صغیر به روم و جاهایی دیگر منتشر شد، آن قدر تغییر کرد که دیگر میتراپرستی نخستین را به شناخت صورت اولیه اش تشخیص ناممکن بود.

باری در آسیای صغیر، و چنان‌که گفته شد در شهری که به آنائی تیس یا آنهیتا نام‌گزاری شده بود معبدی بسیار بزرگ و مشهور به نام این الهه وجود داشت و عناصر بابلی که دربارهٔ ایشتر Ishtar ایزدبانوی بابلی که ربه‌التووع عشق و شهوت بود، وجود داشت، در مراسم این ایزدبانوی ایرانی داخل شد، و از همین مبدأ و خاستگاه است که ناهید را با ایشتر بابلی و یا آفرودیت Aphrodite یونانی مقایسه می‌کنند.

در بابل رسم زناى مقدس رواجی بسیار داشت و رسم بر آن بود که هر دوشیزه‌یی بایستی ابتدا مدتی در معبد شغلی چون یک زن روسپی داشته باشد. در معبد مدتی اقامت می‌کرد تا به وسیلهٔ مراجعان بکارت اش برداشته می‌شد و مدتی در این معابدی که کاهنان به نام خدای بزرگ و الههٔ عشق و شهوت برپا کرده بودند، به شهوت‌رانی و زنا دادن سرگرم می‌شد، آن‌گاه وارد اجتماع شده و از حق شوهر کردن برخوردار می‌شد.^{۵۶}

هرودوت و هم‌چنین استرابو، این مورخان کهن نیز این رسم بابلی را توصیف کرده‌اند: "آنچه که میان رسوم بابلی سخت زننده و ننگ آور است، این می‌باشد که هر زنی لازم است در جریان زندگی خود لااقل یک بار به یکی از معابد آفرودیت [= می‌لی تا Milita] رفته و در آنجا با یک بیگانه زناى مقدس انجام دهد. زنانی از طبقات بالا و اشراف به موجب امتیاز طبقاتی، محتشمانه و با کالسکه و خدم و حشم به این معابد می‌روند و از نشست و برخاست با زنان عامی و طبقهٔ متوسط ننگ دارند و به همین جهت در معبد [پرستش‌گاه ایشتر] غرفه‌های مخصوصی برای خود دارند. باری زنانی که به معبد می‌آیند تاجی از ریسمان که نشان بندگی در درگاه الههٔ عشق و شهوت است به سر می‌گذارند و در معبد می‌نشینند. در این

معابد همیشه گروه انبوهی از مردان به این منظور در رفت و آمدند. آنانی که خواهان انجام زناى مقدّس می‌باشند داخل معبد شده و به گردش می‌پردازند تا از میان جمع زنان، یکی را انتخاب نمایند، و چون جفت دل‌خواه خودشان را انتخاب کردند، سکه یی پول هر چند هم که ناچیز باشد به دامان آنان می‌افکنند، و هر زنی موظّف است که این سکه را قبول نماید، چون سکه مقدّس است، و هم‌چنین مرد به هر صورتی نیز که باشد مجبور است تا دعوت او را از برای هم‌خوابگی بپذیرد. هر مردی هنگامی که سکه را به دامان زنی می‌افکند، می‌گوید، من تو را به نام الاهی "می‌لی تا به خود می‌خوانم" و می‌لی تا نام الاهی یی است که آشوری‌ها آفرودیت را بدان می‌خوانند. آن‌گاه زن به دنبال مردی که از وی دعوت کرده به جای‌گاه مخصوص رفته و هم‌خوابگی می‌کنند و پس از این زن آزاد است که به خانه خود باز گردد، چون وظیفه‌اش را نسبت به الاهی انجام داده است که این مجوزی است برای ازدواج قانونی.

البته در این گیرودار، زنان مادامی که در معبد هستند از زمره کنیزان الاهی عشق و باروری محسوب می‌شوند و موفقیت آنان در زیبایی بیشترشان می‌باشد. چون هر دوشیزه‌یی که زیباتر باشد، بالطبع زودتر خواهنده‌یی یافته و از معبد آزاد می‌شود، اما آنانی که از زیبایی نصیبی ندارند، چه بسا که سالیانی دراز در معبد به انتظار می‌نشینند، - و این رسمی است که در برخی از نقاط جزیره قبرس [در Paphos و Amathont] نیز شایع است.^{۵۷}

البته تحقیق درباره منشأ این چنین رسمی، پژوهشی است بسیار جالب توجه و شیرین^{۵۸}، اما متأسفانه در این قسمت که خود فرعی است از برای نمایاندن یک رسم، اقتضای کاوش بیشتری را به ما نمی‌دهد^{۵۹}، لیکن چنان‌که هرودوت توضیح می‌دهد این رسم در قبرس نیز شایع بوده، - اما در قبرس، بلکه بسیاری دیگر از جاها، از قلب و اعماق جنگل‌های آفریقا، تا صحراهای استرالیا و میان جوامع متمدن چنین رسمی وجود داشته است. میان بنی‌اسرائیل این چنین رسمی با تفاوت‌هایی وجود داشته است^{۶۰}، هم‌چنین در لیدی نیز رسمی این چنین شایع بود

و دختران از پولی که از این راه به دست می‌آوردند، جهیزیه خود را فراهم آورده و آن‌گاه شوهر می‌کردند، و هرگاه دوشیزه‌یی این چنین نبود، مایه خفت و سرشکستگی‌اش محسوب می‌گشت.

به هر حال در آسیا و در جاهایی دیگر این رسمی بود معمول و بسیاری از اقوام و ملل و مردمان که الاهی عشق و شهوت و باروری داشتند، این چنین رسم‌هایی نیز میان‌شان شایع بود، اما چنان‌که در بخش‌های اولیه این کتاب توضیح داده شد، از همان آغاز میان آریایی‌ها هر چند قید و بندهای شدیدی از برای تحریم میل جنسی وجود نداشت، اما به هیچ وجه این چنین رسمی را نیز نداشتند.^{۶۱} هم چنین مطابق با "آبان‌یشت" ایزدبانو آرذویسور آناهیتا الاهی پاک‌ی و عفت است، چنان‌که وی را با آرتیمیس Artemis الاهی یونانی قیاس کرده‌اند.

مشاهده نمودیم که چگونه اسپاسیا Aspasia معشوقه کوروش کوچک در معبد ناهید در همدان معتکف شد تا پایان زندگی، به پاک‌ی و دور از هیاهوی زندگی به سربرد، اما وضع معبد آنائی‌تیس در شهر "آکی‌لی‌زن" این چنین نبود، بلکه در مناطق آسیای کوچک رسوم سامی‌ها، یهودیان، بابلی‌ها و هم چنین لیدیایی‌ها و بسیاری دیگر در آیین ناهید وارد شده بود و به کلی چون میتراپرستی شکل اولیه‌اش را از دست داده بود.


در معبد ناهید واقع در آکی‌لی‌زن Akilisen رسمی شایع بود که از لحاظ شکل کلی‌اش، نفوذ بابلی را صریحاً نشان می‌دهد. در این جا نیز دوشیزگان به هنگام معینی از سال‌های زندگی وارد معبد آناهیتا شده و خود را در اختیار مراجعان و خواهندگان قرار می‌دادند، و این یک عمل و کار مقدس و فریضه‌یی مذهبی محسوب می‌شد، که نه بر آن که زشت شمرده نمی‌شد، بلکه مستحسن بوده و ازدواج برای هر دوشیزه‌یی مستلزم گذراندن این چنین دورانی بود.

این بود شرح کوتاهی درباره ایزدبانو آرذویسور آناهیتا، ایزدبانویی که چون میثزه در زمان هخامنشیان تجدید حیات‌ی کرد و در بسیاری از نقاط متمدن پرستش‌اش رواج یافت. در یونان، روم و بسیاری از شهرها و ممالک آسیایی، و چنان‌که

ملاحظه شد چون میثزه در جاهایی دیگر با عناصر محلی آمیخته و ترکیب شد، اما مطابق با مدارک صحیح و متیقن هیچ‌گاه در ایران این چنین رسومی درباره‌اش وجود نداشت و در یثت پنجم که به حرمت و در ستایش او سروده شده است، جز پاکی، راستی و اخلاق چیزی بازیافت نمی‌گردد.

۱۸. آغاز آیین هخامنشی

وجود مبانی اصیل زرتشتی در آغاز دوره هخامنشی، ثنویت، انگره مینو - یا "دروگ" علاقه به کشاورزی و زراعت، داریوش و توسعه اقتصادی از راه کشت، تفاوت اوستای قدیم و جدید، اختلاف مژدیسناهای شرق و غرب، مبانی شرقی و غربی، تأثیر مذهبی شرق در غرب، مغها روحانیان مژدیسنا می‌شوند، انتقال قدرت از ماد به پارس

به‌طور کلی مبانی اساسی دین زرتشتی به شکل ساده و بی‌پیرایه‌اش در  میان مردم دوران هخامنشی وجود دارد. شکل مژدیسناهای هخامنشی را بیشتر از روی کتیبه‌هایی که از این دوران باقی مانده است می‌توان درک کرد. در این کتیبه‌ها از آن شکلی که آن را یک ثنویت و دوگرایی اصیل جلوه داده‌اند، خبر و نشانی نمی‌یابیم. نه از نام عامل شر و روح پلید بدی و زشتی، یعنی انگره مئین یو Angra Mainyu نشانی در این جا مشاهده می‌شود و نه از دیوان و شیاطین بسیار اثری هست. هم‌چنین بنابراین کتیبه‌ها، آن اقوام و مللی که ایرانیان غربی را احاطه کرده بودند، و دارای مذاهب و ادیانی بودند جز آیین ایرانیان که مژدیسنا باشد، دیویسنان خوانده نشده‌اند.

لیکن در این‌جا گفته شد در کتیبه‌های هخامنشی از انگره مئین یو "اهریمن" نامی برده نشده است، دلیلی برای آن نمی‌شود که اصولاً عامل شری وجود نداشته باشد، چون از عامل شر در کیش بهی، در کتیبه‌های هخامنشی به‌عنوان دروگ

Drauga یا "دروغ" یاد شده است و این همان "دروج" اوستایی است. هم‌چنین زراعت دوستی و اهتمام در امور کشاورزی که در دین زرتشتی اهمیت خاصی دارد، در زمان هخامنشیان اعتباری بسیار داشته و در بهبود آن سعی و مجاهدت بسیاری می‌شده است. در کتیبه‌یی از داریوش که حاوی فرمانی است به گاداتس Gadates که یکی از شهربانان است، این‌علاقه و اهتمام بسیار را ملاحظه می‌نماییم. داریوش در این نامه به شهربان مذکور دستور می‌دهد که درختان و گیاهان شرقی را در آسیای کوچک و روسیه کشت نمایند، و آن‌گاه از این حاکم به واسطهٔ جدیت‌اش تقدیر و تمجید می‌نماید^{۶۲}، - و چنان‌که در بندهای گذشته موضوع اقتصاد هخامنشی مورد شرح بود، تذکر داده شد که این مسأله چنان‌که در دین زرتشت نیز جنبه‌یی کاملاً اقتصادی داشته، در این جا نیز چنان‌که در آن جا به هدف اقتصادی توجه بوده، چنان هدفی را از برای بهبود اقتصاد دنبال می‌کند، ورنه به‌هیچ وجه کار این شهربان و ستایش شاه از او جنبهٔ تعارفات و تشویق ندارد.

اما چنان‌که گفته شد همان‌گونه که میان اوستای قدیم و اوستای جدید تفاوت‌های بین و آشکاری وجود دارد، میان روش زرتشتی‌گری شرق و غرب فلات نیز تفاوت‌هایی به‌نظر می‌رسد. در شرق نوعی تعصب مذهبی و گرایش سخت‌گونه در آیین وجود دارد و این امر برای نخستین بار از اوستا برمی‌آید، در حالی که در غرب صورت عکس این روش شایع بوده. ایرانیان شرقی ملل و اقوام گرد خود را که دارای مذاهب و ادیانی دیگر بودند، دیویستان نامیده و با آن‌ها به‌سختی رفتار می‌کردند. در حالی که غربی‌ها این چنین روشی نداشتند، بلکه با اقوام و مللی که گرداگردشان را فرا گرفته بودند و دارای ادیان و مذاهبی دیگر بودند، باگذشت و بینشی بسیار آزادگرایانه می‌نگریستند. به‌همین جهت است که آن تساهل مذهبی عالی آغازین را میان هخامنشیان ملاحظه می‌نماییم، بدین سان که هخامنشیان در سرزمین‌های مفتوحه، خدایان ملی اقوامی دیگر را ستایش می‌کردند و در احترام و بزرگ‌داشت‌شان می‌کوشیدند، در داخل قلمرو شاهنشاهی

نیز معابد و مراسم و آداب خود را به آسانی و آزادی تمام انجام می‌دادند. به نظر می‌رسد که ارتباط معنوی و هم‌چنین مادی و برخورداردهای تجاری میان شرق و غرب ایران از زمان شاهنشاهی ماد شروع شده باشد. در همین اوقات دین زرتشتی شرق در ماد مورد توجه قرار گرفته و به وسیلهٔ مغان در ماد مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد. هنگامی که قدرت و تفوق پارس‌ها محرز شد و سلطنت کوروش به اوج قدرت خود رسید، کشورهای شرقی نیز جزو شاهنشاهی پارس درآمد و به سرعت دادوستدی میان شرق و غرب انجام شد. به این معنی که غرب تمدن فرارفته‌تر و متعالی خود را به ار مغان داد، و شرق نیز از لحاظ مذهب در غرب تأثیر کرد، و نخستین اثرات این امر در ماد و به وسیلهٔ مغان آشکار شد. سرزمین ماد از همین هنگام است که مرکز مذهبی شاهنشاهی شناخته شده و مغان به عنوان روحانیان مَزَدَیَسْنَا شهرت بسیاری می‌یابند و این شهرت به ویژه در نظر یونانیان بسیار قابل اهمیت تلقی شده و موجب نابه‌سامانی‌ها و اشتباهات فراوانی در ادوار بعدی و هم تا کنون را فراهم می‌آورد. دو لهجهٔ اوستایی؛ یعنی لهجه گاتاها و لهجهٔ یَشت‌ها به عنوان زبان مقدس مذهبی پذیرفته می‌شود. اما هم‌چنان که اصول راستین و اصیل تعالیم زرتشت از میان می‌رفت، و به جایش اصول و عقاید نو در پناه نام زرتشت به وجود می‌آمد، به همین نسبت لهجهٔ گاتایی نیز مورد تساهل و فراموشی قرار گرفته و در عوض لهجهٔ یَشت‌ها سخت از جانب مغان تقویت و غنی می‌شود و یَشت‌های جدیدی با این لهجه سروده شده و به یَشت‌های قدیم افزوده می‌شوند.^{۶۳} یَشت‌ها که حاوی ستایش بَغان دورهٔ آریایی بود و زرتشت در رستاخیز و اصلاح خود آن‌ها را برافکنده بود، دوباره مورد توجه قرار می‌گیرند، درحالی که دین اصیل زرتشتی متروک شده و فراموش می‌شود و باری دیگر تاریخ نفوذ قوی سنن و طبع سنت‌گرای بشری را به عیان و آشکارا نشان می‌دهد.

قبل از آن که نفوذ و تسلط مغان در میان پارس‌ها پای‌گیر و استوار شود، پارس‌ها از روشی که به روح زرتشتی‌گری بسیار نزدیک‌تر بود، اعتقاد داشتند، اما به زودی مغان شروع به تحریک و کار نمودند به شکلی که از همان اوان، مطابق

با گزارش هرودوت مراسم مذهبی بدون وجود آنان انجام نمی‌شد. اما از زمان کمبوجیه برای به دست آوردن قدرت به توطئه پرداختند هرچند توطئه مغان در ظاهر شکست خورد و گئومات Gaumata مغ کشته شد، لیکن در واقع این آغاز پیروزی بی بود که نتایجش به تدریج آشکار شد. مغان در کار آن بودند تا آیین و مراسم خود را در پناه اصول زرتشتی اشاعه دهند و موفقیتی نیز به دست آوردند که در هیأت کلی‌اش کامل نبود، چون هیچ‌گاه رسم مرده را نزد درندگان افکندن باور به ثنویت مطلق و نوع ازدواج مقدس و... بسیاری دیگر از اصول فقهی و قوانین سخت خود را که در کتاب وندیداد [Vandidad] وی. د. و. د. د. [Vi Daevo] data گرد آورده بودند، نتوانستند به مرحله اجرا در آورند.^{۶۴}

۱۹. کوروش و برخورد با مذهب

هخامنشیان و سیاست مذهبی، کوروش و خوی انسانی و آزاده‌اش، کوروش در بابل، سیاست وی در شهرهای مفتوحه، پرستش خدایان ملل و اقوام گوناگون، ساختن معابد ویران بابلی‌ها، احترام به آداب و رسوم، مفاهیم کتیبه‌های وی، برخورد با یهودیان، کوروش یا موعود قوم یهود، برگرداندن یهودیان با کمک‌های بسیار به ارض موعود، انگیزه بشردوستی، کوروش چنان‌که از کتیبه‌ها برمی‌آید، مقام انسانی او

در این واپسین شرح و پژوهش به جا است تا از سیاست مذهبی کوروش و داریوش که در آن عصر بسیار قابل توجه می‌باشد یاد گردد. کوروش به هنگامی که بابل را گشود، خود را چون فاتحی در اذهان جای نداد، بلکه با وضع آشفته و نارضایی که در بابل از سلاطین پیشین وجود داشت، خود را نجات‌بخش و وارث قانونی تاج و تخت و شاه بابل معرفی نمود، و برای اثبات این مدعاها دست به روش سیاست خاص‌اش در مدارای مذهبی زد. از معبد مزدوک Marduek



خدای بزرگ ملی، با احترام دیدن و ستایش کرد. امر نمود تا معابد ویران را بازسازی کنند و خدایانی را که به عنوان هتک حرمت از معابدشان دور کرده بودند، بازگردانند. دو معبد بزرگ آساگی لا Asagila که معبد مردوک در بابل بود، و معبد آزیدا Azida که معبد نبو Nabu در بوریسی با Bursipa بود به امر وی ساخته و برپا شد و در تخته سنگ‌ها، و ته‌ستونها و جاهایی دیگر از بازمانده‌های این بناها که در بابل یافت شده است، این نوشته به شکل مهر خوانده می‌شود: "من کوروش، سازنده آساگی لا و آزیدا، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ پارس‌ها"^{۶۵}. ه—م چنین در کاوش‌های "اور Ur" نیز کتیبه‌هایی یافت شده است که نشان می‌دهد کوروش معابد نَنار Nanar، نون‌ماخ Nunmakh و معبد مشترک نَنار و نین‌گال Ningal را که جملگی از خدایان بابلی می‌باشند تعمیر و بنا نموده است.

آن‌گاه نوبت آزادی یهودیان بود، مردمی که سخت در معتقدات خود متعصب بودند و در اسارت مدّت‌هایی با امید، روح ملی خود را نگاه داشته بودند. کوروش در همان سال نخست فتح بابل توجهی بسیار به این قوم آواره و اسیر نمود و فرمانی داد مبنی بر آن‌که یهودیان آزاد بوده و تحت توجهات و کمک شاهنشاهی می‌توانند به موطن خود بازگشته و به تجدید بنای بیت‌المقدس که ویران شده بود بپردازند، وانگهی تمام آن غنایم گران‌بهای زرّین و سیمینی را که به خزاین بابلی ریخته شده بود، به آنان بازپس داد. به سال ۵۳۷ پیش از میلاد در حدود چهل هزار یهودی از بابل تحت رهبری کسی به نام زَرُوبابل Zarubābal به اَرَض موعود به حرکت درآمدند و این امر موجب شد که یهودیان کوروش را همان نجات‌بخش و موعودی که پیامبران بنی‌اسرائیل از وی سخن می‌گفتند، و برانگیخته یَهُوه خدای بزرگ‌شان بنامند. از سویی دیگر کوروش از جانب سیاسی قضیه نیز غافل نبود، چون فلسطین سنگر و معبری محسوب می‌شد برای دستیابی بر مصر و به همین جهت یک سردار برجسته پارسی همواره به عنوان نظارت کردن در کار یهود، در کارشان گماشته بود. اما بایستی گفته شود که کوروش به هیچ وجه برای چنین منظوری یعنی درست کردن پایگاهی نظامی از

برای دست‌یابی به مصر، چنین کمک عظیمی را به یهودیان نمود، بلکه محرک و برانگیزاننده‌اش در این کار تنها آن حس بشردوستی، آزادگی و احترام به حق و حقوق انسان‌ها و ملت‌ها بود، چون شاهنشاهی هخامنشی هرگاه دولت اسرائیلی و یا فلسطین نیرومند و مقتدری نیز وجود می‌داشت، قادر بود تا در صورت لزوم بر آن قایق آید.

شاید کوروش از میان شاهان معدودی که حسن شهرت و نام نیکی از خود به یادگار نهادند، برگزیده‌ترین‌شان باشد. یکی از برجسته‌ترین ارکان حکومت و موفقیت وی در آن بود که می‌دانست دین از دولت نیرومندتر و پربنیان‌تر است و به همین جهت نیز در شهرهایی که به وسیلهٔ وی گشوده می‌گشت سیاستی داشت بسیار انسانی و ملایم. نه به غارت و چپاول و اعمال خشونت‌بار دستور می‌داد و نه به ویران کردن معابد و پرستش‌گاه‌ها رغبت داشت، بلکه به نرمی و تساهل، و روحی فیلسوف‌منشانه و آزاد، نسبت به تمام خدایان رفتاری احترام‌آمیز و ملایم داشت. در شهرهایی که به وسیلهٔ او فتح می‌شد، بودجه‌یی تعیین می‌کرد تا پرستش‌گاه‌ها و معابدشان ساخته شود. حتا مردم بابل که در آغاز در برابرش اندکی ایستادگی کردند، هنگامی که مرحمت و لطف و اعتقادش را نسبت به خدایان و معتقدات، رسوم و مذهب خود دریافتند، سخت گرمی‌اش داشتند، در کتیبه‌یی خود می‌گوید:

"چون با داد و فرّبه بابل وارد شدم، به شادمانگی و سرور در کاخ شاهی سکونت کردم. مزدوک خداوند بزرگ، مردمان آزادهٔ بابل را به سوی من دل نرم گردانید و من به پرستش این خداوند پرداختم. سپاهیان فراوان من به بابل وارد شدند، اما به هیچ وجه اجازهٔ نامردی و رفتاری غیرانسانی بدانان ندادم، بلکه من مردمان بابل را از قید بندگی آزادی بخشیده و دستور دادم تا ویرانی‌های شهر را مرمت و آباد سازند.

مزدوک Marduck، آن خداوند بزرگ از این رفتار من به شادمانگی در آمد و مرا آفرین گفت. مرا، کوروش را، شاهی که ستایش‌اش می‌کند، و کـمبوجیه پسر مرا، و تمام سپاهیانم را، - و ما نیز بی‌ریا و آزادمنش

سناپش و نیایش‌اش می‌کنیم جمله پادشاهانی که در سراسر گیتی در کاخ‌هایشان زندگی می‌کنند، و همه شاهانی که در چادرهایشان برگاه سلطنت تکیه زده بودند [تازیان] برایم هدایایی بسیار آوردند، و در بابل، پای مرا که کوروش هستم بوسه زدند."

پس از این کوروش می‌گوید که چگونه وضع معابد و خدایان در به در را سر انجام داده است:

"باشد تا همه آن خدایانی را که از شهرهای دیگر، به شهر و معبدشان بازگردانیدم، از برای من زندگی دراز و موفقیت فراوان بخواهند، و برای من به مهرانگیزی و سرور سخن‌ها گویند، - و به مزدوک آن بزرگ بیغ توانا بگویند که: کوروش، شاهی که تو را پرستش می‌کند، و پسرش کمبوجیه، برکت و پیروزی یابند."

این شیوه و رسم را تنها در بابل مراعات نکرد، بلکه در تمام سرزمین‌هایی که می‌گشود، این رسم انسانی را مرعی می‌داشت. نسبت به سنن، آداب و رسوم و معتقدات مردمی مختلف آزادی کاملی را قایل بود، و بالاتر از ناپلئون همه ادیان و خدایان را قبول داشت و به تکریم‌شان می‌پرداخت. امانه در این باره، بلکه از مردان بزرگی بود که به بزرگ داشت مقام انسانی سخت توجه داشته، و هم‌چنان که زرتشت نیکی و نیک مردان را می‌ستود، وی نیز مقام انسانی را سخت بزرگ و گرامی می‌داشت.



۲۰. انحطاط مذهبی

کمبوجیه و روش سیاست مذهبی او، اشتباهاتی ناروا دربارهٔ این شاه، روش مدارای کوروش منشانهٔ او، داریوش و سیاستی روشن، شورش یهودیان و مدارای مجدد، اتمام ساختمان معبد در مصر، داریوش پیرو صدیق زرتشت، نبرد درونی و بیرونی، عقاید پاک درونی، سیاست مذهبی برونی، معبدسازی در مصر، توجه به اصول مذهبی مصریان، نمونه‌هایی از سیاست مذهبی او، خشایارشا و آغاز انحطاط، نفوذ مغان و برجیده شدن سیاست

پیشین



از کمبوجیه سخنی بسیار به میان نخواهیم آورد، چه از این شاه طرفی نمی‌توان بست. در زمان پدرش وسایل و تجهیزات سفر جنگی مصر آماده شده بود، و چون کوروش کشته شد وی این هدف را دنبال کرد. در مصر آن چنان که دیوانگی‌هایی را به وی نسبت داده‌اند، درست نیست و به نظر می‌رسد که دربارهٔ وی به گزافه و اغراق پرداخته باشند.^{۶۶} دربارهٔ گاوآپیس که کشتن‌اش را به این پادشاه نسبت دادند، به دروغ رفته و اشتباه غرض‌آلوده و یا شایع هرودوت را نقل و تکرار کرده‌اند^{۶۷}، این اشتباهی به نظر بیش نیست چون به سال ششم که کمبوجیه "۵۲۴ پ - م" به اتیوپی "حبشه" لشکر کشید، و از مصر دور بود، گاو مقدس مرد و گاو مقدس بعدی نیز تا سال چهارم شاهی داریوش زنده بود^{۶۸}. این ادعا که بسیاری از داوری‌های ناروا را دربارهٔ کمبوجیه باطل و بی‌اثر می‌سازد، با

شواهد متیقن تاریخی ثابت است، چون کمبوجیه نه آن که مبادرت به کشتن و لگدمال کردن معتقدات و رسوم مصری نمی‌کند، بلکه چون پدرش به آنها احترام نهاده و در رسوم و آداب مردمان شرکت می‌کند. وی پس از آگاهی از مرگ گاو مقدس، دستور داد تا از سنگ سماق خاکستری رنگ از برای گاو آپیس تابوتی ساختند، و این نخستین کسی بود که نامش را بر تابوت سنگی و عظیم و یک پارچه گاو آپیس نهاد، و دستور داد تا بر سنگ چنین نقر کنند: "هوروس، سامتوری، شاه مصر بالا و پایین، پسر رع Ra'e - کمبوجیه جاودان ماناد. او برای یادبود پدرش، آپیس - اوزیریس تابوتی از سنگ سماق ساخت که شاه مصر بالا و پایین، پسر رع کمبوجیه که زندگانی جاودانی، بخت خوب، تندرستی، شادمانی، همه به او داده شده که چون شاه مصر بالا و پایین جاودان نمایان است، هدیه نمود." هم چنین نوشته‌هایی دیگر از مصر به دست آمده متعلق به آن زمان، و نشان می‌دهد که چگونه کمبوجیه معابدی را تعمیر و بنا کرد و با احترام و بزرگداشت ملتی با آداب و رسومش، بر آنها حکم راند و این نوشته‌ها اسنادی است گویا که نوشته‌های سست و بی‌بنیاد بسیاری را بی‌اعتبار می‌سازد و جای تأسف است که دو تاریخ‌نویس بزرگ عصر ما، چون ویل دورانت Will Durant توین‌بی Toynbee و وظیفه خود را کاملاً فراموش کرده و درباره ایران به همان روایات نادرست قدیم دل بسته و به مدارک صحیح تازه و زنده توجه نکرده و یا آنها را نادیده انگاشته و در آثار خود درباره ایران راهی ناحق را پوییده‌اند.

به نظر می‌رسد که داریوش پیرو وفادار و صدیقی بوده است از برای استاد بزرگش زرتشت، اما پیروی که در محظورات سلطنتی محصور بوده و اجباراً، بدون این که قلباً بخواهد، در ظاهر از آیین بهی اندکی انحراف می‌جسته است. در کتیبه‌های بسیارش در هر یک سطر و دو سطر یک بار از آهورامزدا، خداوند بزرگ ستایش و درخواست کرده، و به جز او از هیچ بغی دیگر یاد نکرده است. داریوش قلباً و از روی صدق از خدایان پیشین تنفر داشت و از دیوانی که در رستخیز بزرگ زرتشت جای و مقام یافته بودند، مشمئز بود. اما تفاوت عمده‌ی

وجود داشت میان زرتشت، یعنی مصلحی که تنها هدفش ارشاد مردم بود به راه راست و زندگانی انسانی و دور از خرافات و رسوم غیرانسانی و بغان پرستی - با داریوش، یعنی کسی که ناگهان به شاهنشاهی بزرگی در قلمروی وسیع، با مردمانی بسیار مختلف و گوناگون دست یافته بود، مردمانی که اغلب از توحید زرتشت به دور بودند و پابسته به بغان پرستی و شرک و رسوم خرافی گذشته بودند. به همین جهت و بنا بر روش سیاستی که اعمالش و کارکردش موجب تحکیم و تثبیت فرمانروایی اش می شد، اجباراً از آن چه که موجب میل درونی اش بود، صرف نظر می کرد. او پیروی برای زرتشت بود که تنها اهورامزدا را می شناخت، اما شاید ناچار و از روی مصلحت گاه نیز در کنار این "سروردانا" از بغانی دیگر که مورد پرستش و گرایش خلق بودند یاد می کرد؛ اما در هیچ جا اشاره‌ی صریح از این بغان دیگر بازنمی یابیم. بعید نیست، و با توجه به روش برجسته داریوش، شاید حتم باشد که به هنگام دستور به نوشتن، وقتی که می گفت "بغان دیگر"، زیر لب و در دل می گفت که: آن‌ها، بغان دیگر هیچ‌اند و جز - و هم و پنداری از گذشته چیزی نتوانند بود.

سیاست داریوش در مصر از لحاظ تساهل مذهبی و بنا و تعمیر معابد بسیار جالب توجه است. داریوش با اعمال و کردار خود ثابت کرد که با اعتقاد راسخ در یک دین و آیین، می توان با وسعت دید و آزادگرایی به آیین‌ها و کیش‌هایی دیگر نیز احترام گذاشت و مدارا کرد. با اینکه یک بغ پرست واقعی و بر ضد خرافات و بغان پرستی بود، به این گونه شیوه‌ها از مردمانی دیگر تمکین می کرد، و شاید می دانست که تا توده از فرهنگی عالی و تدریجی برخوردار نشود، غیرممکن است تا از خرافات و موهومات صرف نظر کرد، پس این گله‌های بزرگ را آزاد می گذاشت تا دین و مذهب خود را که آکنده از خرافات و رسومی عجیب و بدوی بود داشته باشند و بدان دل خوش دارند. لیکن خود مؤمن و پیروی راست پندار بود برای زرتشت، آن مرد بزرگی که از جمع بسیار خدایان پیوند بازگسست و کوشید تا با آموزه‌هایی عملی و اخلاقی، مقام انسانی را

به ارزش راستین‌اش برساند.

کوروش کسی بود که امپراتوری را بنا نهاد، وسعت بخشید و قلمروهای بسیاری را به زیر فرمان آورد، اما داریوش دنباله‌عمرش را که بریده شد و موقعیت آن را به وی نداد تا نظم و نسق و سامان قلمروها را فراهم کند، ادامه داد و شاهنشاهی را به فرازگاهش بالا برد، فرازگاهی که از آن پس سقوطی تدریجی به دنبال داشت. در اوایل شاهی‌اش یهودیان نیز که اوضاع را اندکی سست دیدند، در صدد توطئه برآمدند که یکی از بازماندگان داوود را به نام زروبابل Zarubabel به پادشاهی برگزینند. چون ناظر و مأموری که به کار ساختن معبد نظارت می‌کرد از توطئه باخبر شد، کار را متوقف ساخت. یهودیان که بدون مساعدت و یاری مستقیم امپراتوری کاری از پیش نمی‌بردند، سفیری به نزد داریوش فرستادند. داریوش مطابق میل آنان، دستور به تجدیدنای معبد داد، اما این مانع از آن نشد که تصمیماتی اتخاذ کند تا از حوادث احتمالی پیش‌گیری شود.

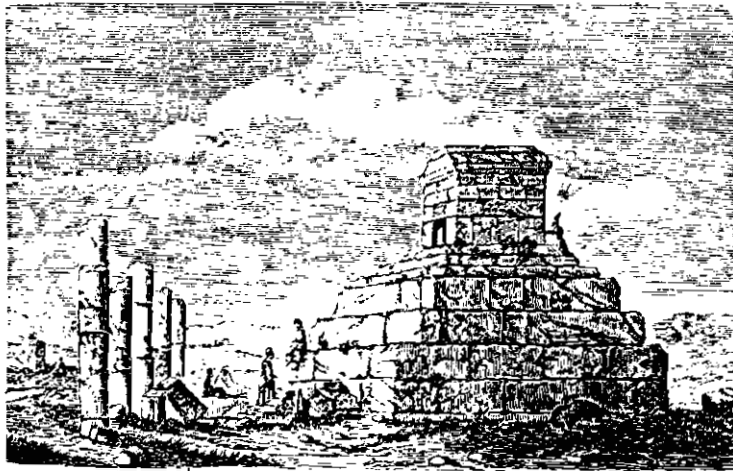
در مصر کار داریوش بسیار رضایت‌بخش بود. به فرمان او معماری از برجسته‌گان مصر به کار تعمیر معابدی بسیار و بنیان‌افکندن ستایش‌گاه‌هایی از برای خدایان محلی شروع به اقدام کرد^{۶۹}. اما تنها در این‌جا مدار گفت‌وگو بر مسأله‌یی است که مورد نظر و بحث است و رنه جای سخن از برای کارهای داریوش به‌ویژه، و دیگر شاهان هخامنشی در ایران بسیار و فراوان است. در قسمت جنوبی مصر با ورود شتر که به تازگی در مصر استفاده از آن معمول شده بود و کاریزکنی و قنات‌سازی آبادانی بسیار جالب و ثمربخشی مشهود شده بود. در هبت مرکز این قسمتی که آبادانی می‌دید، معبدی کوچک وجود داشت برای عبادت آمون Amon، اما داریوش در حدود سال ۴۹۰ برای آن خداوند بزرگ معبدی باشکوه ساخت از سنگ. نقش‌های این معبد، داریوش را چون شاهی مورد مرحمت نشان می‌دهد، هم‌چنین در نقش برجسته‌هایی شاه را در حال اهدای هدایایی به بغان و بَع بانوان نشان می‌دهد. در نقش‌های بسیار و بالنده این معبد، و با توجه به نقش‌های خدایان و بغان بسیار که جملگی هم‌چون جلوه یکتایی

از آزمون نموده شده، رمزهایی بسیار پرمعنی یافت می‌شود از دینی که در حال تأثیر برداشتن و تکامل و فاصله گرفتن با باورهای پیشین است.

سیاست مذهبی داریوش در مصر و یونان و جاهایی دیگر بسیار جالب توجه است. در مصر برای یافتن گاوآپس یک سد تالان وعده داد. در هر نقطه‌یی از ره گذر به معابد سری کشیده و پس از عبادت و پرستش و برگزاری مراسم رایج، در صورت لزوم اصلاحات، تعمیرات و بناهایی برپا می‌کرد. در متن مصری کتیبه کانال سوژ خود را فرزند ایزدبانوی بزرگ مصری نیت Nitte معرفی کرده و با مرتبت "رع" RA" خدای آفتاب یکی می‌نمایاند. این شاهان نه بر آن که چنین سیاستی را به طوری محدود به مرحله اجرا در آورده و منحصر خودشان باشد، بلکه به شهربانان و حاکمان نیز همواره درباره رعایت اصل آزادی عقاید و مذاهب و آداب و رسوم تأکید می‌کرده‌اند. به موجب گزارش هرودوت هنگامی که داتیس Datis فرمانده مادی مأمور سرکوبی شورش‌های یونانی بود، هنگامی که به جزیره Delos که معبد بزرگ آپولون Appolon در آنجا واقع بود رسید، اهالی از بیم و ترس گریخته و جزیره را خالی کردند. اما داتیس کسانی را فرستاد تا به فراریان اطمینان دهد که به دستور شاهنشاه به مکان‌های مقدس و معابد و مراکز مذهبی کاری ندارد و اهالی می‌توانند با کمال آسایش بازگشته و به کار خود ادامه دهند و پس از آن مقدار زیادی سوختنی‌های عطرآمیز "بوی و بخور" به معبد اهداء نمود. لیکن با تمام این احوال، اجرای چنین سیاستی مانع آن نبود که این شاهان اولیه هخامنشی به اصلاحات تدریجی در مذهب، یعنی از آن چه که مورد نظر زرتشت بود، غفلت ورزند. مردانی بودند بیدار دل و روشن بین و آزاده که می‌دانستند در شرایط فرهنگی پیشرفته‌یی، امکان برچیده شدن خرافات و اوهام مذهبی امکان پذیر است و با پایین بودن سطح عمومی فرهنگ و زمینه گسترده جهل و نادانی، نتیجه می‌گرفتند که مذهب برای مردم لازم است، بدان سبب که به واسطه جهل‌شان نمی‌شد مذهب‌شان را بازپس گرفت و به همین جهت به آن احترام می‌گذاشتند و خود به اعتقاد به آن‌ها تظاهر کرده و به وسیله آن پایه‌یی از پایه‌های

حکومت خود را استواری می‌بخشیدند. لیکن در مورد اول، یعنی اقداماتی در راه برافکندن خرافات، داریوش به کارتازیان و بزرگان‌شان نوشت که از قربانی‌هایی برای خدایان و ذبح افراد انسانی جهت تسکین خشم و یا به دست آوردن مهر و لطف خدایان خودداری کنند، گوشت سگ نخورند و... این مطالب که به وسیله اپیان Appian [۱۶۰ میلادی] نقل شده چه بسا نظایر فراوانی داشته که در طول زمان هم چون بسیاری از موارد همانند دیگر از میان رفته و از آگاهی نسبت به آن‌ها بی‌خبر مانده‌ایم.

اما متأسفانه با آغاز دوران خشایارشا این روش برجسته و انسانی درهم پیچیده می‌شد. تا زمان این شاه، مغان هنوز نفوذ و اقتداری نداشتند، اما نفوذ روزافزون‌شان در کار سیاست و دولت کم‌کم تثبیت می‌شد. نفوذ سیاست‌خشن و سخت مذهبی شرق در هخامنشیان به وسیله مغان کار را سخت و مشکل کرده و دیگر از آن مدارا و مماشات مذهبی و آزادی اثری برجای نمی‌ماند، از سویی دیگر با اِعمال نفوذ مغان، روش بَغان‌پرستی و قربانی‌های خونین و نوشیدنی مقدس [هوم / هئومه / Hauma] و بسیاری دیگر از عناصر برافتاده آریایی پیشین، به اسم اصول زرتشتی وارد مذهب می‌شود، و این آغاز انحطاط هخامنشیان است، انحطاطی معنوی که خود انحطاط مادی را در برداشت.



۱. جایگاه یشت‌ها در دین قدیم ایرانی

پیش از زرتشت

یشت‌هایی دربارهٔ خدایان بزرگ عصر آریایی و مقدم بر عصر زرتشت، شریعات و فرایض دینی مربوط به دوران پیش از زرتشت، فهرستی کوتاه دربارهٔ آثار دینی پیش از زرتشت در اوستای نوین، ترجمهٔ یشت‌های قدیم عصر آریایی

اشاره شد که یشت‌ها که بخشی از اوستاست، سرودهای ستایش است  برای خدایان دوران آریایی پیش از زرتشت که موبدان زرتشتی هنگام گردآوری و جمع و تألیف اوستا، آن سرودها را چنان‌که باقی مانده بود، به دلخواه خود تدوین کرده و آهورامزدا و امشاسپندان را بر آن خدایان سروری بخشیده و در شمار بخشی از اوستا درآوردند. این یشت‌ها، سرودهایی بوده از دوران قدیم آریایی و پیش از زرتشت در بزرگداشت خدایانی عالی‌جناب و بزرگ چون: آرذیسور آناهیتا، تیشتریه، میترا، ورتترغنه یا بهرام، آرته، رشن، فروشی / فرورتی، زامیاد که یشتی دربارهٔ وی، یعنی زمین - که در ستایش خورنه یا فرکیانی است می‌باشد؛ و هوم یشت. سرودهای چندی دربارهٔ این خدایان، چون: تیشتریه / تیشتر، میتر، آناهیتا، هوم / هئومه نقل شد. اما چون شاخصه‌های دین قدیم ایرانی پیش از زرتشت، از روی همین یشت‌ها مطالعه و پژوهش می‌شود، البته شاخهٔ آریایی مربوط به پیش از زرتشت، ترجمهٔ بخشی از سرودهای: فروشی یشت که دربارهٔ دوران نیاگان پرستی و تقدس و تأله ارواح بزرگان در گذشته است، و بخشی از بهرام یشت و آرت یشت و رشن یشت و زامیاد یشت نقل می‌شود. نیز از بخش‌هایی در اوستای موجود که بارشایان توجهی دربارهٔ مطالعهٔ دین قدیم ایرانی ارائه می‌کند،

از وندیداد یا کتاب شرایع و احکام مزدیسنان می‌توان مورد نظر داشت. نام اوستایی این کتاب داد یا قانون شرع و ضد دیو است که در بیست و دو فرگرد یا بخش، به شکل کامل تری از سایر بخش‌های اوستا باقی مانده و نزد زرتشتیان مزدیسنا بسیار مقدس محسوب می‌شد، چون فرایض دینی و بکن مکن‌ها و مقدس‌ترین رساله عملیه برای آنان محسوب می‌شد که در پایان خلاصه بیست و دو فرگرد آن نقل شده است. مطالب این کتاب با سایر بخش‌های باقی مانده اوستایی هماهنگی ندارد. تنها از یشت‌های جدید، دو قطعه خرداد یشت و اردیبهشت یشت و چند بند از آبان یشت، و بندهایی از یسنا هات شست و پنجم می‌باشد که از رساله‌هایی مانند وندیداد در اوستای نوین به نظر می‌رسد و افزودگی و الحاقی بودن آن‌ها کاملاً مشهود است. نگارنده در ترجمه و شرح وندیداد که در چهار مجلد به چاپ رسیده، به ویژه در مقدمه مجلد اول به طور مشروح در این باره پژوهشی مستند ارائه کرده است.

۲. خرداد یشت

خرداد یشت، یشتی است جدید که در برابر یشت‌های قدیم، موبدان برای پنجمین امشاسپند، یعنی خرداد پرداخته و تدوین کرده‌اند. این امشاسپند را **اَوَرْدَاد** avardād نیز گفته‌اند.



خرداد یشت، یا یشت چهارم دارای یازده بند است. ترجمه پهلوی آن در دست نیست و متن اوستایی کوتاه نیز سالم به دست نرسیده و در آن به هم ریختگی وجود دارد و فهم پاره‌یی از کلمات و جملات آن مقدور نیست؛ در این جا، فشرده آن نقل می‌شود:

آهورا امزدا به زرتشت می‌گوید: "امشاسپند خرداد را بیافریدم تا به واسطه وی، به مردم نعمت و برکت بخشیده شود و ستاینده‌اش، چنان باشد که همه امشاسپندان را ستوده باشد. کسی که به امشاسپندان و به ویژه به خرداد پناه

بخش ششم - اردیبهشت یشت □ ۳۰۵

بَرَد و نامش را یاد کند، بیماری‌ها و آلودگی‌های ناشی از نَسو nasū از وی دور شود و از ابتلا به بیماری‌های هَشی، haši هَشی، baši سَینی saeni و بوجی bōji مصون و محفوظ ماند.

همگان باید بدانند که هرگاه در هنگام نیاز، مردم به امشاسپندان متوسل شوند از بیماری‌ها درآمان می‌مانند و هم‌چنین از حمله و یورش دشمن و مردم ستمگر و دروغ‌گو و جادو و تیره‌روزی محفوظ مانند.

بند چهارم از لحاظ عادات و رسومی که امروزه میان عوام باقی است، بسیار شایسته توجه است. امروزه هرگاه کسی دچار صَرع و غَش شود، پندار عامه بر آن است که جن یا پری وجود او را تسخیر کرده است. به همین جهت گِرِدا گِرِداش شیاری، دایره شکل با کارد (خَشْتَر - وِیژَه) یا چاقو یا هر چیز بُرنده می‌کشند و ادعیه‌ای می‌خوانند تا جن از کالبد جن‌زده بیرون رفته و شفا یابد یا حالت عادی خود را باز یابد.

در بند چهارم آمده:

هرگاه کسی از پاک‌دینان دچار بیماری شود، باید خود یا هرگاه نتواند دیگران کلام مقدّس (مَتَتَر) را زمزمه کرده و شیاری دور بیمار کشیده شود تا درآمان ماند و سلامت یابد.

و از سه شیار و خط و شش و نه شیار یاد شده. یادکرد اسامی امشاسپندان موجب می‌شود که بلا یا و آفات از گوینده و یادکننده دور شود. آهوراقرّدا به زرتشت می‌گوید که دعای ویژه دور کردن بلا یا و ایمنی از بیماری‌ها را فقط به خودی‌ها باید آموخت.

۳. آزدیبهشت یشت

سومین یشت به اردیبهشت یشت موسوم است. در اوستا - آتَه و هِشْتَه یکی از امشاسپندان است. به غیر از اردیبهشت، در میان یشت‌های موجود،



تنها خرداد است که دارای یشتی مستقل می‌باشد و چنان‌که در توضیحات پیشین گذشت، شاید به گمان قوی، دیگر امشاسپندان نیز دارای یشت‌هایی ویژه بوده‌اند که از میان رفته و به ما نرسیده است.

یشتِ مورد نظر دارای نوزده بند می‌باشد. مطلب عمده در این یشت، گفت‌وگو از دو نماز بسیار معروف است. این دو نماز یا دو دعا، یکی دعای *اَشِمُوهو* می‌باشد که به نام امشاسپند آردیبهشت به نماز *آشه‌وهیشته* نیز معروف است. در مباحث گذشته، ضمن معرفی یسنها، ترجمه نمازها آمده است. در این دعای کوتاه که مشهورترین نماز یا دعای زرتشتیان است، ستایش راستی است، که جرثومه خیر و برکت و سعادت معرفی شده و پنج بند اولیه یشت را شامل می‌شود. از بند ششم به بعد، یعنی تا پایان از دعای مشهور دیگری و اثراتش و کرامات و کاربدهایش سخن در میان است که به *اَیْرِیْمَن ایشیه* *Airyāman.išya* مشهور است.

اَیْرِیْمَن ایشیه، در شمار ایزدان بوده و در اوستا، یکی از هات‌های یسنه، یعنی هات پنجاه و چهارم موسوم است به نام این ایزد و اغلب از لحاظ قدمت و مضمون، آن را در شمار گاتاها به شمار می‌آورند.

نماز *اَیْرِیْمَن ایشیه*، نمازی دشمن‌شکن است. آدمی را بر اثر تلاوت و یادکرد آن، مهذب و پاکیزه می‌گرداند تا بدی‌ها، زشتی‌ها، بیماری‌ها، دیوان و عناصر شر از وی دور شوند.

در بند پنجم، این نماز چنین توصیف شده: *انگزه‌مینو و همه عناصر شر را برمی‌اندازد. بزرگترین و بهترین و خوش‌آهنگ‌ترین و نیرومندترین و مؤثرترین و درمان‌بخش‌ترین کلام اهورایی است.*

در این یشت از مسایل پزشکی یاد شده و آگاهی‌های گران‌بهایی در این زمینه عرضه می‌شود. در بند سوم از پزشکانی سخن می‌رود که برخی به واسطه آشا درمان می‌کنند. برخی به وسیله علم پزشکی، برخی با کارد (گرت) معالجه می‌نمایند، یعنی جراحی می‌کنند، برخی متخصص امراض داخلی هستند و برخی به وسیله گیاهان دارویی، بیماری را مهار می‌کنند؛ اما در میان پزشکان، آنان که

به وسیله کلام مقدس و دعا "مانثره" *Mānθra* شفا می دهند، در واقع بهترین درمان کنندگان معرفی شده اند.

کرامات این نماز، به وسیله آشا بسیار است. بندهای بعدی فهرستی است از بدی ها، زشتی ها و بدان که بر اثر کرامات نماز و ادعیه، با میانجی آشه و هیسته برمی افتند، نابود می شوند، دور می گردند و به جای شان: نیکی، تندرستی، نظم، قانون و... جایگزین می شود و این مطلب تا بند هفدهم هم چنان ادامه می یابد. فهرست مذکور که از برای برخی مطالعات جامعه شناسی و دیگر دانش ها مفید است، چنین می باشد:

بیماری ها، مرگ، دیوها، پتیاره ها، آفت، بلا، نکبت، روحانیان و پیشوایان بدآموز، ازدها نژادان، گرگ نژادان، مردم شرور، ترمئی تی *tarōmāiti*، پتیری مئی تی *pairimaiti*، تب، بدگو و خبرچین، مرد بدخشم، دروغ گو، جهی *jahi*، باد شمالی.

آن گاه از بند چهاردهم به بعد، شکوه و ناله اهریمن را می شنویم که از آشا به جان آمده که همه بدی ها و بدان را برمی اندازد و جهانی پاکیزه و مصفا می آراید و دوباره به شیوه ای دیگر، بدی های یاد شده در بالا، می آید که یک یک برمی افتد و در بند هجدهم امشاسپند اردیبهشت برای فروغ و قری که دارد، برای آن که زیباترین و کارسازترین امشاسپندان است با سرود ستایش و زوژ و با هوم آمیخته به شیر و برسَم از روی خرد ستوده شده و یشت با نماز یتا آهو پایان می پذیرد. اردیبهشت یشت و خرداد یشت از لحاظ شباهت مطالب و اصطلاحات به سبک و بیان و ندیداد بوده و از آثار مغان است که در بخش و ندیداد مشروح درباره آن تحقیق شده است.



۴. فرودین یشت

یکی از کهن‌ترین سرودهای ستایش مربوط به دوران کهن روزگار  ایرانیان، سرود ستایشی است دربارهٔ فرّوشی‌ها یا ارواح پاک و طیّبهٔ پارسایان، بزرگان، شهسواران، شاهان و فرمانروایان و دلیران و سرکردگان ایرانی از زنان و مردانی که پس از مرگ، فرّوشی‌ها یا ارواح‌شان به مرتبهٔ تقدّس و خدایگانی رسیده و مورد پرستش قرار گرفته و در اعتلای مقام تا به آن‌جا رسیده‌اند که آهورامزدا می‌گوید در کار آفرینش جهان و نگاهداری و نگاهبانی آن، با یاری و معاضدت‌شان نیازمند بوده است. این دورانی از تاریخ دینی ایران کهن روزگار و باورهای دینی و مراسم و آداب ستایش و فدیّه دادن و به‌جای آوردن مراسم نثار و اهدای نذور و ستایش و نماز است جهت ارواح درگذشتگان. در سیزدهمین یشت یا سرود اوستایی یشت‌ها، این مورد قابل مطالعه است. نگارنده جهت راهنمایی برای مطالعهٔ پژوهشگران، دو کتاب را که شروحن مستند در آن ارائه شده است یاد می‌کند: ۱. گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، بخش فرودگ و فرّوهر. ۲. دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل "فرّوشی".

فرودین یشت یکی از سرودهای بلند یشت‌هاست. در این سرود از بند هشتاد به بعد، حدود دویست و چهل نفر از زنان و مردان بزرگ عصر باستان یاد شده که به فرّوشی‌شان درود و رحمت فرستاده شده است. برای این‌گونه آگاهی‌ها، به کتاب اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ ایران باستان، با توجه به فهرست، عنوان "فرودین یشت" را می‌توان مطالعه کرد. در این‌جا بخشی از ترجمهٔ یشت یاد شده که دربارهٔ

توصیف و کارآمدی و تقدس و نیرومندی و مرتبه خدایگانی فَرَوَشی هاست، از زبان آهورامزدا برای زرتشت نقل شده است:

آهورامزدا به زرتشت گفت: تو را آگاه می‌کنم از نیرومندی و شکوه و فَرِ
فَرَوَهَرهای پاکان که چگونه به یاری من آمدند.

از شکوه و فَرِ آنان است که من آسمان را که درخشان و روشن در بلندی
است و زمین را این جا از همه سو مانند یک خانه فراگرفته است نگاه
می‌دارم.

از شکوه و فَرِ آنان است که آب‌های پاک و درخشان که درمان‌بخش
هستند در بسترها روان‌اند. از شکوه و فَرِ آنان است که من زمین فراخ و
گسترده آهورا آفریده را این چنین نگاه می‌دارم. زمینی که منشأ سراسر
زندگی مادی است و آرامگاه همه جانداران و بی‌جان. که دارای کوه‌ها،
چراگاه‌ها، رودهای پهن و قابل کشتی‌رانی، گیاهان و رُستنی‌های خوب که
مردم و چهارپایان به روی آن آرام دارند.

از شکوه و فَرِ آنان است که نطفه را در رَجِمِ مادران نگاهبانی می‌کنم تا
به شکل فرزندی تندرست زاده شوند. هرگاه امداد و یاری آنان نبود، دروغ
پیروزی می‌یافت و من بهترین نوع جانوران و آدمی را نمی‌توانستم نگاه
دارم.

از شکوه و فَرِ آنان است که آب‌ها همیشه روان‌اند و گیاهان مرتب
می‌رویند و بادهای می‌وزند و زنان به پسران آبستن می‌شوند و به آسانی
می‌زایند.

از شکوه و فَرِ آنان است که در انجمن نیکان، مردی با دانش و زبان‌آور
پدید شود که حامل سخنان مقدس باشد و در گفت‌وگو بر گَوَتَمَه *gaotəma*
پیروز شود، که خورشید و ماه و ستارگان به نظم در آسمان مدار خود را
بیمایند.

این فَرَوَشیان آشه هستند که در صحنه‌های نبرد به یاری می‌شتابند. ای
زرتشت، از فَرَوَشیان، فَرَوَهَرهای نخستین استادان دین *paoiryo-takaəša* و
فَرَوَشی سوشیانت‌ها که هنوز زاده نشده‌اند نیرومندتر می‌باشند. اما

فَرَوَشی پاکانی که زنده‌اند، از فَرَوَشی آنان که مرده‌اند نیز نیرومندتر است. کسانی که در دوران زندگی، اگر یک شهریار و یا هرکس دیگر که باشد وظایف خود را نسبت به فَرَوَشیان درست انجام دهند و هم‌چنین مراسم و ستایش نسبت به مهر دارنده دشت‌های فراخ و اَزْشَتات فزاینده خواسته و ثروت را به‌جای آورند، همیشه پیروز و کامیاب خواهند بود.

و این آن مواردی بود که ای زرتشت از فَرَوَشی و شکوه و نیرو و توان و کارسازی فَرَوَشیان برای تو گفتم که چگونه به یاری من آمدند و به کمک آنها چه کارها انجام یافت. "کرده ۱"

أهورامزدا به زرتشت گفت: هرگاه گرفتار راهزنی شدی و یا در جنگ به یاری نیازمند بودی، این دعا را زمزمه کن و یا به صدای بلند تلاوت نما: فَرَوَشی‌های پاک و توانای پارسایان را می‌ستایم. آنان را به یاری می‌طلبم. فَرَوَشیان متعلق به خانه، تیره، قوم، ده، شهر و زَرَوَشْتوم zaraθuštum را می‌ستایم.

فَرَوَشیان پاکانی را که زنده‌اند، و آنانی را که در گذشته‌اند و آنانی را که از این پس خواهند آمد می‌ستایم. فَرَوَشی نیرومندترین اقوام را می‌ستایم. فَرَوَشیان را می‌ستایم. فَرَوَشیانی را می‌ستایم که نگاهبانی از آسمان و آب و زمین و ستوران کردند و محافظ فرزندان هستند که در شکم مادران رشد می‌کنند تا تندرست و به‌راحتی زاده شوند. می‌ستایم فَرَوَشیانی را که نعمت و برکت بخشند و چون در بحبوحه جنگ از آنان طلب یاری شود، فرارسند و یاری دهند و هر نیازمندی که مراسم درست به‌جا آورد و زَوَر نیاز کند، و نیاز مقرر دهد، کامیاب خواهد شد و از یاری و حمایت‌شان برخوردار خواهد گشت. "کرده ۲"

فَرَوَشی‌های پاکان و پارسایان را می‌ستایم که در میان پیکارگران، تندتازترین، زورمندترین، چابک‌ترین و جسورترین هستند که چون از سوی یکی از دو طرف جنگ، به خوبی و آیین به یاری خواسته شوند، به‌پیش تازند و طرف خصم را بپراکنند و از حمله بازدارند. به هر هنگامی که به یاری خوانده شوند، فراخواهند رسید، اگر هنگام مراسم آیین و